

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند / حرمش این بود که اسرار هویدای کرد

فراخوان ایرج جنتی عطایی در حمایت از دانشجویان بازداشتی و حمایت هنرمندان

ایرج جنتی عطایی، ترانه سرا،
نمایشنامه نویس و شاعر نامی ایران

صفحه 15

چندی پیش اقدام به درج فراخوانی در حمایت از دانشجویان بازداشت شده در سایت شخصی خود کرد که حمایت برخ از هنرمندان از جمله داریوش ، بی و فریدون فرهی را تا کنون بدنبال خود داشته است. هم وطنان دیگر نیز می توانند با ارسال پیام خود از این فراخوان حمایت کنند.

آبروی اسلام در طلب قربانیان جدید

صفحه 3



بار دیگر، دستی حافظ آبروی اسلام، برآمده از آستین. پدری با شرف !! در دالاس تگزاس، به خون سرخ دو نهال تازه شکفته رنگین شد.

بدن های عراقی از گلایه های غمناک یک دختر عراقی

صفحه 4



نقل از تلویزیون الجزیره، 4 ژانویه 2008
من عراقیم و در این جا در تبعیدم، همراه مادرم. اما، مادرم می خواهد همیشه بوی عراق را در بینی و طعم عراق را در دهن داشته باشد: خوراک روزانه مان سوپ عدس عراقی و خرمای عراقی است در این تبعید. مادرم که نمی خواهد عراق را فراموش

خشونت علیه زنان در بصره پلیس بصره : ا فرایون مذهبی زنان را هدف قرار داده اند



بی بی سی: ساکنان بصره شبه نظامیان شیعه را عامل حمله و قتل زنان شهر دانسته اند

هرگز نمی بخشیم ... و ... هرگز از یاد نمی بریم

اشرف سرهنگ پور نمین، را پیش از آن نیز دیده بودم و می شناختم. پیش از آنکه همسایه ی ما شود، در خانه ی سالمندان سَکنا گزیند و در صندلی چرخدار بنشیند. مادری بود مثل همه ی مادر ها که بدنبال فرزندانشان در بدر کوچه های غربت شده بودند. چهره ای آرام داشت و رفتاری ساده و طبیعی ... و هرگز در بدترین کابوس هایم نمی توانستم تصور کنم که در پس این چهره ی آرام، چنان گذشته ی دردناکی پنهان باشد که در باورها ننگند ... و راز جنایت هولناکی که زندگی مرا دگرگون



اشرف سرهنگ پور نمین

همسایه بودیم و بیشتر روزها همدیگر را در کوچه و خیابان می دیدیم. او بر روی یک صندلی چرخدار نشسته بود. و همیشه هم پسرش شهنام همراهش بود. صندلی مادر را می چرخاند و او را که زمینگیر و صندلی نشین شده بود در کوچه و خیابان می گرداند. و اگر تابستان بود می دیدم که پسر، مادر را به دشت و صحرا می بُرد و به گلگشت و تماشا.

هرگاه که آن دو را می دیدم، شهنام در حال خنده و شوخی با مادر بود، با مادری که نگاهش به دور دستها دوخته شده بود، شاید حتا نمی شنید و اگر هم می شنید جوابی نمی داد.

زن الهه آسمان موقعیت زنان در دوران ما قبل تمدن

سیامک ستوده

کلان واحد اقتصادی پایه در نظام مادر تباری

"عشق به کلان بزرگتر از عشق میان زن و شوهر است"
(یک شاعر عرب)

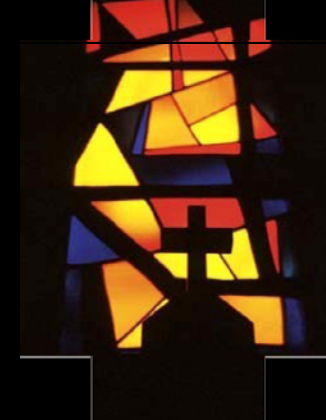
اگر در نظام پدرسالاری در عصر تمدن پایه ای ترین واحد جامعه خانواده بود، در نظام مادرتباری در دوران ماقبل تمدن این نقش را کلان ایفا می کرد . هر قبیله از دو یا چند طایفه تشکیل می شد و هر طایفه از دو یا چندین کلان . کلان از چند خانوار اولیه که با هم یکی شده بودند به وجود آمده بود.

همانطور که خانوارهای اولیه مزبور از تبار یک مادر و در نتیجه مادرتبار بودند، کلان هم یک واحد مادر تبار بود . به این معنا که اعضای کلان همه خود را از اعقاب یک مادر که کلان با آن هویت می یافت ؛ می دانستند و فرزندان، همه به مادران کلان تعلق داشتند . در واقع همانطور که قبلا نیز توضیح داده شد ، در قسمت اعظم

صفحه 5

سیری در کتاب مقدس کارل کانوتسکی (ترجمه احمد خزاعی)

گمان نکنید که آمده ام تا صلح را به زمین بیاورم. نه نیامده ام که صلح بلکه آمده ام که شمشیر را بیاورم



*مسیحیت و آگاهی. به نظر نمی رسد که مذاهب میانه ی چندان خوبی با آدم هائی که "خیلی چیز سرشان می شود" داشته

صفحه 16



ماهنامه روشننگر

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی
سرپرست سایت:

گرافیک و صفحه آرایی: وداد پایا
عکاس: امیرایوب ابراهیمی قاجار

تیراژ:

کانادا 10,000 نسخه

تورنتو، مونترآل، ونکوور

همکاری شما روشننگر را پربارتر خواهد کرد.
برای ما، مقاله، خبر، شعر، طنز، طرح و
کاریکاتور بفرستید.

روشننگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ
مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم.
مطالب خود را فقط با ایمیل و بفارسی بفرستید.
از دریافت مطالب غیر از طریق ای میل معذوریم.

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (416) 726-1166

در این شماره می خوانید

صفحه	عنوان مطلب
2	• خشونت علیه زنان در بصره...
3	• آبروی اسلام در طلب قربانیان جدید
3	• فرهنگ زجر طلبی ...
4	• هرگز نمی بخشیم و هرگز از یاد ...
4	• بدن های عراقی....
5	• زن الهه آسمان....
6,7,8	• حج رسمی قدیم در دیانتی جدید...
8,14	• اسلام ونظامی گری در پاکستان...
9,10	• بنیادهای مسیحیت....
10	• کوتاه و پر معنا....
11	• عراق کشوری جدید...
12	• دفاع از سیستمی غیر قابل دفاع....
12,13	• عروج جنبش های اسلامی...
14,15	• خیام و آن دروغ دلاویز...
15	• فراخوان ایرج جنتی عطائی برای حمایت از دانشجویان ...
1,16	• سیری در کتاب مقدس ...
17	• خرافه و سپیده (شعر)....
18,19	• نامه ها

سوار، خبر داده اند. در برخی موارد، افراد مسلح به خانه زنانی که به نظر آنان مقررات اسلامی را نادیده گرفته بودند مراجعه کرده و قربانیان خود را در برابر چشم فرزندانشان به قتل رسانده اند.

ظن به شبه نظامیان شیعه

ژنرال خلف که به دستور نخست وزیر عراق به منظور برقراری امنیت به بصره اعزام شده گفته است که ماموران پلیس از بیم اقدامات تلافی جویانه تندروهای مذهبی جرات پیگیری موثر این جنایات را نداشته اند. همچنین، خویشاوندان زنان مقتول هم به خاطر جلوگیری از رسوایی و همچنین نا امیدی از اقدام موثر پلیس در تعقیب قاتلان مایل نبوده اند این موارد را گزارش دهند و تعقیب کنند.

در سال جاری، نیروهای بریتانیایی از بصره خارج شدند و حفظ امنیت این شهر را به ماموران عراقی سپردند اما به گفته رئیس پلیس شهر، خشونت علیه زنان در زمان حضور نیروهای بریتانیایی هم، هرچند با شدت و گسترش کمتر، وجود داشت.

در حالیکه شهر بصره شاهد رقابت بین گروه های رقیب شیعه است، ژنرال خلف از اظهار نظر صریح در باره عاملان حمله به زنان و حامیان آنان خودداری ورزید اما گفت که 'جانیان خطرناک' می کوشند امنیت شهر را بر هم بزنند.

با این همه، برخی از ساکنان بصره به صراحت گروه های شبه نظامی شیعه را مسئول حمله و قتل زنان دانسته و گفته اند که این گروه ها در نیروهای پلیس هم نفوذ کرده اند و مانع از اجرای موثر قانون و حفاظت از امنیت مردم می شوند.

در عین حال، سخنگوی شبه نظامیان وابسته به مقتدی صدر، که بزرگترین گروه شبه نظامی شیعه در بصره محسوب می شود، به خبرنگار بی بی سی گفته است که این گروه در حمله به زنان و توسل به زور برای اجرای قوانین اسلامی دست نداشته اما احتمال دخالت سایر گروه های شیعه را نیز مردود ندانسته است. در مقایسه با بسیاری دیگر از نقاط عراق، شهر بصره کمتر هدف عملیاتی مانند بمب گذاری های انتحاری قرار گرفته اما رقابت گروه های مسلح شیعه و آنچه که نفوذ آنان در تشکیلات امنیتی شهر خوانده شده از عوامل نا امنی و نا آرامی در این شهر بوده است. ■■■

اش را به دلیل شایعاتی در مورد ارتباط غیر مشروع جنسی این زن به قتل رساندند.

هشدار اسلام گرایان به زنان

در مورد دامنه حملات علیه زنان بصره، یکی از حقوقدانان زن شهر در تماس تلفنی با بی بی سی گفته است که هر دو یا سه روز یک بار، چنین حملاتی در شهر روی می دهد. در یک مورد، افراطیون مذهبی یک دختر دانشجوی را به دلیل رعایت نکردن حجاب اسلامی با شلیک گلوله به پای او تنبیه کردند.

به گفته این حقوقدان ساکن بصره، در نقاط مختلف شهر دیوار نوشته هایی دیده می شود که در آنها به زنان هشدار داده شده است که در صورت رعایت نکردن پوشش اسلامی تنبیه خواهند شد.

دیوار نوشته های بصره زنان بد حجاب را به واکنش خشونت آمیز تهدید می کند



ترجمه دیوار نوشته:
ما علیه پوشش نامناسب هشدار میدهم.
منها طیان تنبیه خواهند شد.
خداوند شاهد است که ما پیام خود را

این حقوقدان زن گفته است که یکی از گروه های مذهبی شهر به او گفته که به جای کار در بیرون خانه بهتر است ازدواج کند و در خانه بماند و او را به خشونت و حتی قتل تهدید کرده است.

تعداد دیگری از زنان بصره نیز از هشدار یا حمله عوامل گروه های مذهبی، از جمله مهاجمان موتور

خشونت علیه زنان ادامه از صفحه (۱)



هدف گروه های تندرو مذهبی وادار کردن زنان بصره به رعایت حجاب اسلامی است

بی بی سی: رئیس پلیس شهر بصره در جنوب عراق از اقدامات خشونت آمیز افراطیون مذهبی علیه زنان در این شهر خبر داده است.

سرلشگر عبدالجلیل خلف، رئیس پلیس شهر بصره، که از شهرهای عمدتاً شیعه نشین عراق است، گفته است که تندروهای مذهبی در این شهر چندین زن را به بهانه نادیده گرفتن مقررات مذهبی از جمله در مورد نحوه پوشش مورد تهدید و حمله قرار داده و تعدادی از آنان را به قتل رسانده اند.

رئیس پلیس بصره گفته است که قاتلان در برخی موارد لباس های زننده بر قربانیان خود پوشانده و برگه هایی حاوی اتهام تعدی از مقررات دینی را بر سینه کشته شدگان چسبانده اند.

تعدادی از زنان ساکن بصره در مصاحبه با خبرنگار بی بی سی در این شهر گفته اند که به دلیل خشونت افراطیون مذهبی جرات خروج از خانه بدون پوشش کامل اسلامی را ندارند.

رئیس پلیس بصره به خبرنگار بی بی سی گفته است که سرکوب گسترده ای علیه زنان در بصره به راه افتاده است.

به گفته ژنرال خلف، بین ماه های ژوئیه و سپتامبر سال جاری، چهل و دو زن در آن چه که اقدامات تندروهای مذهبی به نظر می رسد به قتل رسیدند اما تعداد کشته شدگان در ماه اکتبر اندکی کاهش یافته است. به گفته عبدالجلیل خلف، در یک مورد مهاجمان مسلح وارد خانه یک زن شدند و او و پسر شش ساله

پوزش

برای این شماره روشننگر پاسخ بسیار مفصلی از دوست عزیز و نویسنده محترم آقای علی مشرف در پاسخ به مقاله آقای بغلانی (رویکرد ناقص با حقایق تاریخی منتشره در شماره 10 روشننگر) رسیده بود که متأسفانه بعلت محدودیت صفحات روشننگر قادر به چاپ آن نشدیم. با توجه به موضوع نوشته نیز که راجع به کارکرد حکومت تره کی در افغانستان می باشد، با توافق نویسنده بهتر دیده شد که نوشته مزبور در یکی از سایت های افغانی:

www.afghan-jerman.de منعکس گردد.

روشننگر

برنامه های جدید تلویزیونی سیامک ستوده

« با چراغ اندیشه »

در تلویزیون کانال وان

پنجشنبه نیمه شب به وقت لس آنجلس

(جمعه ظهر به وقت ایران)

بخشی مجدد روزهای یکشنبه ۳۰:۲ بعد از ظهر به وقت ایران

آبروی اسلام در طلب قربانیان جدید

ماهک مسعود

آنها بود.

خاله بزرگ آنها (جیل گارتزل) به پلیس گفته است که: " امینه و سارا سالها از جانب (سعید) مورد آزار و اذیت فیزیکی قرار داشته اند و مادر آنها (پاتریشیا) نزدیک به کریستس و بعد از آنکه پدر دریافته بود که دخترانش دوست پسر دارند و آنها را تهدید به مرگ کرده بود، به همراه بچه ها از خانه گریخته بود."

پاتریشیا سعید مادر آمریکایی امینه و سارا در پیامی از طریق رسانه ها به سعید میگوید: " ما تا زمانی که ترا نیافتیم از پا نخواهیم نشست. قسم میخورم که زندگی ام صرف پیدا کردن تو خواهد شد."

پاتریشیا و پسر نوزده ساله اش (اسلام) هم اکنون در حال همکاری با پلیس برای پیدا کردن سعید هستند و از طرف پلیس محلی در محل امنی نگهداری می شوند.

هنوز زخم کاری خاموشی. اقصای 16 ساله "که توسط پدرمذهبی دلسوزش !! در 12 دسامبر 2007 ، پُرپرشد را در سینه داریم که به خون طپیدن " امینه و سارا " نفس هاما را در سینه محبوس می کند.

سه شنبه شب ، اول ژانویه 2008 ، ساعت 7:33 شب، درخواست کمک خفه ای از موبایل یکی از دختران (امینه و یا سارا) با این مضمون دریافت می شود که :

" من تیر خورده ام و دارم میمیرم..." و صدا بی آنکه بتواند نشانی ای از محل حادثه بدهد خاموش می شود.

پلیس بعد از پیدا کردن محل، اجساد به خون طپیده دو دختر نوجوان که بارها مورد اصابت گلوله واقع شده بودند را در تاکسی "یاسر عبد السعید" (50 ساله، متولد مصر، راننده تاکسی) پدر مقتولین پیدا



Amina & Sarah

آهای مردم !

مگر تصویر پیکر لگدکوب "دعای" 17 ساله در عراق که چراغ حیاتش با یک بلوک سیمانی فرود آمده برسرش بخاموشی گرانید از جلوی چشمانمان دور شده که چشمهای بی فروغ "اقصا پرویز" را که دستهای بیرحم پدر بر گلوی فشرده شد و عدالت! را بر زمین جاری کرد فراموش کنیم؟

و مگر خطر تکرار این عدالت گستریهای اسلامی! و مسلماناتی که بی وقفه در مدیا آب تطهیر برجامه اسلام می پاشند واز طرفی اصرار در برپایی دانشگاه های شریعه در گوشه و کنار دنیا می ورزند کاستی یافته که ما در مقابل بخون کشاندن " امینه و سارا " خاموش بنشینیم؟

آهای آدم ها !

آهای زنده گان !

“ زندگانی شعله میخواهد ! “

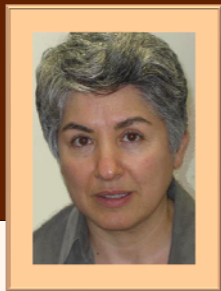
چرا خاموشی ؟

آیا وقوع و تکرار چنین جنایاتی در گوشه و کنار دنیا کافی نیست تا قدری بخود آئیم و برای جلوگیری از این ستمها و جنایات با یکدیگر همصدا شده و برای سوزاندن ریشه این بی عدالتی های قرون وسطانی مذهبی قد علم کرده و به صف صدا و قدرتی واحد علیه آنها بدل شویم ؟؟

ماهک مسعود

فرهنگ زجرطلبی

زیبا ناوک (بخش اول)



فرهنگ زجرطلبی یا Jammerkultur به

زبان آلمانی در جوامعی

برجسته است که روابط انسان ها در آن باز و راحت نبوده و بستگی ها و تحجرات فکری به ویژه متأثر از مذهب در آنها غلبه دارد. بررسی ریشه های تاریخی این موضوع خود جای بحث مفصل دیگری دارد که یکی از آن ها به چگونگی تحکیم سیستم استثمار در جامعه و بهره کشی هر چه بیشتر مادی از انسان ها برمی گردد.

در این کوتاه مقاله من تنها به ابعادی از این فرهنگ در جامعه خودمان اشاره می کنم.

از 12 ماه در سال، 2 ماه آن محرم و صفر هستند که مردم با تظاهر به گریه و زاری، اندوه، سیاه پوشیدن، سینه زدن، ریاضت ها، عدم شادی و نشاط و رقص و امثالهم این امر را در خود شدت می دهند. یک ماه، ماه رمضان و روزه داری است که با گرسنگی، تشنگی، بیحالی، عبادت و راز و نیازهای زیاد و باز گریه و زاری ها و

10 روز یا به عبارتی 20 روز به دهه فاطمیه اختصاص می یابد و باز به همین ترتیب. در 14 روز ائمه اطهار متولد شده اند و تقریباً به همان تعداد روز فوت کرده اند که ما حتی در روز تولد امام علی باز به یاد این ملجم افتاده و گریه و ناله سر می دهیم و... هر روز هم کافیتست که از این آیت الله های پیر فوت شوند تا چندین روز هم برای آنها عزای عمومی اعلام شوند. گذشته از دیگر روزهای تقویم ما که با شهادت ها و فوت و مرگ های به اصطلاح بزرگان و پیشروان و ده ها یادبودهای دیگر پر می شوند و در واقع جز معدود روزی برای غیر عزا نمی مانند. به طوری که ما چنان درمحاصره این فرهنگ حتی در کوچه و بازار و تصاویر و برنامه های مختلف می شویم که ناخودآگاه کم کم در چنین سیستمی فرو می رویم. اعیاد ما نیز جنبه های بسیار مرتجعانه و متحجرانه ای همراه با این فرهنگ زجر و ناله و در بطن خود خشونت دارند. در نگاهی دقیق به مفهوم عید قربان کلمه قربان و قربانی کردن در آن برجسته است که این امر به سال های سال قبل یعنی به دوران جهالت بشریت برمی گردد که انسان ها بی اطلاع از علل واقعی وقایع طبیعی مانند سیل، زلزله، رعد و برق ها و امثالهم این ها را نشانه های غضب و خشم خدایان می پنداشتند و برای فرونشاندن این خشم و غضب، انسانها یا حیوانات و غیره را به قربانگاه می بردند تا مگر آرامش به آن ها برگردد.

و زمان برد تا انسان ها به جایی رسیدند که دست از این قربانی کردن به ویژه انسان ها بردارند. آثار تاریخی این ها در موزه ها و منابع علمی قابل مطالعه هستند. عید قربان شاید از نظر عرفانی دارای ابعاد عرفانی باشد که آن هم قابل بحث می باشد ولی از نظر اجتماعی امری جاهلانه و نشانه ای بزرگ از این فرهنگ منفی زجرطلبی حتی در لوای عید و جشن است که در بطن خود زجر و آزار و تقویت و بی تفاوتی به نابودی و خشونت موجودات را در بر دارد. اعیاد دیگر نیز همه به نوعی به این فرهنگ وابسته اند و موثرند در تشدید جهالت انسان ها.

مقدس خواندن مفهوم سید و ترتیب جشن و عید سیدها در عید غدیر و برتری دادن به این نسل و ویژه کردن آنها تنها تقویت کننده سیستم هیراشی و طبقاتی و تفرقه اندازی بین نژادها و دیگر انسان ها می باشد. پدر من حاجی است و مادر من سید. دقیقاً به همین دلایلی که اشاره کردم سال هاست که من این اعیاد را به آنها تیریک نمی گویم و نمی خواهم که با این تیریک هایم حتی با یک کلام سطحی ذره ای نیز

در تأیید این جهالت ها نقشی داشته باشم.

این اشارات تنها به اوقاتی در سال بودند که مرتب هم با تجدید سال و تکرار آنها بر تقویت این فرهنگ تاکید می شوند و در واقع از روزهای سال چیزی باقی نمی ماند برای شادی و نشاط و لذت انسان ها چراکه اساساً شادی و خنده و لذت به آخرت تعلق دارند نه به این دنیا.

این فرهنگ زجرطلبی به قدری ریشه های عمیقی در جامعه ما دارد که حتی ما در مکالمات روزمره خودمان ناخودآگاه انتقال دهنده این فرهنگ می شویم. نگاهی بیندازیم به کلمات مورد استفاده مان در محاورات روزمره: الهی ننه قربونت بشم، فدایت بشم، دور سرت بگردم، جوانمرگ نشی، الهی داغ بچه هاتو نبینی، الهی بچه هات زیر ماشین نرند، درد و بلایت به جونم، پیر شی ننه، دستت درد نکنه، برات بمیرم، می کشمت (در ابراز محبت)، چشم نخوری، قابلی نداره، چاکرتم، خاک پاتم، زمین خورده توام و دهها و دهها مورد دیگر که با کمی تعمق و و تأمل در آنها بار انرژی منفی، ناله، زجر، خشونت و تحجر را به وضوح می توان دریافت.

خنده دار برایتان بگویم که یک بار یک دوست آلمانی من که این گونه کلماتی را از دوست ایرانی دیگرمن شنیده بود بعد از ترجمه آنها برای او با ناراحتی و احساس ناامنی به من هشدار می داد: «زیبا! با این دوست ارتباط نداشته باش! او خیلی حرف های خشونت باری بکار می برد. به نظرم او باید آدم خطرناکی باشد» و من بودم که با خجالت و ناراحتی به او توضیح می دادم: «نه! نترس! او مثلاً داره با این حرفها به من ابراز محبت می کنه!!!! « ولی بیهوده بود قانع کردن او چون اصلاً نمی توانست تصور یا درکی از ارتباط این ها را با هم داشته باشد و سرش را متعجبانه تکان می داد.

قربان شدن، فدا شدن، مردن، کشتن، درد و بلا، پیری، داغ دیدن، جوانمرگی وهمه در اولین وهله که انسان با احساس اش عمل می کند نه با منطق اش، انتقال دهنده ترس و وحشت و ابعاد مختلف انرژی منفی هستند. در حالیکه در فرهنگ سالم و با نشاط کلمات مورد استفاده و رایج نیز با بار مثبت و زیبا و نشاط آور خود عرض اندام می کنند.

برای آزمایش عملی و مشاهده بازتاب واقعی آنها در وجودمان ما برای نمونه به این جمله بسیار رایج به ویژه بعد از انقلاب توجه می کنیم. " دست شما درد نکنه" در این جمله هم کلمه درد است و هم فعل منفی استفاده شده. در مقایسه این جمله با نوع مشابه آن اما با بار انرژی مثبت و زیبا می توان کاملاً به تفاوت واکنشهای افراد نیز در ادای این جملات پی برد. طوری که حالت بدن نیز در هنگام ادای آن حالت افتاده گی، ناله حقیرانه ای به خود می گیرد و این غیرقابل اجتناب است چرا که این حالات ناشی از بارهای نهفته در این کلمات می باشند و به اراده و فکر انسان برنمی گردد.

درست عکس آن که در کلمات دیگری با فرهنگ سالم و با نشاط حالات بدن انسان ها در ادای کلمات قایم و محکم و استوار بدون احساس دین و مادیونیت و تحقیر خود و خود کم بینی می باشند. روان شناسی جدید به این جنبه نشاط آور و سلامتی و نیرو بخش در همه ابعاد زندگی از جمله نوع لباس پوشیدن، کاربرد کلمات روزمره، چگونگی روابط ، و ده ها مورد دیگر تاکید می کند که همه به دور از تقویت خشونت و درد و ناله و رنج باشند.

من در بخش دوم این مبحث به جنبه های دیگر این فرهنگ اشاره خواهم کرد. ■

زیبا ناوک

03.01.08

هرگز نمی بخشیم

ادامه از صفحه (۱)

کند.

چند سال پیش بود ... در فروشگاه نزدیک خانه مان، اشرف و شهنام را دیدم. شهنام گفت: تا به خرید بروی و برگردی می روم کتاب مادر را برایت می آورم. خالی از ذهن بودم و نمی دانستم از چه حرف می زند ... کتاب مادر؟ مگر مادر می نویسد؟ آنوقت‌ها که هنوز مادر سالم بود و گاه یکدیگر را می دیدیم و حرف می زدیم ،می توانستم بفهمم که این زن آنری زبان، در ادبیات فارسی دستی دارد. پس از مرگش شنیدم که دبیر ادبیات فارسی دبیرستان ثریا در تهران بود.

به خرید رفتم و برگشتم و این بار شهنام مادر را به خانه برده بود و با کتاب شعر او در انتظار من ایستاده بود.

به کافه ای در همان نزدیکی رفتم و نشستیم، کتاب را از او گرفتم و ورق زدم "ضحاک"مجموعه ی شعر اشرف سرهنگ پور نمین. تاریخ تولد 1303. شعرها شرح جنایات رژیم بود که جوانان را به کُشتارگاه می برد... زنان را سنگسار می کرد و مردم را به میخ و سیخ می کشید:

بیا خیز و بشکن در بسته را

رها کن جوانان دلخسته را

و... یا

ای که جمهوری اسلام تو، سلطانی شد

از تدابیر تو ایران، همه ویرانی شد

و... یا

زاهد میهن فروش و خرقة پوش

هرچه آمریکا بگفت، آن میکنی

و... یا

خار با گل چه نسبتی دارد

گل چرا همتشین خار و خس است

هر کجای وطن گذر بکنی

ملت بی نوای مُلتمس است

چه کنیم قُمری شکسته پریم

وطن ما برای ما قفس است

و... یا

که خبر داشت که روبه صفتان شیر شوند

پهلوانان وطن بسته به زنجیر شوند

اینها نمونه هایی از شعرهای اعتراضی شاعر بود که در مجموعه ی ضحاک خواندم، اما جابجا، شاعر ... از "بهناز"ی حرف می زد که نمی دانستم کیست و از کسان دیگری هم نام می بُرد که برای من نام های آشنایی نبودند:

خمیده ام ز غمت ناز و نازدانه ی من

که مرگ غافل تو کی شود فراموشم

دل حزین من و اشک چشم نیلوفر

صدای ناله ی نیمه هنوز در گوشم

و ... یا

"بهناز" تو رفته ای، ولی من هستم

زنجیر ستم به گردنم بریستم

من حسرت "نیلوفر" و "نیمه" دارم

با عُصه و اندوه تو، من پیوستم

بهناز، یگانه دختر مادر بود که جنایتکاران رژیم سر از تنش جدا کردند. شرح این ماجرای هولناک را از شهنام می شنوم:

«بهناز شرقی نمین» بیست و هفت ساله، مادر دو



« بهناز شرقی نمین »

دختر خُرد سال، لیسانسیه پرستاری، به زندان قزل حصار می رود تا برادرش شهنام شرقی نمین را که زندانی سیاسی سال 60 است ملاقات کند. در مقابل در زندان جلویش را می گیرند .

می گوید: قرار ملاقات دارم

می گویند: نمی شود

می گوید: عید است جعبه ای شیرینی برایش آوردم.

از قبل اجازه گرفته ام پاسداران می گویند: نمی شود

می گوید: بگذارید برادرم را ببینم ... زیاد طول نمی

کشد ... فقط چند لحظه... پاسداران می گویند: نه نمی

شرم کن تو ز سیه جامه ی من

ستم تو نرود از یادم

کُشته ای دختر یک دانه ی من

و... یا

ای فتنه گر زماتِه، تو، ای شیاذ

شرمنده نمی شوی ز چشم تر م

و... یا

کجایی ای گل من، هسته ی جوانی من،

تو بودی عُمر من ای نخل شادمانی من

به چنگ گرگ خمینی فنا شدی "بهناز"

زمانه کرد تعجب به سخت جانی من

ز رفتن تو نمردم هنوز هست نفس

که خاک بر نفسم باد و زندگانی من

هم اکنون از خاکسپاری اشرف بازگشته ام. مرثیه نمی خوانم... قصه نمی گویم... از روزان و شبان انتظار شما می گویم... از بیست و هشت سال آوارگی، در بدری، سرگردانی... از روزهایی تیره تر از هزارشب...

از مادر شما می گویم که در نمین بدنیا آمد و در گورستانی در استکهلم به خاک سپرده شد.



از دختر شما می گویم که سنگسار شد،

و از پسر شما که تیربارانش کردند...

از برادر شما می گویم که بخاطر آزادی جان داد،

و از خواهر شما که جانیان به تیرک دارش بستند...

از شما می گویم...

از روزهای به خاکستر نشسته ی شما می گویم،

از شما می گویم که از یادآوری آنچه بر ما گذشت

هراس دارید...

و با یأس و سکوت، روزگار می گذرانید.

نه... مرثیه نمی خوانم... قصه نمی گویم...

زندگی زنی را در برابر شما می نهم که ایستاد... در

مقابل جنایتکاران، سرخم نکرد و سرگذشت دختر

جوانش را در شعرهایی سرشار از عشق و امید و

مبارزه برای آیندگان سرود ... و هرگز

نبخشید ... و ... هرگز فراموش نکرد.

و از همین مادران است که ما آموختیم:

هرگز نبخشیم... و ... هرگز فراموش نکنیم.

مینا اسدی

چهارشنبه 9 ژانویه ی 2008 استکهلم

www.minaassadi.com

بدن های عراقی

ادامه از صفحه (۱)

کند این غذاهای آلوده به اورانیوم را، که به هزار مکافات، از عراق می آورند بخوردمان می دهد یک ریز توی گوشش می خوانیم که این عدسها و این خرماها آلوده است به اورانیوم رقیق شده و سرطان زاست اما او گوشش بدهکار این حرفها نیست. و من امشب تب کرده ام و بدنم می سوزد و من به بدن عراق فکر می کنم : بدنی زخم خورده، تکه تکه شده، دیوار کشیده شده و به بدنهای عراقی فکر می کنم: بدنهای زخم خورده، گرسنگی کشیده، شکنجه شده، بدنهای فروخته شده. آیا تعجب آور نیست که سازمان ملل عامل گرسنگی دادن به ملتی باشد؟ و سازمان ملل ده سال به ملت عراق گرسنگی داد و حتی دارو را هم از بیمارانش دریغ کرد- آنهم به دلایل انسانی!- تا زمینه را برای از پا در آوردن عراق در مقابل هجوم اشغال گران فراهم آورد" *** و اکنون از فروش بدن ها بگوئیم :

خانواده های زیادی مجبور به فروش فرزندان خود شده اند. ابو محمد، که ساکن بغداد است ناگزیر شده است که دختر خودش را به خانواده ای در خارج عراق بفروشد زیرا مطمئن است که آنها آینده بهتری را برای او فراهم خواهند کرد. او به خبرنگار الجزیره چنین می گوید: "جنگ دیگر هیچ امکانی برای فکر کردن به آبرو برای ما باقی نگذاشته است.من خپشاوندان زیادی را از دست دادم، منجمله همسرم را. هزاران نفر قربانی خشونت های فرقه گرایانه شدند. من مجبور شدم دخترم را بفروشم تا بتوانم به بچه های دیگرم چیزی برای خوردن بدهم." در سال 2006، ابو محمد و خانواده اش ناچار شدند که خانه خود را در اعظمیه بغداد، پس از این که میلشیا آن را به تصرف در آورد ترک کنند. آنها مجبور شدند که در اردوگاهی در حومه بغداد چادر بزنند. اما او، بزودی، شغلش را از دست داد و بچه ها به خاطر آن که امکانات حمل و نقل در دسترس نبود ناچار از ترک تحصیل شدند. او می گوید: "پول کافی نداشتیم که صرف غذا، لباس و رفت و آمد کنیم." در جوان ترین دخترش، فاطمه، علائم سوء تغذیه دیده می شد و یک پزشک محلی گفت که او دچار کم خونی است.او در سال 2007 مجبور شد که دختر دو ساله اش را به یک خانواده سوئدی که مدعی بودند عضو یک سازمان غیر دولتی هستند، به 10000 دلار، بفروشد. اگر چنین نمی کرد بقیه بچه هایش از گرسنگی می مردند. مقامات محلی از ناپدید شدن شمار بزرگی از کودکان در سراسر عراق اظهار نگرانی می کنند. عمر خلیف، معاون انجمن خانواده های عراقی، که یک "سازمان غیر دولتی" است، می گوید که دست کم در هفته دو کودک توسط والدینشان بفروش می رسند و چهار کودک دیگر نلایید می شوند. خلیف می گوید که خارجی ها با سوء استفاده از بیچارگی خانواده های عراقی کودکان آنها را خریداری می کنند. او می گوید که بسیاری از این بچه ها برای تجارت سکس و یا در بازار فروش اعضا بدن مورد سوء استفاده فرار می گیرند. نیروهای دولتی 15 باند خرید و فروش کودکان را در 9 ماه گذشته دستگیر کرده اند. به گزارش یونیسف در دسامبر 2007: _حدود دو میلیون کودک در عراقی در معرض خطر سوء تغذیه، بیماری و ترک تحصیلند. - بسیاری از 220000 کودک بی خانمان شده ای که در مقطع سنی آموزش ابتدائی هستند ناگزیر از ترک تحصیل شده اند. - حدود 760000 کودک (17 در صد) در سال 2006 به مدرسه نرفته اند.- به طور متوسط، 25000 کودک در ماه در اثر خشونت‌های فرقه ای آواره شده اند. - در سال 2007، تقریباً 75000 کودک آواره مجبور به زندگی در در اردوگاه ها یا پناه گاه های موقت شده اند.

- صدها کودک در اثر خشونت جان خود را از دست داده اند یا مجروح شده اند و تعداد بسیار زیادی از خانواده ها نان آور خود را از دست داده اند. ■

اگر از روشنگر می آموزید و آنرا در مبارزه با مذهب و خرافات

موثر می دانید . با کمک ما لی خود آنرا یاری نمایند.

حیات کلان ها و نظام مادر تباری چیزی به نام پدر وجود نداشت. باید توجه داشت که تعلق کودک به کلان زن، نه ناشی از يك تصميم آگاهانه، بلکه نتیجه طبیعی این بود که کودک از رحم مادر بیرون می آمد و طبیعتاً فکر میشد که به او تعلق دارد و باید در نزد وی و کلان او بماند.

آنچه که کلان را به صورت يك واحد يك پارچه و همبسته در می آورد، تولید و اقتصاد مشترك آن بود. براساس این اقتصاد که يك اقتصاد اشتراکی بود نه تنها همه چیز به کل کلان تعلق داشت، بلکه تولیدات اعضای کلان مانند دانه های گیاهی یا شکار به شکل جمعی و توسط همه افراد کلان، هر چند بر پایه نوعی تقسیم درونی، مصرف می گشت. گوشت شکار توسط مردان که گوشت خوار بودند و دانه های گیاهی و هر محصول گیاهی دیگر نیز توسط بخش گیاه خوار کلان یعنی زنان مصرف می شد.

اعضای کلان يك کل واحد را تشکیل می دادند و به عنوان جزء تفکیک ناپذیر این کل، نه تنها با آن هویت می یافتند، بلکه به طور يك پارچه نیز از آن حمایت می کردند. همه به کلان و کلان به همه تعلق داشت. چیزی عضو کلان را از خود آن جدا نمی کرد. منافع فرد با منافع جمع یکی بود. اگر برای يك عضو کلان خطری پیش می آمد، خطر مزبور مشکل همه بود و تمامی کلان به طور یک پارچه و به صورت یک تن واحد به حمایت از او بر می خاست. جشن ها، مراسم، اعتقادات، تابوها و توتم ها متعلق به همه بودند.

برخلاف خانواده که در آن مالکیت فقط مختص پدر و در نتیجه تمام قدرت در دست او بود در کلان چنین چیزی وجود نداشت. جز وسائل شخصی و ابزار کار فردی هیچکس مالك چیزی نبود و همه مالك تمام چیزها بودند. در نتیجه، قدرت و حق کنترل در دست همه بود و هیچکس قدرتی بیش از دیگران نداشت. همه ی کارها در کلان داوطلبانه بود. بنابراین همه با اشتیاق و احساس مسئولیت جمعی کار می کردند. درحالیکه هرکس اخلاقاً خود را در برابر جمع مسئول می دانست، جمع نیز مسئول امنیت و زندگی فرد بود. بنابراین، بی خانمان، گرسنه و فقیر و دارا وجود نداشت، همین طور زندان، شکنجه و اعتیاد در زندگی کلان اساسا مفهومی نداشت.

واحد اجتماعی کلان، اساس و پایه همه شکل بندی های جامعه در این دوره بود. مثلا طایفه یا فراتری (Phratry) از جمع کلان ها و قبیله از جمع طوایف به وجود می آمد. در کنفدراسیون قبایل نیز که تکامل یافته ترین شکل جامعه اشتراکی اولیه در عصر ماقبل تمدن را تشکیل می داد و به عنوان نمونه در میان قبایل "ایروکوای" در امریکای شمالی و یا در میان اعراب بدوی در عربستان مرکزی قبل از اسلام وجود داشت، و در آن چندین قبیله با حفظ استقلال خود، با یکدیگر متحد می شدند، بهرحال واحد پایه همان کلان بود.

کلان در جامعه اشتراکی و مادر تبار ماقبل تمدن، همان نقشی را داشت که خانواده در نظام طبقاتی و پدر سالار عصر تمدن.

چرا در کلان زنان با وجود موقعیت بالاتر بر مردان مسلط نبودند؟

در جامعه بدوی، هر چند میان زن و مرد تقسیم کار وجود داشت و هر يك به کارهای جداگانه ای اشتغال داشتند، با این حال هیچکس بر دیگری برتری نداشت و همه در برابری کامل نسبت به یکدیگر به سر می بردند.

دلیل این امر آن بود که مالکیت خصوصی وجود نداشت. به این معنا که همه چیز به جمع تعلق داشت. همه افراد قبیله در کار تهیه مواد غذایی و سایر نیازهای زندگی شرکت و از نتایج آن به طور کم و بیش برابر برخوردار می شدند.

به عبارت دیگر از آنجا که بر خلاف عصر تمدن، هیچ کس از لحاظ اقتصادی بر دیگری برتری نداشت از این رو همه افراد نیز از لحاظ حقوق فردی، سیاسی و اجتماعی در موقعیت برابری قرار داشتند هیچ کس برای دیگری کار نمی کرد و کسی برای کسی تصمیم نمی گرفت. همه افراد کاملاً آزاد و برابر بودند. اصولاً چیزی به نام رئیس، حد اقل به معنایی که ما در تصور خود داریم وجود نداشت.

"بریفالت" گزارش می دهد که در میان بسیاری از قبایل، قبایل "ملانزیای شمالی" اهالی جزایر "بنک" (Bank Island)، جزایر "Torres Straits Islands" و دهها جای دیگر اصولاً رئیسی وجود ندارد. هر فردی خود را کاملاً آزاد قلمداد می کرده و هیچ اتوریتیه ای وجود نداشته است. 1

فرمانده نظامی، صرفاً به هنگام جنگ، که برای کلان و قبیله مسئله مرگ و حیات بود، انتخاب می شد و وظیفه وی نیز فقط رهبری جنگ و نه تصمیم گیری راجع به خود آن یعنی جنگ و صلح بود. این ها همه توسط خود قبیله و کلان تصمیم گیری می شد. همین امر در مورد رئیس قبیله و کلان صادق بود. رئیس کلان یکی از پیرمردان کلان بود که در میان اعراب او را شیخ، سید و در میان اقوام دیگر به نام دیگری می خواندند. رئیس مزبور به طور انتخابی تعیین می شد و مامور تنها مذاکره با قبایل دیگر و رتق و فتق امور مربوط به خون بها و بیلاق و قشلاق بود.

در میان قبایل "ایروکوای" در آمریکای شمالی، رهبران سخنگوی کلان و قبیله و مذاکره کننده با قبایل دیگر بودند و از میان محترم ترین افراد انتخاب می شدند. بریفالت از قول "ئن داس" می گوید که در میان قبایل آفریقای شرقی مثل "اکامبا"، "آکی کویا" و "آکتاکا"، پس از بررسی دقیق همه دلایل و شواهد، سرانجام من به این قانع شدم که این قبایل سرکرده و رهبری که با نام رئیس مفتخر گردد

قبیله دیگر انتخاب می شدند. حتی پیوستن به نیروی نظامی قبیله امری داوطلبانه بود. پس از اتمام جنگ فرمانده نظامی و جنگجویان همگی دوباره به سر کار و زندگی روزمره خود می رفتند.

بنابراین، میان روسا و افراد عادی کلان و قبیله هیچ گونه تفاوتی از لحاظ سطح زندگی و قدرت مادی وجود نداشت. آنها نه تنها از غذا و مسکن مشابه اعضای عادی کلان استفاده می کردند، به اضافه، از هیچ قدرت و امتیازی نسبت به دیگران برخوردار نبودند.

اولا همه افراد به طور برابر در تصمیم گیری های مربوط به کلان شرکت می کردند. به این ترتیب که همه افراد بالغ، از زن و مرد، در مجامع عمومی حضور یافته و در مورد مسائل مربوط به جنگ و صلح و هر مسئله دیگری با حق رای برابر، تصمیم گیری می کردند. به طوری که در باره هیچ امری بدون حضور کل اعضای کلان و قبیله تصمیم گیری نمی شد.

ثانیا تمام مقاماتی که از این طریق انتخاب می شدند مانند روسای کلان و قبایل و فرماندهان نظامی انتخابی و فقط جنبه نمایندگی داشتند. یعنی صاحب هیچ گونه قدرت ویژه ای از خود، آن طور که ما بعداً در عصر تمدن شاهد آنیم، نبودند. از اینرو هر لحظه توسط اعضای کلان یا قبیله قابل عزل بودند.

ثالثاً همه افراد می توانستند بدون هیچ گونه تبعیضی برای مقامات قبیله انتخاب شوند.

همه کارهای کلان داوطلبانه و از روی علاقه و



طرح از : وداد

احساس مسئولیت مشترك انجام می گرفت و تقریباً در هیچ موردی زور به کار برده نمی شد. نه زندان وجود داشت و نه پلیس. در محیط کاملاً آزاد و بدون فشاری که وجود داشت صراحت و راستگویی امری رایج و فراگیر بود.

در چنین جامعه ای که هیچ کس احترام و نفوذ اجتماعی اش به خاطر قدرت اقتصادی بیشترش نبود، احترام و قدرت منشاء مادی نداشت. اگر کسانی مورد احترام بیشتر بودند، این احترام داوطلبانه و از روی عقیده و احترام شخصی به آنان بود.

مثلاً همانطور که دیدیم زنان به خاطر آنکه باور بر این بود که به وجود آورنده دیگران بوده و یا با نیروهای طبیعی تماس و آن ها را تحت کنترل خود داشتند، از اهمیت و نفوذ بیشتری نسبت به مردان برخوردار بودند. همین طور به خاطر تقسیم کار جنسی یعنی نوع فعالیتی که به آن اشتغال داشتند، در اختراعات و ابداعات بیشتری نسبت به مردان دست داشتند و لذا از احترام و موقعیت معنوی بالاتری برخوردار بودند. "مسکوسکی" می گوید در میان قبایل گینه نو، "معمولاً این زنان و نه مردان بودند که به استقبال ما می آمدند؛ همسران شجاع آنان در حالی که می لرزیدند خودشان را پشت زن ها مخفی می کردند" 3

"بریفالت" نیز می گوید "زنان اصولاً در جامعه بدوی به دلیل موقعیت و مشاغل شان نسبت به مردان قشر با ارزش تر و مطلع تر جامعه را تشکیل می

دادند- این را بسیاری از انسان شناسان در حتی جوامع بدوی امروزه، اعتراف کرده اند-، به طوریکه ساکنین روستاهای بدوی اغلب برای مشاوره نزد زنان می رفته اند." 4

در واقع، فقدان مالکیت خصوصی مانع از آن می شد که موقعیت فیزیولوژیک، فنی، یا تولیدی افراد نسبت به یکدیگر به برتری اقتصادی آن ها و سلطه یکی بر دیگری منجر گردد.

همین طور بود در مورد رهبران و روسای قبیله و کلان. رهبران و روسای قبیله نیز که بیشتر از میان افراد کهنسال به خاطر تجربه و خردمندی بیشترشان انتخاب می شدند، به خاطر همین کیفیت های شخصی شان بود که مورد احترام و توجه دیگران قرار می گرفتند.

در چنین شرایطی بود که هرچند زنان از موقعیت معنوی و احترام بالاتری نسبت به مردان برخوردار بودند، ولی این موقعیت بالاترشان هیچ گاه منجر به سلطه آنها بر مردان نمی شد.

در واقع، در جامعه بدوی اصولاً مقوله ای به نام کنترل و سلطه وجود نداشت. در این جامعه در حالی که همه برابر بودند کسانی من جمله زنان مورد احترام و توجه بیشتری نسبت به دیگران قرار داشتند. این البته با آنچه که در جامعه پدرسالار در عصر تمدن به وجود می آید از زمین تا آسمان فرق می کند. در جامعه پدر سالار، سلطه مردان بر زنان صرفاً از این جهت به وجود می آید که آنان نسبت به زنان از قدرت اقتصادی بیشتری برخوردارند.

آیا هرگز نظام مادر سالاری وجودداشته است؟

نظام مادر سالار هیچگاه در تاریخ وجود نداشته است. جوامع ماقبل عصر تمدن و به خصوص جوامع بدوی همگی مادر تبار بوده اند. علت آنکه ما نمی توانیم برای توضیح روابط زن و مرد در این جوامع از عنوان مادر سالاری استفاده کنیم اینست که میان زنان و مردان روابط تسلط آمیز وجود نداشته است. در این جوامع همانطور که قبلاً نیز خاطرنشان کردیم همه افراد من جمله زنان و مردان در برابری کامل نسبت به یکدیگر بسر می بردند و از نارساییها و نابرابری های غیر انسانی جوامع عصر تمدن بری بودند.

در این جوامع، همانطور که ذکر شد هرچند زنان از موقعیت قابل احترام و بالاتری از مردان برخوردار بودند ولی این برتری نه معنای مادی و قدر قدرتی بلکه جنبه معنوی و اعتقادی داشت و به دلیل فقدان مالکیت خصوصی نمی توانست به سلطه شخص بر دیگران منتهی شود.

استدلال اینکه عنوان مادرسالاری نیز نه بیان تسلط زنان بر مردان بلکه بیان همین برتری معنوی زنان بر مردان می باشد نمی تواند قابل قبول باشد چرا که آن وقت با عنوان متضاد خود پدرسالاری که دقیقاً به معنای سلطه مردان بر زنان، است جور در نمی آید.

به عبارت دیگر، کلمه "سالاری" را به هر يك از دو مفهوم برتری مادی یا معنوی که معنا کنیم در هر صورت با یکی از دو نظام مزبور در تناقض قرار می گیرد. به معنای دیگر، این دو نظام به هیچ وجه بیان کننده دو رابطه که در یکی زنان و در دیگری مردان بر جنس مخالف خود برتری و تسلط داشته اند نمی تواند باشد. آنچه این دو نظام را از یکدیگر متمایز می نماید این است که در جامعه بدوی و "وحشی"، زن و مرد در برابری و رابطه عادلانه، هماهنگ و انسانی و در جامعه "متمدن" در روابط نابرابر، اسارت بار و خصمانه نسبت بهم بسر می بردند؛ یکی جامعه انسانی با ظاهری به اصطلاح وحشیانه و دیگری جامعه ای وحشی با ظاهری به اصطلاح متمدنانه. ■

1-Brefault Robert, the Mothers, vol.1 394

2-Rndall D. Maciver and A. Wilk Livian Notes, p. 16. In Brefault Robert, the Mothers, vol. 1, p.495.

3- M. oszkowski, "Die Volkerstamme am Mamberamo in Hollandisch_ Neuguinea, " Zeitschrift fur Ethnologie, xliii, p. 338, In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 490.

4-Brefault Robert, the Mothers, vol. 1, p.490.

www.siamacsotudeh.com

حج رسمی قدیم در دیانتی جدید

امیدوارم بعد از گذشتن سه دهه ، سه دهه خونباری که از جانبی مزدوران روس اعم از خلق وپرچم وارتش جنایت کارشوروی آنروز ، کشور ما را به مسلخ ومذبح استبداد استعماری مبدل نمودند واز جانب دیگر راهیان اسلام سیاسی سوار بر مرکب های جهالت قرون وسطایی، استبداد شرقی ووابستگی استعماری اعم از جهادی وطالبی، دمار از روزگار مردم کشیده جویی ازخون وتلی از خاک وخالکستراز خود در قفا گذاشته اند، واکنون نیز داعیان دروغین آزادی وکرامت انسانی به سردمداری امپریالیزم جنایت گستر امریکا گهواره را گور وکاشانه رادوزخ استعمار ساخته اند؛ از جمع صد ها شاگرد ومحصلی، که من برای آنها تاریخ اسلام تدریس می نمودم، حد اقل تتی چند زنده مانده وبه انترنیت دست رسی داشته باشند، تا بعد از سالها پاسخ سوال حتمی شان را که « علل ونقش تغییر قبله از بیت المقدس به طرف مکه » ؛ بود ، در صفحه انترنیت مشاهده نمایند. اما قبل از پرداختن به آن پرسش لازم است تا اندکی به یک نکته دیگر نیز توجه خویش را مبذول داریم :

یکی از ترفندهای بی مانندی ، که اکثرواقعہ نگاران وتاریخ دانان صدراسلام به آن دست یازیده ودر پرتو آن کار خویش را آغاز نموده اند، اصطلاح « دوره جاهلیت » و « دوره اسلامی » در تقسیم بندی تاریخ مردم، در عربستان آن روز می باشد. با حرکت از چنین تقسیم بندیی، اکثر خوانندگان طی این چهارده قرن فکر نموده اند، که در شبه جزیره عربستان قبل از پیدایش اسلام، توحش حاکمیت داشته، هیچ نوع نشان ونمودی از فرهنگ در عرصه های مادی ومعنوی وجود نداشته وهر آنچه اسلام حکم به انجام ویا نهی آن نموده است، دست آوردی بوده خاص اسلام وحکمی بوده از احکام الهی. در حالی که واقعیت امر چنین نبوده، در دیانت اسلام ده ها رسم ورواجی که قبل از آن وجود داشته وسالیان سال از طرف مردم به اجرا گذاشته می شد؛ چنان با مهارت داخل شده وبه اصطلاح جا افتاده است، که امروز کمتر کسی می تواند ریشه اصلی آن احکام را مشخص نموده تا عصر قبل از اسلام آن را دنبال نماید. یکی از آن احکام، پنجمین بنای مسلمانی یعنی پدیده حج ومناسک مربوط به آن است، که فقط با تغییرات اندکی برمبنای علل وانگیزه های معینی، که موضوع بحث این نوشتار است، تا به امروز سالانه از طرف میلیون ها مسلمان از اقضا نقاط جهان؛ انجام می یابد .

در این مختصر به خاطر جلوگیری از هر نوع سوء تفاهمی ویستن دهان مغرضین احتمالی کوشش به عمل خواهد آمد تا به متون قدیم تاریخی وقرآن میدان بیشتری داده شود، باشد در پرتو آن، درزمینه بحث کنونی حداقل آگاهی را برای خوانندگان ارجمند « پورتال افغان – جرمن » وسایر سایت هایی که به نشرآن همت می نمایند، ارائه نموده باشم :

هرچنددر این رابطه، دراکثر متون قدیمی تاریخ مطالب همسانی وجود دارد مگر برمبنای اجتناب از تطویل کلام، در اینجا به یکی دو نمونه برجسته اکتفاء نموده به بحث خویش ادمه می دهیم .

نخستین کتابی که در این زمینه می تواند به مثابه یک موخذ معتبر مورد استناد قرار گیرد « تاریخ طبری» می باشد. این کتاب که به وسیله « محمد بن جریر طبری » در 16 مجلد تالیف گردیده ووقایع مربوط به تاریخ را الی سال 302 هجری بازگو می نماید، در قرن سوم هجری ودوسال اول قرن چهارم هجری تحریر یافته ، یکی از معتبر ترین وقیدیمی ترین کتاب های تاریخ در نوع خود به شمار می رود. درجلدسوم ازصفحه 835این کتاب به بعد الی صفحه 837 دررابطه با اعمار خانه کعبه به وسیله ابراهیم وپسرش اسماعیل چنین می خوانیم:

« حکایت دو اهوی کعبه به روایت هشام بن محمد چنان بود که کعبه پس از طوفان نوح بنیان شد وخداوند به ابراهیم خلیل علیه السلام وپسرش اسماعیل فرمان داد تا آنرا چنانکه از پیش بوده بود بسازند ودر قرآن کریم آمده که :

واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسماعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم.(سوره بقره آیه 127) یعنی: « وچون ابراهیم پایه های این خانه را با (اسماعیل) بالا می برد (ومیگفتند) پروردگارا از ما بپذیر که توشنواودانایی .»

از روز گار نوح کس عهده دار امور خانه نبود که خانه به آسمان رفته بود ، پس از آن خدا عزوجل به ابراهیم فرمان داد که اسماعیل پسر خویش را به نزد خانه جای دهد که می خواست کسان را به پیمبر خود محمد صلی الله علیه وسلم گرامی دارد.

« ابراهیم خلیل وپسرش اسماعیل از پس روز گار نوح عهده دار کار کعبه شدند. مکه در آن وقت بیابان بود وجرهمیان وعمالیق اطراف آن ساکن بودند واسماعیل علیه السلام زنی از جرهمیان گرفت وعمر بن حارث بن مضاض شعری به این مضمون گفت :

«داماد ما کسی شد که پدرش از همه مردم شریفتر بود. »

« وفرزندان وی از ما هستند وما خویشان اویم .» « از بنی ابراهیم، اسماعیل امور خانه را عهده دار بود، وپس از او نبت که مادرش از جرهمیان بود، به جای پدر بود. وچون نبت بمرد وفرزندان اسماعیل بسیار نبودند، جرهمیان برکار کعبه تسلط یافتند وعمر

می یابد :

« وکار کعبه به دست عمروبن ربیعہ وبه قول بنی قصی به دست حارث غیشانی افتاد که از قوم خزاعه بود ولی سه چیز به دست قبایل مضر بود :

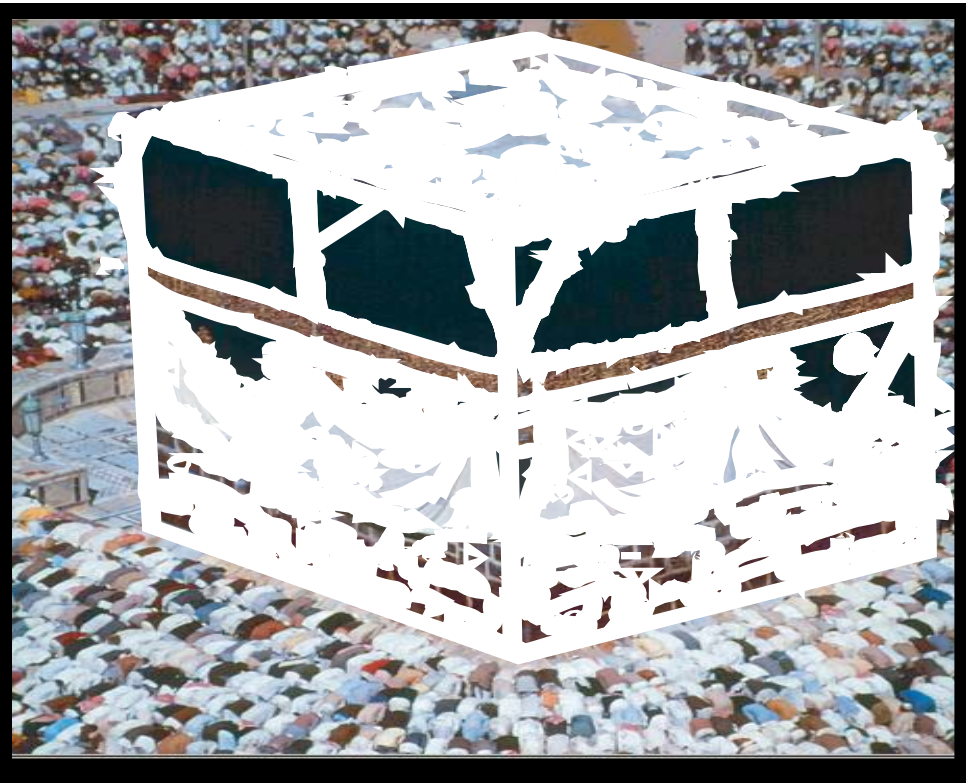
یکی اجازه رفتن از عرفات که به دست غوث بن مربود واورا صوفه نیز گفتند،»

دوم : حرکت به سوی منی بود «

سوم : پس انداختن ماه حرام بود «

در همین رابطه با استفاده از کتاب « سیطره 1400ساله اعراب بر افغانستان » اثر محقق سخت کوش کشور آقای «سلیمان راوش» نقل قولی از « روضةالصفا » تالیف «محمدبن خاوند شاه بلخی » رانیز ذیب نوشتار خویش می نمایم :

« میگویند چون نسل اسماعیل در مکه زیاد شد شهر مکه گنجایش ایشان نداشت ومردم به تدریج از آن شهر کوچ کردند. هر کس از آن شهر بیرون میرفت سنگی از مکه باخود بیرون می برد ودر هرجا اقامت میگزید آن را در محلی پاک می نهاد ومانند کعبه به دور آن طواف می کرد .این امر منجر به آن شد که مردم به تدریج شریعت وصحف ابراهیم را فراموش کردند وبه پرستش آن سنگها که بت نامیده میشد پرداختند. اما شریعت ابراهیم را بکلی از یاد نبردند وهمچنان تعظیم حرم وکعبه را برخود لازم می دانستند. گویند اساف ونایله مرد وزنی بودند از قبیله جرهم، که در خانه کعبه باهم جمع شدند (زنا کردند) وخداوند آن دورا کیفر داده به سنگ مبدل ساخت ومردم آن دو سنگ را بیرون آوردند واساف بر صفا



ونایله بر مروه نصب کردند وبه مرور زمان به آن دو مشغول شدند.» روضةالصفا صفحه 39

به همین سان در قرآن در سوره (فیل 105) از اولین الی آخرین آیت آن سوره برحسب تفاسیری که برآن نوشته اند، چنان بر می آید که «ابراهه» سردار سپاه «نجاشی» پادشاه حبشه فقط به خاطر بردن سنگهای کعبه واعمار مجدد آن درشهر خود به منظور جذب وجلب زائرین در صدد ویران کردن کعبه بوده است چنانچه آقای« زین العابدین رهنما» مولف کتاب روان وخواندنی « پیامبر » همان واقعه را در صفحه 95 کتاب خود چنین شرح می دهد:

« حناطه بازگفت: ابرهه مرا مامور ساخته به شما بگویم، اردوی او با مردم واموال آنها کاری ندارد.اردو به شهر ورود می کند تا این خانه را باخاک یکسان کند اگر مردم دست به سلاح نبرند در

امان هستند اگر به یک نفر ازقشون وی پرخاش کنند، همه ی بومیان را قتل عام می کنیم .»

سوره فیل

مگر ندانسته ای که پروردگارت با آن فیل سواران که برای ویران ساختن کعبه لشکرکشی نمودند چه کرد ؟«1»

آیا ترفندشان را در بیراهه قرار نداد و بی اثر ساخت ؟«2»

و بر بالای سرشان فوج فوج پرندگانی فرستاد .«3» پرندگانی که بر آنان سنگ هایی از سجّیل می افکندند .«4»

بدین گونه ، خداوند جانشان را گرفت و آنان را همچون پوسته ای ساخت که مغزش خورده شده باشد .»

در همین رابطه طبری در صفحه 814 کتاب خود مطلب دیگری را چنین تذکر می دهد :

« فهر به دوران خویش سالار مردم مکه بود ودر جنگی که حسان بن عبد کلاب بن مثوب ذوحرث حمیری با مکه در انداخت، فهر سرمکیان بود وچنانکه گفته اند حسان باحمیروبسیار کس از قبایل یمن آمده بود ومی خواست سنگهای کعبه را از مکه ببرد تا حج گزاران سوی یمن رو کنند ودر نخله فرود آمده بود »

از همه گذشته تمام مورخین اعم از اسلامی وغیر آن، معترف اند که کعبه مقارن ظهور اسلام بزرگترین محل نگهداری وتجمع بت ها بوده، 360 بت خورد وبزرگ به تعداد قبایل متعدد شبه جزیره در آن نگهداری می شد. ساکنین شبه جزیره از سرتاسر عربستان درزمان ماه های حرام به علاوه آن که به غرض تجارت ودادوستد به بازار های مکه هجوم می آوردند، به زیارت بت ها، انجام قربانی وادای سایرمراسم مربوطه نیزمی پرداختند.

با اندکی تامل درنوشته های تذکار یافته درفوق ،می توان مطالب آتی را استنباط نمود:

1 – کعبه برمبنای روایات اساتیری که اکنون به قدر کافی درتاریخ برای خود جا باز نموده، به وسیله ابراهیم وبه همکاری پسرش اسماعیل حداقل تجدید ساختمان یافته است.

2 – از همان نخستین روز ایجاد، به مثابه یک عبادت گاه ومکان مقدس مورد تایید همه قرار داشته است.

3 – در صورتی که مبنای قضاوت ادعا های مورخین اسلامی قرار گیرد، علت از ایجاد ویا ساختمان مجدد کعبه به وسیله ابراهیم، اعمار یک مرکزیت برای گسترش دیانت توحیدی بوده است .

4 – آن آرزوی ابراهیم مدت زمان طولانی تحقق نیافته، زیرا کعبه به بزرگترین بتخانه در عصر خویش مبدل شده بود.

5 – برای قرون متوالی اعراب از سرتاسر شبه جزیره عربستان ،به خاطر زیارت واجرای مراسم مذهبی خاص خودشان، در کعبه جمع می شدند .

6 – آن مراسم اعم ازطواف، قربانی حیوانات، رفت وبرگشت چندین باره بین صفا ومروه، عرفات، حرکت به سوی منی، تراشیدن موی سر، پوشیدن لباس مخصوص، زمان مشخص انجام مراسم، رمی جمره و... . با تفاوت های اندکی از طرف اسلام پذیرفته شده که در مجموع به نام «مناسک حج » مسما گشته اند .

در نتیجه می توان به صراحت حکم نمود، که انجام فریضه حج چیز تازه ای نبوده که به وسیله اسلام به وجود آمده باشد، بلکه درنهایت امر، تمکین دربرابر یکی از رسوم قبلی به گفته مورخین ودانشمندان اسلامی « دوران جاهلیت » است. تمکینی که سالانه میلیارد ها دالر به جیب اخلاف « اساف» ها و« نایله » ها ریخته، نمود بارزی از عقب ماندگی انسان در

عصر امروز به شمار می رود .

بر مبنای حرکت از همین دیدگاه بود، که در آغاز ظهور اسلام و بعد از آن که محمد دعوت خود به دین جدید را بعد از سه سال کار تبلیغی مخفی، در جامعه ای از لحاظ عقیدتی تا حدودی دموکراتیک مکه به صورت علنی ابراز داشت؛ با آن که بر اساس آیات 30 و 31 سوره « الروم » که از جمله آیات نخستین به شمار می روند، روبه طرف « بیت المقدس» به مثابه محراق و مرکز توجه « آیین پاک ابراهیم » نمود؛ به علاوه آن که از طرف پیروان اسلام یک امر طبیعی به نظر می رسید، از جانب اهل قریش و سایر اعراب نیز زیاد جدی گرفته نشد، چه آنها با 360 بت با صد ها خصوصیت به تکرر عقیده عادت داشته، بحث و مناظره بین عقاید متعدد از مشغولیت های مورد علاقه آنها به شمار می رفت.

«پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند 30»الروم

«به سویش توبه برید و از او پروا بردارید و نماز را برپا کنید و از مشرکان مباحشید »31الروم

از آن زمان الی سال دوم هجرت ، که تغییر قبله در آن اتفاق می افتد یعنی مدت 15 سال اول، که قبله مسلمین به جانب « بیت المقدس » بود، در آیات متعددی پیروی از آیین پاک ابراهیم که منظور استقامت قبله بود، مورد تکریم قرار گرفته است چنانچه در آیات ذیل :

چیز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی)، روی گردان خواهد شد؟! ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در جهان دیگر، از صالحان است. (130) بقره

بگو خدا راست گفت پس از آیین ابراهیم که حق گرا بود و از مشرکان نبود پیروی کنید 95 آل عمران ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود 67 آل عمران بگو آری پروردگار مرا به راه راست هدایت کرده است دینی پایدار آیین ابراهیم حق گرای و او از مشرکان نبود 161 الانعام

سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن [چرا که] او از مشرکان نبود 123 نحل و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده اند دین [خود] را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است 5 البینه

و [به من دستور داده شده است] که به دین حنیف روی آور و زنده از مشرکان مباحش 105 یونس در ماه شعبان سال دوم هجری، یعنی فقط 17 ماه بعد از هجرت یک باره به وسیله آیاتی چند از سوره « بقره»، کعبه با وجودی که تا آن زمان از بت ها تخلیه نشده و بت های 360 گانه در آن « حکم » می رانند، از طرف محمد به مثابه قبله مسلمین مشخص گردیده، « بیت المقدس » با وجود تمام اهمیت آن به درجه دوم تنزل می نماید. چنانچه در آیات متعددی از سوره « بقره » می خوانیم :

به زودی سبک مغزان این مردم خواهند گفت: چه چیز آنان را از قبله شان که بر آن بودند بر گردانید ؟ بگو: مشرق و مغرب مختص خداست ؛ هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می کند .»142«

و بدین گونه شما را امتی معتدل قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و این پیامبر [نیز] بر شما گواه باشد. و ما قبله ای را که بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای این که کسی را که از این پیامبر پیروی می کند، از کسی که عقیدت می کند مشخص سازیم، و البته این [تغییر قبله] جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده است سخت دشوار بود. و خدا چنین نیست که ایمان شما را ضایع سازد. بی گمان، خدا به مردم رؤف و مهربان است .»143«

به یقین، ما گردش روی تو را در جانب آسمان می بینیم؛ پس حتماً تو را به سوی قبله ای که بدان خشنود شوی می گردانیم. اینک روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان ؛ و هر جا که باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که به آنان کتاب داده شده، حتماً می دانند که آن حق است و از جانب پروردگارشان است. و خدا از آنچه می کنند هرگز غافل نیست .»144«

و اگر برای کسانی که به آنان کتاب داده شده است هر آیتی (معجزه ای) بیاوری، قطعاً از قبله تو پیروی نمی کنند، و تو نیز پیرو قبله آنان نخواهی بود، و بعضی از آنان نیز پیرو قبله بعضی دیگر نخواهند بود. و اگر پس از علمی که برای تو حاصل شده است ، از هوس هایشان پیروی کنی، در آن صورت حتماً از ستمکاران خواهی بود .»145«

کسانی که به آنان کتاب داده ایم، همان گونه که پسرانشان را می شناسند، او (پیامبر) را نیز می شناسند ، و گروهی از آنان با این که می دانند، حق را کتمان می کنند .»146«

حق از جانب پروردگار توست، پس البته از شک کنندگان مباحش .»147«

و برای هر فرقه ای جهتی است که به آن روی می کند ؛ پس به سوی کارهای خیر سبقت جوید. هر جا که باشید ، خدا [روز قیامت] همه شما را می آورد. همانا خدا بر هر چیزی تواناست .»148«

و از هر جا بیرون رفتی، روی خود را [در نماز] به سوی مسجدالحرام بگردان، و قطعاً این حق است و از جانب پروردگار توست، و خدا از آنچه می کنی هرگز غافل نیست .»149«

و از هر جا بیرون رفتی، روی خود را [در نماز] به سوی مسجد الحرام بگردان ؛ و هر جا باشید روی خود را به سوی آن بگردانید، تا برای مردم - جز کسانی از آنان که ستم کرده اند - بر ضد شما حجتی نباشد؛ پس از آنان نترسید و از من بترسید ؛ و [قبله را تغییر دادم] تا نعمتم را بر شما تمام کنم و باشد که هدایت یابید .»150«

[آری ، کعبه را قبله شما قرار دادیم تا نعمت خود را بر شما تمام کنیم ،] همان طور که [برای اتمام نعمت] در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می خواند، و شما را پاك می سازد، و به شما کتاب و حکمت می آموزد، و آنچه را که نمی دانستید به شما تعلیم می دهد .»151«

از تامل در آیات فوق نکات آتی می تواند استنباط گردد :

1 - تمام کسانی را که احتمال مقاومت از جانب آنها احساس می شد ، قرآن باروش همیشه گی خویش « نادان، سبک مغز، بی خرد » مخاطب قرار داده، قبل از آغازمبارزه دست حریف را از پشت بست. واما این که آن افراد چه کسانی بودند ؟ از مهاجرین بودند و یا از انصار ؟ شامل مسلمانان بودند و یا کفار و مشرکین را احتوا می نمود ند ؟ در قرآن پاسخی برایش نمی یابیم .

2 - کاربرد « امت وسط» در متن آیت، که در این جا به وسیله آیت الله ناصر مکارم شیرازی یکی از فقها و مجتهدین طراز اول در رژیم آخندی به «امتی معتدل » ترجمه گردیده، نمایانگر آن است که در این تغییر، سازش و مماشاتی صورت پذیرفته است. در غیرآن ضرورت تذکر آن عبث می توانست ؛ باشد .

3 - تغییر به مثابه امتحانی جدی برای تمام مسلمانان به شمار رفته، امتناع از آن خروج از دایره اسلام را نیز به دنبال داشت.

4 - تاثرات دوری از زادگاه اولیه و تلاش به خاطر ایجاد یک زندگی جدید در مهاجرت ودوری از میهن - که برای ما افغانها می تواند به خوبی محسوس باشد - نگرانی هایی را بین مهاجرین به ویژه شخص محمد به وجود آورده، که درآیت به وی وعده خوشنودی داده می شود. مگر بدون تاخیر بر، داشتن عزم راسخ تاکید نموده، بعد از ایقان به درستی راه تبارز هر نوع تذبذب ودولتی را گناه به شمار می آورد .

5 - این که برای هر قومی، قبله ای جداگانه اختصاص داده شده است، با آن که در ظاهر امر منظور تفکیک مسلمانان از یهودان است اما در نهایت، کلیت جهانی دیانت اسلام را زیر سوال می برد - پرداختن به این بحث از حوزه موضوع مورد نظر ما بیرون است -

6 - سرانجام در آیت 150 ضمن تاکید بر روآوردن به سمت « مسجد الحرام » و تشجیع مسلمانان در مقابل دشمن، به آنها یاد آور می گردد که با این هرنوع « حجتی » را از دست دشمنان خواهند گرفت. به علاوه تغییر قبله را اتمام نعمت های خویش اعلام می دارد .

چرخش به همین حدود محدود نمانده، بعد ها با فرض شدن حج براساس آیت 158سوره «بقره» پروسه تاریخی خود را کامل نمود چنانچه :

بی گمان صفا و مروه از شعایر خداست ؛ پس هر که آهنگ آن خانه (کعبه) کند و حج بگذارد، یا زیارت خانه کند و عمره به جای آورد ، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی کند. و هر کس کار نیکی را به شوق اطاعت خدا انجام دهد، خدا به او پاداش می دهد، چرا که خدا سپاسگزار بندگان خویش و از کارشان آگاه است »158«.

و اما این که چنین عقب گردی به چه دلیل وروی کدام انگیزه هایی صورت پذیرفته، تامل خاص خویش را طلب می نماید. آیا مسلمانان از طعنه های روبه تزیاید یهودان که ادعا می نمودند، دینی بدون قبله مستقل تا آن زمان وجود نداشته؛ به ستوه آمده بودند ؟ آیا امیدواری محمد نسبت به یهود ونصارا در پذیرش دیانت اسلام براساس قبله مشترک و احترام به پیامبران آنها به یاس مبدل شده بود ؟آیا درد هجران ودوری از زادگاه اولیه بر آنها فشار می آورد ومی خواستند به یک بهانه ای دوباره صاحب زندگی وخانواده های خویش گردند ؟ آیا فشار و تنگدستی در زندگی غربت، اشراف زاده های قریشی را به سازش می طلبید ؟ آیا بدین وسیله می خواستند منافع مادی اشرافیت قریش را تضمین نموده از میزان دشمنی آنها با خویش بکاهند ؟

چه بسا تمام این ها ممد هم دیگر قرارگرفته چنان چرخشی را باعث گردیده باشد. به منظور روشن ساختن ویافتن یک پاسخ قانع کننده ایجاب می نماید تا شهر مکه، ساختارطبقاتی، فعالیت های اقتصادی وساختار اداری آن شهر را بادقت بیشتر مورد مذاقه قرار دهیم :

آن هایی که مطالعاتی در خصوص جغرافیای شهری دارند به نیکویی به این امر واقف اند، که درتاریخ باستان، مانند امروز وجه بسا بیشتر از امروز، عوامل متعددی باعث تمرکز واستقرار کتله های انسانی در یک منطقه گردیده وهسته های اولیه شکل شهر ها را پی ریزی می نمود. گاهی نزدیکی در کنار یک رودبار، زمانی در مسیر دو حوزه حیاتی قرار گرفتن ، وقتی امنیت دفاعی یک منطقه، در محلی موجودیت یک سرزمین حاصل خیز، در مکان دیگری موجودیت یک معدن زیر زمینی ارزشمند وده ها عامل دیگر، چه به تنهایی وجه در تعامل متقابل باهمدیگر زمینه آنرا به وجود می آوردند تا انسانهایی که قصد داشتند تابه طرز زیست حیات باشند روآورند، گرد هم جمع شده اساس وپایه یک مدنیت شهری را بنیان گزارند .

شهر مورد نظر ما « مکه » از چند جهت دارای اهمیت بود :

1 - برخورداری از سنگر دفاعی طبیعی درقبال حملات دزدان دریایی بحیره احمر (دریای سرخ) .

2 - از گذشته های خیلی دور حد فاصل بین دومدنیت بزرگ سوریه ویمن .

3 - مردمان آزاد، با تحمل با داشتن طرز حیاتی که می توان به آن « دموکراسی مبتنی براسلحه » نام گذاشت.

4 - سرانجام در آن دشت های سوزان، کویرخشک و بی آب و علف برخورداری از یک چشمه آب خوب

وگورا - به مقیاس آبهای منطقه - یعنی چشمه زمزم. تاثیر گذاری متقابل عوامل متذکره در فوق، در آغاز باعث آن گردید تا مردم با وجود خرابی هوا و فقدان زمین زراعتی در آن جا مسکن گزیده، اساس وپایه های شهر کنونی مکه را بگذارند. به مرور زمان با تکیه بیشتر بر شهر طایف در زمینه تهیه مواد غذایی، کاروانسرای اولیه انکشاف نموده، ساکننین بیشتری را به خود جلب نمود. باگذشت روزگار، تزیاید رفت و آمد کاروانها، به علاوه آن که ضرورت تمرکز اصناف مختلف در شهر به منظور رفع نیازمندی های مسافران اعم از مسافر عادی ویا تاجران را، برجسته می ساخت، ایجاد چند باب دکان ویک بازار را نیز ایجاب می نمود، تا حیات مسافران به سختی نگذرد. از آن جایی که اکثر مسافران دارای عقاید گوناگون بودند وبه اصطلاح هریکی در معیت خدای خویش طی طریق می نمود، ضرورت ایجاب می کرد تا به علاوه آن که یک محل به منظور انجام عبادت برای گروه های متعدد آماده گردد؛ باشندگان بومی محل نیز از خود وسعت صدر بیشتر نشان داده به خاطر رونق کسب وکارشان، به عقاید دیگران حداقل با دید اغماض گرانه نظر بیندازند. در تمام این حالت ها مالکیت جمعی قبيله یی بر « چشمه زمزم»، نطفه های یک ریاست قبيله یی تاحدودی دموکراتیک رانیز در آن شهر بنیان گذاشت .

چنین حالتی درطی قرون متوالی وبعد از گذشت چندین صد سال، تمرکز گاه ابتدایی که در اطراف چشمه آب به وجود آمده بود، تغییر شکل یافته شهری از آن به وجود آمد، که در بسیاری از عرصه ها در تمام شبه جزیره رقیبی برایش پیدا نمی شد. شهری با بازارهای بزرگ، اصناف از هر سنخ ورشته، عبادتگاه بزرگ وهمگانی که سالانه هزاران زایر از آن دیدن می نمودند، سیستم اداره باز، دموکراتیک وآزاد که اتحاد قبایل در آن بیشتر به خاطر اجتناب از آغاز درگیری های درازمدت بود وسر انجام یک قشر اشرافیت قبيله یی، که به اتکای روابط قبيله، با جنگ وددان از منافع طبقاتی خویش دفاع می نمودند.

در این شهر منابع عابداتی در کل از چهار بخش تشکیل یافته بود :

1- تجارت ، 2 - عواید ناشی اداره چشمه آب وسرپرستی عبادتگاه، 3 - راه نمایی کاروان های تجارتي و 4 - غنیمت وغارت گری در جنگ ها . با آن که عواید ناشی از اداره چشمه وسر پرستی عبادتگاه در مقایسه با عواید تجارتي، مقام دوم را احراز می نمود، اما از آن جایی که یکی از علل تجمع مردم در آن شهر، انجام مراسم مذهبی بود، که لغو آن مراسم ، بر تجمع مردم تاثیر مستقیم گذاشته در نتیجه تجارت نیز از آن متضرر می گردید واز جانب دیگر منقسمین آب واداره کنندگان عبادتگاه بدون آن که کسی در جایی گفته ویا نوشته باشد، در نظام قبيله یی آنجا، به مثابه بالاترین مقامات اداری - به معنای واقعی کلمه هیچ نوع اداره ی در آن شهر وجود نداشت - مورد التفات قرار میگرفتند، پرواضح است که نقش اداره کنندگان در رهبری امور وراه رسیدن به آن سهل نبوده، برای حفظ آن می بایست حتی گاهی از جان مایه می گذاشتند. به خاطر اهمیت قضیه در همین رابطه بازهم به یکی دو کتاب از متون قدیم تاریخ مراجعه می نمایم، باشد درپرتو آن دید وشناخت ما از قضیه عمق بیشتری بیابد .

دریکی از کتاب هایی که در این رابطه به تفصیل بحث صورت گرفته، کتاب « مروج الذهب » تالیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در سال 332 هجری قمری می باشد. این کتاب که در 13 مجلد تالیف ودرسال 336 هجری قمری از طرف نویسنده در آن بازنگری صورت گرفته، به موضوعات آتی در خطوط کلی آن روشنی انداخته است : ضبط وثبت تاریخ بشر، داستانهای تاریخی، قوم وتیره شناسی. مسعودی که به اصطلاح امروز « عرق پایش هیچ

حج رسمی قدیم
ادامه از صفحه (۷)

گاه نخشکیده » بود ومردی بود دایم السفر، بیشتر برداشت هایش را در جریان مسافرت های عیدیه اش بین مصر و هندوستان وتماس مستقیم با اقوام متعدد، آماده نموده آن یاد داشت ها از ارزش بسزایی برخوردار می باشد. نامبرده در جلد اول کتاب اش بعد از آن که تغییرات متواتر در اداره کعبه را از اسماعیل الی دوقرن مانده به اسلام شرح می دهد، در صفحه 420 آن چگونگی حاکمیت پنجمین جد محمد را در آن باره چنین بیان می دارد:

« وچنان بود که قصی بن کلاب بن مره دختر حلیل را به زنی گرفته بود واین حلیل آخرین کسی از خزاعه بود که تولیت خانه داشت وقتی عمروبن لحو پس از آن همه سال که گفتیم عمر کرد بمرد. هزار فرزند وفرزند زاده داشت وچون مرگ حلیل که آخرین متوالی خانه بود در رسید مطابق وصیت عمرو تولیت خانه پس ازاو به دخترش زن قصی بن کلاب میرسید. بدو گفتند که او گشودن وبستن در را عهده دار نتواند شد واو تولیت را به زن وگشودن وبستن در را با یکی از مردم خزاعه بنام ابو غیشان خزاعی نهاد وابو غیشان این سمت را به یک شتر ویک مشک شراب به قصی بفروخت و جمله یی » زیان دار از معامله ابوغیشان » در عرب مثل شد ...» در ادامه می نویسد :

« کار قصی استقرار یافت وهر که از قریش بمکه میآمد از او ده یک میگرفت وی کعبه را بساخت ومحل قرشیان را به ترتیب نسب در مکه معین کرد ...»

در همین رابطه تاریخ طبری چنین گزارش می دهد : « ولی در حدیث هشام هست که قصی نزد برادرخویش زهره آمد وطولی نکشید که سالاری قوم یافت وقوم خزاعه در مکه از بنی نضر بیشتر بودند وقصی از رزاح نابرداری خویش کمک خواست، و او سه برادر ناتنی داشت وبا برادران دیگر ومردم قضاعه که دعوت وی را پذیرفته بودند بیامد وقوم بنی نضر نیز با قصا بودند وخزاعه را از مکه برون کردند وقصی، حبی دختر حلیل بن حبشیه را که از مردم خزاعه بود به زنی گرفت وچهار پسر از او آورد وحلیل آخرین کس از خزاعه بود که امور کعبه را به عهده داشت، وچون مرگش دررسید امور خانه را به دخترخویش، حبی واگذاشت .

حبی به پدر گفت : « دانی که من گشودن وبستن در نتوانم .»

حلیل گفت : « گشودن وبستن در را به عهده مردی دیگر می گذارم که از طرف تو انجام دهد » واین کارا را به عهده ابوغیشان گذاشت واو سلیم پسرعمرو بن بوی بن ملکان بن اقصی بود.

وقصی امور خانه رااز ابوغبشان به یک خمره شراب ویک عود بخرد وچون خزاعه چنین دیدند بر ضد قصی برخاستند واو از برادرخویش کمک خواست وبا خزاعه پیکار کرد» صفحه های 807و808 . حال قصی پنجمین جد محمد، چه اداره وپرده داری کعبه را به یک شتر ویک مشک شراب تصاحب نموده باشد وبا این که به یک خمره شراب ویک عود، در اصل قضیه که از آن به بعد اداره کعبه به خاندان وی تعلق گرفت وآنها مجبور بودند برای حفظ آن خون جاری نمایند؛ تغییری وارد نمی کند.در چنین فضا وشرايطی، محمد یکی از نوادگان قصی، با اعلام دیانت جدید وبه تمسخر گرفتن خدایان وبت های داخل کعبه ، بر روی شاهرگ حیاتی خاندان خویش پا می گذارد. کعبه خانه ای که برای تخریب آن دشمنان با هزینه های گزاف، صدها کیلومتر راه را پیموده بودند تا آنرا ویران واز خشت وگل آن خانه جدیدی اعمار نمایند، بدان امید که از همان اعتبار برخوردار گردد؛ خانه ای که در آن زمان تحت قیادت یکی از نوادگان دیگر قصی اما از پشت عبدالمناف یعنی ابوسفیان سیاس ترین مرد عرب درروز گار خودش اداره شده ودر بالاترین حد بازدهی اقتصادی قرار داشت، به یک باره بی اعتبار

ومظهر کفر قلم داد شده فاقد هر نوع ارزشی اعلام گردد، چنین عملی به هیچ صورت نمی توانست قابل تحمل باشد. مگر مشکل از آنجا ناشی می شد، که مبلغ ومخرب فردی بود از درون طبقه حاکمه برخاسته واز نگاه اصل ونسب چیز کمی از اداره کننده عملی مکه یعنی ابوسفیان؛ نداشت. هر دو قریش و هر دو نواده قصی. حاکمیت روابط قبیله یی نیز به هیچ کس اجازه نمی داد تا بر محمد دست بلند نماید، چه در آن صورت طرف تنها محمد نه بلکه تمام قبیله وی می بود .

جنگ عقیدتی فرساینده ودراز مدت برای سیزده سال آنهم در همجواری همدیگر، فقط در فضای آن روز مکه می توانست امکان پذیر باشد، زیرا در قبل یاد آور شدیم که در آنجا ابراز عقیده وتحمل عقاید متفاوت به یک سنت مبدل شده بود. مگر این سنت می توانست تا زمانی ادامه یابد که جدی جدی منافع طبقه حاکم به خطر مواجه نمی شد. به همان پیمانه که تبلیغات محمد اثر گزاری خویش را بیشتر می ساخت، به همان اندازه هم دشمنی وسخت گیری ها فزونی می یافت. تمام تلاش قریش ودر راس آن ابوسفیان وابوالحکم به دور یک محور دور می زد وآن محور هم باز داشتن محمد از تخریب اعتبار کعبه بود. در طی ده ها جلسه که به صورت مستقیم وبا با وساطت ابوطالب عم محمد، بین وی وقریش صورت می گرفت ، قریش یک خواست را مطرح می نمود : خود داری از تخریب اعتبار کعبه. آنها حاضر بودند حتی ریاست ورهبری تمام مکه را به محمد واگذار نمایند مشروط بر آن که وی از تخریب اعتبار وحیثیت کعبه خودداری نماید.

در بطن چنین فضایی، بعد از تحمل سیزده سال شکنجه، بی حرمتی، لت وکوب، مهاجرت به حبشه وشام که بر مسلمانان وارد آمد سرانجام، هجرت به مدینه صورت می گیرد. مگر ادامه تبلیغات ضد خدایان قریش آنهم با استفاده از سلاح، مخالفت های قریش وسایر قبایل عرب را فزونی می بخشد. بدر، احد، خندق، خیبر وده ها درگیری خورد وکوچک دیگر خواب راحت را از تمام مسلمانان ربوده بود. باید کاری صورت می گرفت که نه سیخ بسوزد ونه کباب. وان مصلحه یا به تعبیر قرآن « امت وسط» ، چه می توانست بوده باشد؛ به جز حفظ احترام خانه مگر منهای صاحبان آن . با چنین تغییری می شد هم منافع اشرافیت قریش را حفظ نمود وهم از شر بت ها نجات یافت. اما از نظر قریش احترام محض به کعبه منهای به رسمیت شناختن مراسم حج، یعنی آن مرگی که برای تمام ساکنان مکه به ویژه اشرافیت قریش « تخم طلایی» می گذاشت؛ اهمیتی نداشت، از همین رو توطئه ها وجنگ ها ادامه یافت تا آن که محمد « سیاستمدار» به اصطلاح خمینی « جام زهر» را سرکشیده، در سال ششم هجری به قصد ادای «فریضه حج» عازم مکه کردید. این حرکت نخست از جانب قریش امری بود غیر قابل باور وفکر می کردند شاید توطئه ای درکار باشد.اما وقتی به تجربه ودر عمل دریافتند که مسلمانان هیچ قصد بدی ندارند با آنها داخل مذاکره شدند. قراردادحدیبیه به وجود آمد ، محمد حاضر شد، برای تحقق اهداف دراز مدت اش حتی از ادعای رسالت خویش نیز بگذرد، که چنین شد. وقتی سال بعد 1500 مسلمان بعد از سالها دوری از مکه به حج آمدند ومانند آنها به پیشواز « اساف » و« نایله » شتافتند ومانند آنها شیطان را باسنگ زده به حجر الاسود بوسه زدند، به خصوص مسافرت جمعی آنها که خود به خود تزاید قیم را بار آورده منفعت بیشتری نصیب مردم مکه به ویژه اشرافیت قریش گردانید، دیگر تمام زنگار ها را زدوده، متیقن شدند که دیانت جدید هیچ گونه آسیبی به منافع آنها وارد ننموده ،ارزش « تورستیک» آن را کاهش نمی دهد.

بر مبنای همین شناخت وقتی در سال هفتم هجری، محمد قصد فتح مکه نمود وبا سپاه داخل آن شهر شد ، هیچ مقاومتی در مقابل اش صورت نگرفت. نه تخریب هیل کسی را آزرده خاطر ساخت ونه هم

تخریب عزى وسایرین. آخر آنها هم انسان بودند ومی دانستند که وقتی با اصل مراسم مخالفتی وجود نداشته باشد، خانه خالی ویابر کدام تغییری در تامین اقتصادی آنها نخواهد داشت. اما وقتی دو سال بعد در جامعه شبه دموکراتیک مکه، اسلام ماهیت انحصار طلبانه خویش را به نمایش گذاشت وبه صورت رسمی اعلام داشت که کفار ومشرکین حق ورود به کعبه راندارند، بازهم مردم به جنب وجوش افتادند، که نکند فریب خورده باشیم ونیم کاسه ای زیر کاسه پنهان بوده باشد. در این جاست که قرآن با قاطعیت وارد میدان شده به آنهاخطاب می نماید : ***«ای گروه مومنان ، مشرکان پلینند ونباید پس از این سال (سال دهم هجرت) به کعبه نزدیک شوند . اگر از فقر می ترسید خداوند شما را به فضل خود بی نیاز خواهد ساخت »*** ***سوره توبه ـ آیت 28***

فکر می کنم در تصدیق ادعایم که تغییر قبله از بیت المقدس به سمت مکه، تضمین عواید مالی قریش بوده ویس، سند ومدرکی بیشتر ومعینر تراز این نمی توان یافت . چنان تضمینی که اکنون بعد از سپری شدن 1400 سال، هنوز هم پول بدان سمت روان نموده وبه گفته مردم کابل اخلاف « اساف» و« نایله» « زردرو می کنند »

درهمین یکی دو روز گذشته برحسب احصاییه های رسمی به خاطر انجام فریضه حج ، بیشتر از 3 میلیون نفر به عربستان سعودی مسافرت نموده اند . هرگاه حداقل مصارف چندروزه اقامت درعربستان اعم از توقف در مکه ومدینه وسایر مخارج را رقمی برای هر فرد 1000دالر فرض نماییم در مجموع می شود سه میلیارد دالر این رقم عاید ودرآمد یک ساله نیست . فقط درآمد حدود 10 روز می باشد . با مبلغ یک هزار به گفته یک دوست فقط «گرسنه گداها» را منظور نظر داشته ام . درد انگیز ومایه تاسف بیشتر زمانی می شود که بدانیم ازاین جمع تنها از داخل افغانستان 30 هزارافغان نیز به اخلاف « اساف » ها و« نایله» ها پیوسته اند. آنها نیز رفته اند تا بالوالدین معنوی شان در « صفا» و«مروه» ملاقات نمایند. 30 میلیون دالر از کشوری که در آن سنگ روی سنگ بر قرار نمانده وکابل به نسبت داشتن تعداد گدایان بیشتر در بین تمام پای تخت های جهان مقام اول را به دست آورده است؛ صرف برای مصارف چند روزه به دور انداخته می شود. بر چنین حرکتی چه نامی می توان گذاشت وعاملین آنرا به چه صفتی می توان متصف ساخت، که در حق آن صفت وکلمه ظلمی صورت نگیرد.

در کشوری که از سویی درکران تاکران آن به وسیله 57 هزار سرباز خارجی حمام خون به وجود آمده واز جانب دیگر از گوربرخاستگان تاریخ درهمسویی مزدور منشانه با بادران خارجی شان در صدد آندند تاباردیگر سوار برمرکب جهالت قرون وسطایی وبا تکیه بر استبداد شرقی بی همتایی که استعداد پیاده کردن آن را دارند، از نو به گورستانی تاریک مبدل نمایند، 30 هزارنفر درعرض کمک به امر آزادی کشور واخراج قوای اشغالگر، به عوض سرمایه گزاری در راستای آگاهی رسانی به منظور افشای ماهیت پلید اسلام سیاسی اعم از جهادی وطالب، به عوض ساختن مدرسه، شفاخانه (بیمارستان) و. . . پول های باد آورده قرضی را درچنین مجرایی به مصرف رسانیدن، مگر می توانند چیزی کمتراز « اساف » و« نایله» باشند؛ ازدید من **هرگز ! هرگز!**

« اساف» و« نایله» دردرون کعبه، باهم آمیختند، از حق خود استفاده کردند وبر هیچ کس دیگری ظلمی روا نداشتند؛ مگر چنین افرادی درداخل میهن، که اعتبار آن نزد هر انسان آزاده، اگرصد چند نسبت به کعبه اساف ونایله فروتنرنباشد، کمتر از آن نیز نیست؛ به جان مردم افتیده اند، شیره جان آنها را می مکند، بر آنها ظلم روا می دارند، برزن ودختر مردم دست تجاوز دراز می نمایند، ثروت می اندوزند تا مردم را به بند کشند و... تو خود بگو کدام یک بد تر است ؟ جواب من از قبل روشن است. ■

اسلام و نظامی گری در پاکستان

نوشته: عبدی کلانتری

بازگشت بي نظير بوتو از تبعيد با مساعدت و حمايت واشنگتن، مي بايست ديكتاتوري نظامي پاکستان را از بن بست بي ثباتي به در آورد و با احياي مشروعيت دولت، بر رشد اسلامگرايي طالباني نيز مهار زند. واشنگتن با اكراه به بي نظير بوتو روي آورد. هشت سال ديكتاتوري نظامي مشرف و ميلياردها دلار كمكي كه به جيب ارتشيان سرازير شد، نتايج مطلوب را به بار نياورده بود: نه ثبات سياسي، نه پاكسازي فساد دولتي، و نه كاهش اسلامگرايي. سياستمدار دستاموز، «نواز شريف»، كه با سفارش كاخ سفيد، تحت حمايت آل سعود در عربستان، براي چنين روزهايي كنار گذاشته شده بود، شهرت يك دزد سرگردنه را دارد. موفقيت نسبي ژنرال مشرف در ابتداي روي كارآمدن اش، درست به خاطر فساد و بي آبرويي دولت نواز شريف بود. واشنگتن ترجيح داد روي يك مهرهء نسبتاً سوخته ريسك نكند. نواز شريف نيز از «تبعيد» به پاكستان بازگشت اما مقامات كاخ سفيد راه حل پاكستان را در آشتي بوتو و مشرف جُستند. همين تصميم زنگ خطر را براي نظامي گرايان پاكستان به صدا درآورد، به ويژه براي دستگاه امنيتي اين كشور(ISI) كه خود اكنون تبديل به دولتي در درون دولت شده است .بي نظير بوتو همهء تضمين هاي لازم را داده بود كه خلاف منافع واشنگتن عمل نكند. او همدلي خود را با اشغال نظامي عراق و افغانستان اعلام کرده بود. اما برخلاف پرويز مشرف، بي نظير بوتو قصد داشت حاميان اسلامگراي طالبان را از ارتش و دستگاه امنيتي كنار بگذارد. اسلامگرايان ارتش پاكستان هنوز در انتظار روزي هستند كه با كمك قواي بازسازي شدهء طالبان و قبايل پشتون بتوانند افغانستان را دوباره از آن خود كنند و از سود بي انتهاي تجارت ترياك و هرويين برثروتهاي بادآورده خود بيفزايند .

سرمایه داران درجه دار

منافع سرمایه داري پاكستان و كمك هاي خارجي به طور عمده به جيب نظاميان اين كشور مي رود. طارق علي، نويسندهء پاكستاني - بریتانیايي، دربارهء اقتصاد پاكستان مي نويسد:



"پرويز مشرف با انتصاب شوكت عزيز(بانكدار نيويوركي) به مقام وزير دارايي پاكستان نزد صندوق بين المللي پول (اي ام اف) محبوب شد. اقتصاد پاكستان به خاطر بودجهء سرسام آور نظامي و درآمد ناكافي مالياتي، تا ساليهاي مديد دچار بدهي هاي كلان بوده است. به سال ۲۰۰۱، مجموع بدهي ها و مخارج نظامي، دوسوم هزينه هاي دولت را به خود اختصاص داده بود (چهار ميليارد و دويست هزار دلار بدهي، و دو ميليارد و پانصد هزار دلار هزينهء دفاعي) در حاليكه در آمد مالياتي كشور به ۶ ميليارد و نهصد هزار دلار مي رسيد. در كشوري كه يكي از بدترين نظامهاي آموزش و پرورش آسيا را دارد – طبق آمار رسمي ۷۰ درصد از زنان و ۴۱ درصد از مردان بي سوادند – و در شرايطي كه بيش از نيمي از جمعيت كشور از امدادهاي يزشي محروم هستند، تنها يك ميليارد و هفتصдо پنجاه هزار دلار براي توسعهء سراسر كشور باقي مي ماند. طي ساليهاي ۱۹۹۰، صندوق بين المللي پول (IMF) دولت هاي غيرنظامي را سرزش مي كرد كه براي بازسازي

ادامه در صفحه ۱۶

کارل کائوتسکی

بنیادهای مسیحیت (دفتر دوم : جامعه در امپراطوری روم) مالکیت زمین

(ترجمه احمد خزاعی)



احمد خزاعی

همه سعی می کردند که بر وسعت زمین خود بیفزایند. اگر طالب راحتی بیشتری بودی، اگر خواهان آن بودی که خانواری مرفه تر داشته باشی، باید زمین های بیشتری در اختیار می داشتی. گرایش به کسب مالکیت بر زمین و گسترش دادن آن، شور و شوق حاکم بر این دوران بود؛ و این گرایشی بود که از پاگرفتن جامعه یک جانشین بر مبنای کشاورزی تا دوران تشکیل سرمایه صنعتی تداوم یافت. جامعه باستان، حتی در دوره امپراطوری روم که اوج جامعه باستان محسوب می شود، هرگز از این مرحله فراتر نرفت. برداشته شدن این گام، تا دوران جدید، پس از نهضت اصلاح دین، معوق ماند.

برده داری خانگی

اما داشتن زمین بدون داشتن نیروی کاری که روی آن کار کند، چیزی بیهوده است. قبلاً به مساله خاص نیروی کار در مورد املاک بزرگ اشاره کردیم. حتی در دوران ما قبل تاریخ در میان ثروتمندان جستجو برای نیروی کاری بیش از اعضاء خانواده را، که بتوان آن را در مزرعه به کار گماشت و همیشه در اختیار داشت، مشاهده می کنیم. چنین نیروهای کاری را نمی شد مستقیماً از طریق کار مزدی اجیر کرد. مواردی از کار مزدی را در همان

اوان تاریخ هم مشاهده می کنیم؛ اما این موارد، مثلاً در هنگام برداشت محصول، استثنایی و موقتی هستند. یک خانواده فعال به سادگی می توانست محدود ابزارتولیدی را که برای یک مزرعه مستقل مورد نیاز بود به دست آورد. و پیوندهای خانوادگی و اجتماعی هنوز آنقدر قوی بودند که اگر خانواده ای در اثر بدبیری هایی که گهگاه گریبانگیرش می شود زمین خود را از دست می داد، می توانست برای مقابله با این بدبیری ها از کمک خویشاوندان و همسایگان برخوردار شود.

اگر عرضه کارگران مزد بگیر ناچیزبود، تقاضای اندکی هم برای آن وجود داشت. خانواده واشتغال هنوز ارتباط تنگاتنگی داشتند. کارگران اضافی ای که در مزرعه به کار گماشته می شدند، جزو خانواده نیز به حساب می آمدند؛ آن ها باید نه تنها محل کاری که مال خودشان باشد نمی داشتند بلکه باید خانواده ای هم که متعلق به خودشان باشد نمی داشتند. کارگران آزاد این مقصود را برآورده نمی کردند. حتی در قرون وسطی هم شاگردان صنعتگران می بایست عضویت در خانواده استاد کار خود را به طور موقت می پذیرفتند، و این گامی بود به سوی استادکار شدن و صاحب خانواده ای از آن خود شدن. نیروهای کار دایمی برای یک خانواده غیرخودی را در این مرحله از تاریخ، به صورت کارگران آزاد

است تبدیل به طبقه ای از زمینداران می شوند که مازاد بزرگتری از توده دهقانان به دست می آورند و با مبادله آن با بازرگانان و صنعتگران محصولات بیشتری گیرشان می آید. همین مازاد بزرگتر به آن ها امکان برخوردار شدن از فراغت بیشترنسبت به کشاورزان متوسط می دهد؛ نیز، از امکان دسترسی یافتن به کمک های فنی بیشتر چه در کار و چه در جنگ، دسترسی یافتن به تعالی فکری از راه زندگی کردن با هنرمندان یا بازرگانان یا از راه داشتن ارتباط وسیعتری با آنها و به این ترتیب افق فکری خود را وسعت بخشیدن برخوردار می شوند. این طبقه از زمینداران ممتاز اکنون از وقت، فرصت و وسایل لازم برای دست زدن به کارهایی که از حدود کوتاه فکری دهقانی فراتر می رود برخوردار است.

این طبقه اکنون وقت و نیروی لازم برای متحد کردن جوامع متعدد و ایجاد دولت، فرمان راندن بر آن و تبیین آن، و همچنین سر و سامان دادن به روابط با دولت های همجوار و حتی دور دست را داراست. تمام این طبقات، کشاورزها، بازرگانان، و صنعتگران بزرگتر، با مازادی که به وسیله کار بر زمین به دست آمده است و به زودی با مازاد حاصل از صنایع دستی و صنایع ماشینی افزایش می یابد، گذران زندگی می کنند. بازرگانان، به میزانی که بر اهمیت کارکردهایشان

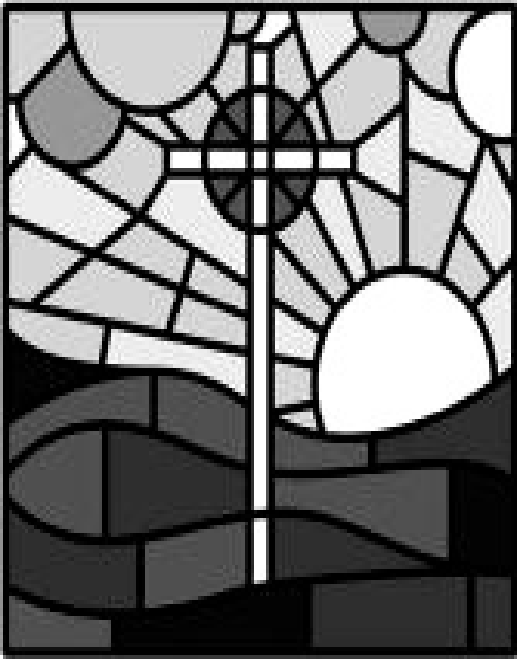
در جامعه افزوده می شود، سهم مدام فزاینده ای از این مازادها را به خود اختصاص می دهند. زمینداران بزرگ به زودی نه تنها از برتری اقتصادیشان بلکه همچنین از موقعیت قدرتمندشان در دولت استفاده می کنند تا مازادهای حاصل از کار دهقانان و صنعتگران را از چنگشان در آورند. به این ترتیب آن ها ثروتی بسیار فراتر از دهقانان و صنعتگران به دست می آورند و به قدرتشان در جامعه می افزایند و تواناییشان برای به دست آوردن مازاد بیشتری برای خود و به چنگ آوردن ثروت های جدید را افزایش می بخشند.

به این ترتیب بالای سر دهقانان و صنعتگران لایه های گوناگونی از استثمار کنندگان کلان، زمینداران و بازرگانان بزرگ، به اضافه رباخواران، که در باره شان بعداً صحبت خواهیم کرد، قرار دارند. هر چه ثروتشان بیشتر می شود، به گسترش کسب و کارشان، که هنوز ارتباط نزدیکی با کشاورزی دارد، نیاز بیشتری پیدا می کنند. در آن دوران هر کسی که می خواست کسب وکاری متعلق به خود داشته باشد باید مزرعه اش را خودش می چرخاند و بهترین راه برای چنین کاری این بود که خودت صاحب مزرعه خودت باشی. همه، از جمله صنعتگران، بازرگانان و ربا خوران، در پی آن بودند که صاحب زمین شوند. و از آنجا که هنوز مصرف مستقیم حاکم بود،

برای فهم اندیشه ها و اعتقادات ویژه یک دوران، که آن را از دیگر اعصار متمایز می کند، نخستین چیزی را که باید مد نظر قرار دهیم مقتضیات ومسایل خاص آن دوران است. این مقتضیات و مسایل، در نهایت، در شیوه تولید آن دوران، یعنی در شیوه ای که آن دوران گذران زندگی می کرده است، ریشه دارند. در این جا نخست، به بررسی نظام اقتصادی ای خواهیم پرداخت که پایه و اساس جامعه امپراطوری روم، از آغاز رشد آن، بوده است. فقط به این طریق است که می توانیم ماهیت این جامعه را در پایان این رشد و توسعه، و تحولات و رویدادهای خاص آن دوران، در امپراطوری روم، را درک کنیم. پایه واساس شیوه تولید کشورهائی که امپراطوری روم را تشکیل میدادند کشاورزی بود؛ صنایع دستی و بازرگانی از اهمیت بسیار کمی برخوردار بوده اند. تولید برای مصرف توسط خود تولید کننده هنوز مسلط بود؛ تولید کالایی، تولید برای فروش، هنوز خیلی کم توسعه یافته بود. صنعت گران دستی و بازرگانان غالباً دارای مزارعی نیز بودند و فعالیت های تولیدی و اقتصادی آنها با نهاد خانواده ارتباطی تنگاتنگ داشت؛ کار آنها اساساً در خدمت تولید برای خانوارهایشان بود. مزرعه ملزومات آشپزخانه و مواد خامی از قبیل موم، چوب، چرم، پشم، پنبه را فراهم می آورد و خانواده لباس، ملزومات خانه و ابزارهای مورد نیازش را خودش می ساخت. فقط آنچه که مازاد بر نیاز خانواده بود به فروش میرسید. این شیوه تولید مستلزم وجود مالکیت خصوصی بر اکثر وسایل تولید بود. وسایل تولیدی که کار انسان را می طلبید در مالکیت خصوصی افراد بود. زمینهای مزروعی در شمار این قبیل از وسایل تولید بودند. اما جنگل ها و چراگاه ها هنوز هم می توانستند در مالکیت عمومی باشند. مالکیت خصوصی همچنین شامل حیوانات اهلی، اما نه حیوانات وحشی قابل شکار، و ابزارها و مواد خام و فراورده های حاصله می شد.

با مالکیت خصوصی امکان نابرابری اقتصادی به میان می آید. اتفاق ها و حوادث می توانستند برای فلان مزرعه مساعد باشند و برایشان ثروت ببار آورند و برای فلان مزرعه دیگر زیان آور باشند و آن را به فقر بکشانند. گروه اول رشد می کرد و زمین و رمه بیشتری به دست می آورد. در مورد مزرعه های بزرگتر مساله نیاز به نیروی کار پیش می آید. چنین مزرعه هائی با این مساله فراهم آوردن نیروی کار بیشتری که برای نگهداری درست از گله های بزرگتر و کشت درست مزرعه های وسیع تر مورد نیاز است روبرو هستند.

در این مرحله است که اختلاف ها و تضادهای طبقاتی پدیدار می شوند. کشاورزی هر چه بارآور تر باشد محصول بیشتری مازاد بر نیاز کشاورز بدست خواهد داد. این مازاد برای تغذیه صنعتگرانی، مثل آهنگرها و کوزه گرها، که بسیاری اشیاء مفید تولید می کنند به کار می رود، اما مازاد مزبور همچنین می تواند با اشیاء مفیدی هم که در محل، به علت فقدان مهارت و نبود مواد طبیعی لازم، تولید نمی شود مبادله شود. چنین محصولاتی از مناطق دیگر توسط بازرگانان وارد می شوند. پیدایش صنایع دستی و بازرگانی به افزایش نابرابری در مالکیت زمین مدد می رساند. در این هنگام اختلاف در نزدیکی به محلی که صنعتگران و بازرگانان اجتماع می کنند تا کالاهای خود را با مازاد محصول کشاورزان مبادله کنند، نابرابری میان مالکان کوچک و بزرگ را تشدید می کند. هرچه وسایل حمل و نقل خراب تر باشد و رساندن محصولات به بازار سخت تر باشد کسی که در جایی که به بازار نزدیکتر است زندگی می کند بیشتر سود می برد. آن هایی که تمام یا برخی از این عوامل به سودشان



بنیادهای مسیحیت ادامه از صفحه (۹)

شخم زدن و درو کردن دعوت می کند، و هنگامی که به خانه اش در وطن بر می گردد، پدرش را بیل به دست و مشغول به کار در باغ می یابد. ادیسه و پسرش، تلماخوس*، از عشق صادفانه ایوما یوس*، "خوک چرانی خداگونه"، که معتقد است که اربابش، اگر در خانه می بود، به خاطر خدمت صادفانه اش مدت ها پیش او را آزاد کرده، مزرعه و همسری به او داده بود. این نوع از برده داری یکی از ملایم ترین شکل های استثمار بوده است. اما هنگامی که به خدمت پول در آوردن در آمد، هنگامی که تبدیل به کار در مؤسسات بزرگ شد که البته با مزرعه دهقانی تفاوت دارند، چهره آن دگرگون شد.

برده داری در تولید کالایی

معادن ها باید نخستین مؤسسات تولید کالایی بوده باشند. سرشت استخراج و تصفیه کانی ها، به ویژه کانی های فلزی، آن را تبدیل به محصولی می کند که به سختی می تواند در خدمت مصرف بلا واسطه یک خانوار واحد باشد. این قبیل محصولات، به محض این که فراورده می شدند، مازادی بسیار بزرگتر از نیاز فرد بوجود می آورند؛ و کار استخراج و تصفیه فقط وقتی به نوعی از کمال می رسد که به طور منظم در مقادیر بزرگ تولید شود؛ زیرا فقط در این صورت است که کارگران مهارت و تجربه لازم را به دست می آورند و ساختمان ها و کارگاه های مورد نیاز سودآور می شوند. حتی در عصر حجر پایگاه های بزرگی را می یابیم که در آنها ابزارهای سنگی در مقیاسی انبوه به طور حرفه ای تولید می شوند و سپس از طریق مبادله از دهکده ای به دهکده دیگر یا از قبیله ای به قبیله دیگر به گردش می افتند. این محصولات کانی نخستین محصولاتی بوده اند که به کالا تبدیل می شدند؛ و یقیناً نخستین محصولاتی بودند که به قصد تبدیل شدن به کالا، به منظور مبادله، تولید می شدند.

به محض این که استخراج معدن در محلی که کانی های ارزشمند یافت می شدند توسعه می یافت، و از سطحی ترین مرحله فراتر می رفت، نیازمند نیروهای کار بیشتر و بیشتری می شد. این نیاز به سادگی می توانست از شمار کارگران آزادی که می شد از میان اهالی دهکده ای که معدن مزبور به آن تعلق داشت، استخدام کرد فراتر رود. کارگران مزد بگیر به طور دایم در شمار زیاد در دسترس نبودند؛ چنین نیروهایی را تنها از میان مجرمان محکوم یا بردگان می شد به دست آورد.

این بردگان، دیگر اشیاء مصرفی برای استفاده محدود اربابشان تولید نمی کردند؛ کار می کردند تا برایش پول تولید کنند. آن ها کار نمی کردند تا او بتواند مرمر یا گوگرد، آهن یا مس، طلا یا نقره در خانوارش مصرف کند، بلکه برای این کار می کردند تا او بتواند آن ها محصولات معدن را به فروش برساند و از فروش آن ها پول به دست بیاورد. و پول کالایی است که با آن می توان همه چیز را خرید، از تمام لذت ها برخوردار شد، و قدرتی را که انسان هرگز از آن سیر نمی شود، تماماً

به چنگ آورد. در این مرحله تا جایی که می شد از بردگان مشغول به کار در معادن، کار می کشیدند، زیرا برده ها هرچه بیشتر کار می کردند صاحبشان پول بیشتری به چنگ می آورد. گذشته از این، تا جایی که می شد غذا و پوشاک هر چه بدتری به آنها داده می شد، زیرا غذا و پوشاک آنها اکنون باید خریداری می شد و این به معنی از دست دادن پول بود. برده های شاغل به کار در معدن دیگر این قبیل چیزها را تولید نمی کردند. زمینداری که در رأس یک خانوار ثروتمند قرار داشت مفر دیگری برای به کار بردن موادغذایی و کالاهای مصرفی اضافی اش نداشت جز این که آنها را صرف برده ها و مهمان هایش کند. اما اکنون، تحت سیطره تولید کالایی، مؤسسه تولیدی هر چه بیشتر پول در می آورد، برده هایش کمتر مصرف می کردند. چنین مؤسسه ای هر چه بزرگتر می شد، روزگار برده هایش سیاه تر می شد. برده های شاغل در چنین مؤسسه هایی روز به روز از خانوار جدایی بیشتری پیدا می کنند و در بیغوله هایی نگهداری می شوند که با سکونت گاه های مجلل ارباب ها زمین تا آسمان فرق دارد. هم به خاطر جدا بودن محل سکونت برده ها و هم به خاطر زیاد بودن تعدادشان، تمام روابط شخصی بین ارباب و برده ها از میان می رود. نقل است که هیپونیوس*، در آتن به هنگام جنگ پلو پنزی*، 600 برده داشت که در معادن تراستین* کار می کردند و نیکیاس* صاحب هزار برده بود. بی بهره بودن کامل بردگان، در این هنگام، از هر گونه حقوقی بلایی وحشتناک بود. کارگر مزد بگیر آزاد هنوز تا اندازه ای می توانست ارباب خود را انتخاب کند و، دست کم در اوضاع و احوالی مساعد، میتوانست با دست کشیدن از کار اربابش را تحت فشار بگذارد و از بدترین پی آمدها دوری کند. اما برده ای که از اربابش فرار می کرد یا از کار دست می کشید بی معطلی کشته میشد. همان عاملی که مانع کشتن یک گاو می شد، از کشته شدن برده هم جلوگیری می کرد؛ و آن هزینه خرید برده بود. به دست آوردن کارگر مزد بگیرهزینه ای بر نمی دارد. اگر سر کار بمیرد، کارگر دیگری جایش را میگیرد. برده را باید خرید. اگر خیلی زود بمیرد، اربابش پولی را که صرف خرید او کرده از دست می دهد. اما وقتی برده ها ارزان بودند، عامل هزینه اهمیت چندانی نداشت. و مواقعی بود که قیمت برده به شدت سقوط می کرد: هنگامی که جنگ های بی پایان خارجی و داخلی برده های بی شماری را به بازار روانه می کرد.

در سومین جنگ روم بر علیه مقدونیه در 169 پیش از میلاد هفتاد شهر فقط در اپیروس* غارت شدند و 150000 نفر از ساکنان آنها به عنوان برده به فروش رسیدند.

به گفته بوک* قیمت معمولی یک برده در آتن بین 100 تا 200 درهم (20 تا 40 دلار) بوده است. گزنفون می گوید که قیمت مزبور بین پنجاه تا هزار درهم در نوسان بوده است. آپیان* اظهار می دارد که در یک مورد در جنگ پنتوس* اسرا را نفری به چهار درهم (کمتر از یک دلار) فروختند.

یوسف، که توسط بردرائش در مصر فروخته شد، قیمت فروشش فقط 20 شکل (3.5 دلار) بود. [2] یک اسب سواری خوب به مرتب گرانتر از یک برده بود؛ قیمت چنین اسبی در زمان اریستوفان* 12 منایه، یعنی حدود 240 دلار بود.

جنگ هایی که برده های ارزان فراهم می کرد بسیاری از دهقان ها را نیز خانه خراب می نمود، زیرا در آن دوران دهقان های شبه نظامی هسته اصلی ارتش را تشکیل می دادند. دهقان فلکزده مزبور، در صورتی که نمی توانست در یک شهر مجاور به عنوان صنعتگر یا لمپن پرولتاریا راه نجاتی بیابد، هیچ راه دیگری پیش پایش نبود جز این که به راهزنی رو بیاورد. جنایت و جنایتکاران فت و فروان بودند؛ و این چیزی بی سابقه بود. جنایت کارانی که به دام می افتادند تبدیل به برده می شدند، چرا که زندان محصول شیوه تولید سرمایه داری است و در آن دوران هنوز مفهومی ناشناخته بود. در آن زمان جنایتکارها را یا مصلوب می کردند و یا محکوم به بیگاری می شدند.

به این ترتیب گهگاه شمار بزرگی از برده های بی اندازه ارزان وجود داشت که وضعیت شان بسیار فلاکت بار بود. معدن های نقره اسپانیا، که از بالا ترین بهره وری در میان مؤسسات تولیدی دوران باستان برخوردار بوده است، نشان دهنده همین واقعیت است.

دیودروس* در باره این معادن چنین میگوید: "در ابتدا شهروندان غیر دولتی معمولی به استخراج اشتغال داشتند، و از آنجا که کان های نقره در عمق زیادی قرار نداشتند و مقدارشان هم زیاد بود ثروتهای کلانی گیرشان آمد. بعداً، وقتی که رومی ها اداره ایبریا (اسپانیا) را به دست گرفتند، جماعتی از ایتالیائی ها در این معادن پیدایشان شد که به خاطر آزمندیشان ثروت های هنگفتی به چنگ آوردند. چرا که آن ها گروه های بزرگی از برده ها را می خریدند و آن ها را به دست مباشرهای این معادن می سپردند.... برده هایی که مجبور به کار کردن در این معادن اند درآمدهایی باورنکردنی برای ارباب هایشان به وجود می آورند: اما خیلی از آنها که زیر زمین در عمق معدن شب و روزکار می کنند، از فرط کار زیاد می میرند. زیرا یک کله بدون استراحت یا وقفه ای کار می کنند، و ناچارند که زیر ضربه های شلاق مباشرها تا آنجا که می توانند زور بزنند و تا جان در بدن دارند کار کنند. تعداد کمی که تاب وتوان کافی دارند فقط سیه روزی خود را طولانی تر می کنند، و مرگ بر چنان زندگی مشقت باری ترجیح دارد." [3] ■■■

*Alcinous	*Aristophanes
*Appian	
*Böckh	*Eumaeus
*Epirus	
*Hipponikos	*First Punic War
*Jentsch	*Odyssey
	*Peloponnesian War
*Pontus	
*Thracian	*Telemachus
*Xenophon	

کوتاه و پر معنا

بقلم: دکتر کاوه پارسی

آمریکا و نفت

پیامی داشتیم روی پیام گیر تلفنم از شخصی بنام مصطفی از ایران که می گفت: آقای کاوه، در مقاله ماه گذشته تان در روشنگر شما تجاوز آمریکا به عراق را به تجاوز اسلام به ایران ربط داده بودید شما آقای کاوه اشتباه می کنید. اسلام معصوم را به آمریکا ربط ندهید. آمریکا به عراق حمله کرد تا به نفت آن دست یابد. مشکل اصلی در اینجا نه تنها رییس جمهور آمریکا بلکه ایدیولوژی کاپیتالیستی آنست.

و اما جواب من:

مصطفی عزیز، قبل از هر چیز از پیام شما تشکر می کنم و خوشحالم از اینکه شما در ایران روشنگر را می خوانید. ثانیاً، لازم است که توجه داشته باشید که بسیاری از سیاست های خارجی آمریکا است که من از آنها حمایت نمی کنم. ثالثاً، اگر شما واقعا عقیده دارید که آمریکا برای نفت به عراق تجاوز کرده است و طبیعت کاپیتالیستی آمریکا است که مسئله ساز است، بر همین اساس نیز باید بپذیرید که اسلام و پیامبرش محمد و پیروان عرب فقیر او انگیزه شان در حمله به ایران ثروت آن بود و اینکه در اینجا نیز مشکل طبیعت اسلام است. این مثل روز روشن است و اسناد و مدارک کافی هم در این مورد وجود دارد که اسلام به مسلمانان اجازه می دهد که ثروت اقوام شکست خورده را مصادره نموده و زنان و کودکان آنها را به عنوان برده و زندانی جنگی تصاحب نمایند. این انگیزه برای مسلمانان فقیری که به کشورهای ثروتمند دیگر حمله می کردند، حتی قوی تر از نفت (مورد ادعای شما) بود. توجه داشته باشید علی (داماد محمد) حاضر می شود در یک روز با شمشیر معروف اش، ذوالفقار تعداد زیادی را به قتل برساند.

■■■

نوشته: سیامک سلیمه

منتشر شد

جلد دوم تاریخ گفته نشده اسلام

چگونه محمد به زور عربستان را وارد عصر تمدن کرد

محل خرید: کلیه کتابفروشی های ایرانی

سفارش مستقیم: (1166 - 726 - 416) (9107 - 656 - 773) (9991 - 358 - 310)

(Continued from page 3)
WOMAN AS SEX OBJECT
 mind of the girls the most after the love relationship with boys. 10

The crisis associated with the teenage years does not necessarily have to be limited to the insecurity of the young women regarding their looks and attractiveness. This kind of insecurity is created in them by a society in which there is too much attention and emphasis put on women's beauty, and a society in which being a sex symbol is the subject of advertisements displayed on a daily basis. Constantly displaying images of models, movie stars, and other women who have almost perfect bodies and beauty, the mass media portrays them to the youth as ideals and role models, to whom the gates of the riches and of glory have been opened. Hence they make it a never-ending desire and need for girls to try to imitate and identify with them. I say a never-ending desire and need because of the fact that these ideals are displayed nonstop through model runways, movies, television shows, and fancy articles in magazines, as if being physically attractive is the only reason to be alive for, and to feel satisfied and happy with one's life. Fashion and beauty magazines, in particular, which are one of the best selling publication categories, are saturated with interviews with beautiful stars, models, and glamorous women who are to reveal the secrets to their success to the readers. They show them the way to becoming prosperous in life, the symbols of which are supposed to be these idolized people themselves. Such conditions, in which young women are so highly exposed to these role models and heroines, leave them with no choice but to constantly compare themselves with these symbols of beauty, and increasingly pay attention

to their physical flaws and shortcomings in doing so. And then, when in the real world they observe the much higher attention given to more attractive women, they feel all the more insecure regarding their appearance, and become worried and enter crisis because of their relative unattractiveness. Consequently, they become obsessively engaged in trying to make themselves look more beautiful and sexy. This is where all the leanings regarding fashion and beauty, which we saw examples of in "Teen" magazine, turn into a serious matter and a real need for young women. The millions of copies being sold are a reminder of how the contents offered by these magazines, which are trying to cater to the unnecessary needs that the publications themselves cause, are of such high seriousness and popular demand. Because of this, the main concern of the magazines targeting girls and young women is working on the body. For example, the American magazine "Seventeen" has an article in its July 1995 edition that is titled, "Do You Hate Your Body?" Even though the writer suggests in this article some ways to fight this kind of feeling, she accepts at the same time that this is a very hard thing to do in a world that "your body is very, very important." 11 In the same issue of the "Teen" magazine mentioned earlier, the article titled "All my friends say: you're beautiful, but I'm ugly" serves as another example of the many articles of this kind. At the time that young women are dealing with identity crisis and decline in their self-confidence, these articles continuously bombard them, emphasizing the importance of having beautiful body and looks. By doing so, they turn their identity crises

into a seeing-an-ugly-self crisis. Therefore, girls do not have a "seeing an ugly self" crisis on a natural basis. Rather, it is the society that causes this kind of crisis amongst its youth, for the purpose of business and economical enhancement. I speak of society because publications, as a social and external factor, are only a part of the collective economic situations and the enormous machine of advertisements that are continuously busy encouraging girls and women to engage in self beautification. If we add up the prevalent patriarchic morals and culture and the teachings of parents, who themselves are victims of the existing system of training, then it becomes easier to see the different aspects of the larger picture: the sum of the factors that lead young women towards such crisis. If society used the energy that it uses in order to promote and teach the importance of being sexy and beautiful, for other purposes, such as promoting humanity and sense of social responsibility among the youth, then we would see a significant difference. Instead of seeing the "seeing an ugly self" crisis among the young people, we would witness their enthusiasm and efforts towards helping to bring about an atmosphere of kindness, humanity, and social responsibility within the society. If teenagers are facing identity issues, it is because they are actively trying, as natural to their specific age range, to find a personality and identity for themselves, which is the general cause of the crisis that is observed. The options that we offer them are what determine the

fate of this crisis.

Bem's gender scheme 12 gives a good example regarding this issue. According to Dr. Bem's theory, when gender differences exist in a society, the image that girls make of themselves is based on the male and female characteristics explained and taught to them by the society. For instance, in a society that assigns men as leaders of the work force, girls choose less significant roles for themselves because of this sexual characteristic. Women's role models are significant determinants in the identities that a society's women take on. For instance, the number and proportion of female scientists in mass media, such as television, play a very important role in determining young women's interest in science. In addition, according to Kelly's explanation 1985, mass media plays an important role in the predominantly masculine nature of science, and this influences how attractive science is to females. On the other hand, scientists in the United States have found that girls usually lose interest in science between the ages of 9 and 14 (1982) 13, and they deviate from science related careers during the years of high school (Bruer, 1984). In addition, female scientists fall behind in their jobs as compared to male scientists on a general basis (Smith, 1992). Among those who have received awards for scientific accomplishments between the years of 1992 and 93, only 39% of the ones with a master's degree, and 31% of the ones with a doctorate, in agricultural, biological, and physical sciences 14 were women. In addition, only

15% of all the awardees had a master's degree, and 10% doctorates, in engineering sciences. An additional useful statistics shows that only 8% of engineers and 27% of biologists who were employed in the beginning of 1996 were women. 15

These are all just samples of clear observations demonstrating the important role that publications play in the shaping of the characteristics and personality of women, causing them to look at themselves as merely objects of beauty and sex.

"Do Boys' Publications Do the Same Thing?"

"Are There Such Magazines Available Among Girls' Publications?"

1- Merlyn Gardner, Role Models in Media, Girls Go on Dates, Boys Go to Work, Christian Science Monitor, May 2, 1997, p. 12.

2- Media Report to Women Nov. - Dec. 1987.

3- Media Report to Women. March - April, 1986.

4- Psychology of Women Quarterly. Sept. 1988.

5- Teen Magazine, May 1998.

6- SRDS, Consumer Magazine Advertising source, Oct. 1998, Vol. 80, No. 10.

7- Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines for Libraries, 9th edition, 1997.

8- SRDS, Consumer Magazine Advertising source, Oct. 1998, Vol. 80, No. 10.

9- Hillary Carlip, Girl Power, Young Women Speak Out, NY, 1995, p. 53.

10- Joan Jacobs Brumberg, the Body Project.

11- Hillary Carlip, Girl power, Young Women Speak Out, NY, 1995, p.53.

12- Journal of Broadcasting and Electronic Media, V. 42, n 1, Winter 1998, p. 142.

13- Skolnick, Langbort, & Daym. Hardin & Ode, 1978; 1982. ■■■

www.siamacsotudeh.com

(Continued from page 1)
Bin Laden the Only Real ...

could easily take over the caravan with a very little force, although their action was considered extremely evil, immoral and contradictory to the Arab's traditions. Among the three people accompanying the caravan, one (the manager) was killed and two others were arrested. This was the way Muslims held their hands on a lot of wealth for the first time.) plundering their belongings, surrounding the Jewish neighborhood and wildly massacring them and pillaging their properties, then was when the number of his supporters were raised, who all were joining him to get their hands on confiscated properties.

When Mohammed escaped to Madina in 621 AD, until his death in 632 AD, Mohammed launched numerous bloody wars against non-Muslims.

In all those wars, when they won the war they looted everything from the enemy including women and children who were divided among the Muslims who were involved in the war. The captured, used or sold as slaves, or given back to their families who could pay their price.

Therefore, the motivations of the people who joined Mohammed in Medina was never a matter of having faith in him per se, rather, it was their interest in taking their shares of confiscated properties, slave women and men, horses and camels, etc. And while attacking others' Caravans, crimes and slaughtering non-Muslims tribes, like Jews, by presenting new verses of what later became Quran as it is today, were justified.

"Allah has promised you abundant spoils that you will capture, and he has hastened this for you..." 1

It was through these plunders and confiscations that a new aristocracy of regular people added by old

(Continued on page 5)

SHARE YOUR OPINION WITH US
SEND US YOUR COMMENTS, ARTICLES AND POEMS

(Continued from page 2)
WOMEN AS SEX OBJECT

they become in their older years will be based upon the influences within this early age range.

Let us see the role that these publications that are designed for this group of people play in this highly sensitive process of character formation. For this purpose, we will first take a look at publications that are specified to teenage girls, and we will select a well-known one, “Teen” magazine, as an example.⁵ In trying to introduce the magazine, the editor states the following in his description of “Teen” magazine:

”Teen magazine is published for 12 to 19 years old girls. The editorial goal is to play a healthy role about American teens and their future.”⁶

Let us take a moment to further familiarize ourselves with the healthy role that “Teen” claims to be playing in the life of the American teenager and her future. The following is a sample of what you would expect to see as you flip through the pages of “Teen”:

1st and 2nd pages: Picture of a sexy teenage girl in an advertisement for cosmetics.

3rd page: Advertisement of device for pedicure.

4th page: List of contents.

5th page: Advertisement of products for beauty and health of skin.

6th page: Advertisement about nails and how to make them look beautiful.

7th page: Advertisement of deodorant, accompanied with a picture of an attractive woman.

8th page: An article about virginity, and implications of why it is not good to stay a virgin.

9th page: Received letters plus a Playtex advertisement.

10th page: “Your Looks”: an article about applying make-up and women’s beauty.

11th page: A promotional article (by Gillette) about shaving the legs and keeping them beautiful.

12th and 13th pages: A guide to dying the hair, some tips on cosmetic beauty, and an advertisement of hair color.

14th and 15th pages: More on cosmetics and on shaving the legs’ hair.

16th page: Article about clothes for women and on clothes to wear on the beach. This is followed by four pages, without numbers, on slumber parties.

17th page: On clothes, underwear, bras, and tanning.

The rest of the pages consist of articles very similar to what was just mentioned, with the following titles: “My Friends Say, ‘You are Beautiful and I am Ugly,’” “My Hands Sweat A Lot: What should I do?”, “Starting Over on Dating Guys,” “The Love Doctor,” “On ‘Love at First Sight,’” “Young Superstars,” “Sexy and Hot Appearance,” “Let Out Your Shoulders this Summer.” We also see tens of advertisements about becoming a model, losing weight, and other such subjects.

These are the contents of the magazine that is described as a publication that tries to help women that are in the very sensitive years of 12 and above, in the categorized descriptions of the 9th edition of “Magazines for Libraries.”⁷ The editor of Teen describes the magazine as one that is aimed at the self-improvement, grooming, physical, intellectual, and social improvement of teenagers.⁸ With a little bit of extra attention to the titles of these teen magazines it becomes fairly obvious that when they claim to be “helping” teenagers in their critical years, they are referring to years in which their future personalities are being shaped: the age range in which teenagers are critically searching and trying in

order to shape their future characteristics.

We can find and observe the specifics of these future personalities in the contents of such magazines. These contents are all related to physical characteristics of young women, the same contents that have deceptively been referred to, by the editors, as guidelines aimed at helping them regarding their “physical growth”. When one looks at the picture at large, it becomes easy to see that these supposedly helpful guidelines do not go far beyond contents such as weight loss tips for becoming sexier, instructions on how to beautify the body through manicure, pedicure, and properly shaving the legs, and what tools to use for this means, how to dye and highlight the hair, and how to dress to attract guys. In short, they are mainly limited to one major theme: how to properly and expertly package the sex product in an enticing and attractive manner. If they ever do step any further, it will be for the means of helping teenagers with their “mental and social growth.” This means nothing but mentally preparing them for the acceptance of their assigned role as sexual beings, and the resulting social place in which they would belong.

It is obvious that when the minds of young women are so overly pre-occupied with making themselves look beautiful and sexy, and when they are practically busy doing this day and night, they naturally couldn’t help but view themselves as mere sexual beings. And they naturally wouldn’t be able to assume a different identity.

If you disagree with such reasoning, I invite you to try and find a single article in a magazine in the same category as “Teen”

that would cause the reader to have insights about other aspects of her personality, and that is aimed at the development of the reader in a direction other than the abovementioned. Not only the mentioned issue of the “Teen” magazine, but all other issues of it, and all other magazines of the same category, are saturated with these contents. And what is the result for the young women who read these on a regular basis, and make its contents their life instructions? Nothing but the fact that in their minds, there would be no worlds other than the world of glamour, sex, and beauty: a world in which the only things that matter are the body’s sexiness, the skin’s tone and beauty, the hair’s appearance, and generally being as attractive and alluring possible.

The studies of Carol Gilligan, a psychologist teaching at Harvard University, demonstrate that for girls, the years of puberty are the years of crisis. She believes that between the ages of 11 and 16, girls lose self-confidence and become insecure about themselves.

Mary Pipher, an American clinical psychologist and author, has a similar belief. She states that period is the time of life at which girls’ self confidence is crushed, and both in their eyes and in the eyes of others, the body becomes the center of this crisis. According to Pipher, at the age of thirteen, 53% of girls in America are dissatisfied with their bodies, and at the age of seventeen this figure holds to be 78% for girls. ⁹

Another study, a study of the diaries of teenage girls, by Joan Jacob Brumberg, shows that women identify themselves first of all by their bodies and their beauty. **In today girls’ biographies, “the body” occupies the**

(Continued on page 4)

Discussion Round Table

By Dr. Kaveh Parsi

U.S.A and Oil

I had a message left on my answering machine from a caller (Mr. Mostafa from Iran) stating that: Mr. Kaveh, in your last month’s article in Rowshangar, you linked the American invasion of Iraq to Islam’s invasion of Iran. Actually, Mr. Kaveh, you are mistaken. Don’t connect the Innocent Islam to Evil America. America invaded Iraq in order to get hold of Iraq’s Oil. American President is not only to be blamed but the nature of the Capitalistic Ideology is the problem.

Kaveh’s answer:

Dear Mr. Mostafa, First of all thank you for your message and I am glad that you in Iran care to read Rowshangar. Secondly, it is important to note that I am not a supporter of many of the American Foreign Policies.

Thirdly, if you really believe that America invaded Iraq for Oil and that the nature of the Capitalistic Ideology is the problem, by the same token, you should accept that Islam and its Prophet Mohammad and poor Arab followers were motivated by the wealth of rich Iran and that the nature of Islam is the problem.

It is crystal clear and well documented that Islam allowed the Muslims to confiscate the wealth of the defeated people and to take their women and children as slaves and prisoners of war. This is a much more motivating factor for poor Muslims to invade other rich countries than the oil (that you claimed). Notice that Ali (Mohammad’s son-in-law) admits to the killing of large scores of people in one day with his famous killing sword called “Zolfeghar”. ■

DONATIONS LIST :

Kabir Toukhi	Afghanistan	\$ 10
Bashir Nabi	Afghanistan	\$ 10
Ali Moshref	Afghanistan	\$ 20
Siamac	Iran	100,000 Rial
Arezou	Iran	80,000 Rial
Noushin	Iran	100,000 Rial
Sousan	Iran	50000 Rial
foAd	Iran	120,000 Rial
Mahboubeh	Canada	\$ 25
Mina	Canada	\$ 70
Iranian supporter	Canada	\$ 300
Naser Farrahi	Canada	\$ 200
Nahid	Toronto	\$ 130
Afghani Supporter	Toronto	\$120
Ali	Toronto	\$50
Maryam	Toronto	\$20
Kamyar	Toronto	\$20
Keivan Kian	Toronto	\$100
Rouzbeh Hamedani	Toronto	\$20

(Continued from page 1)
WOMEN AS SEX OBJECT

textual messages. Naturally, the bestselling magazines of the above-mentioned type choose to often deliver their messages to their audiences through graphic means, especially in the case of promotional articles and advertisements.

Let's take a look at media relating to fashion, beauty, and self-improvement, which are filled with glamorous, sexy pictures and pictures of cosmetics and beautifying objects. This may help us to see how these different media force their subtle messages through pictures into their audiences' minds.

Television and Cinema

What we see mostly in either one of the two, the TV and cinema is men being shown as owners of money and power, and women as owners of sex and beauty. Men spend money on women, take them to luxurious restaurants and dream excursions, protect and take care of them, and buy them expensive gifts. Women, on the other hand, as powerless sex partners, play the role of their spouses, girlfriends, or lovers.

I call your attention to the contents of an interesting article from "The Christian Science Monitor", an international newspaper that covers current events around the world.¹

Role Models in Media: Girls Go on Dates, Boys Go to Work

Too often, say researchers, media messages to girls focus heavily on beauty and romance. They depict a limited world where looks and success with men are what are important to women, while work and career are what matter to men. The report, released Wednesday, is the first to

look at gender roles in a range of media used by teenage girls. Commissioned by Children Now, an advocacy group, and the Kaiser Family foundation, it analyzed the content of television programs and commercials, movies, and music videos, plus teen magazine articles and advertisements.

"In TV, movies, and commercials, we saw men depicted more often as being on the job, or having a job, whereas women were seen as dating," says Lois Salisbury, president of Children Now. Across all media, she adds, "Men were more often seen in business clothes and uniforms than women were, whereas women much more often than men were seen in underwear, lingerie, or night clothes."

Some of the results of this survey are:

In television shows, 41% of male characters were seen working, compared with just over a quarter of females. In movies, men were almost twice as likely to be shown at work as women.

Men in TV shows and movies were also more likely to talk about work than women were. Women, by contrast, were more likely than men in both TV programs and films to talk about romantic relationships.

Teen magazines, Salisbury notes, do treat important issues facing young people – friendship, self – confidence, sex, drugs, smoking – but with less overall frequency.

Salisbury describes the problem by saying, "If it were any one of these messages appearing in just any one of these media, they might not have the impact. But what we're seeing is a consistency, a cumulative effect. These messages surround American girls."

This is not any better, if not worse, in the case of primetime television programs. In these programs,

female characters are shown with provocative clothes 10 times more frequently than men are.² The same applies for paid programs that are R-rated (e.g. HBO channel shows). In these shows, women are wearing provocative clothes, such as half-naked clothes or lingerie, on average in 54 percent of the scenes, whereas men wear clothes of this category only in 10 percent of the scenes.³

Here is an interesting statistic regarding television news programs, which are among the mostly viewed shows on TV, having to do with gender composition:

Position	Female	Male
Anchorman	23%	77%
Reporter	21%	79%
Specialist	09%	91%
Interviewees (on the street)	30%	70%
Weatherman	05%	95%
Sports Anchorman	0.4%	99.6%

These significant gender differences and the objectification of women are not only specific to ordinary television shows in the United States. The same thing could be seen in foreign language programs broadcasted on American



television, as well as programs in most other countries (the degree of this runs proportional to how much each nation has accepted the capitalistic culture, especially that of the American kind). In some cases, this could be seen in an even more extreme shape and form.

A while ago there was an advertisement broadcasted on the Iranian channel "Jam-e-Jam", based in Los Angeles, regarding a joint concert of Andy (an Iranian pop music star) and Ishtar (the lead singer of the internationally renowned group, "Alabina"). Let's see the attitude toward the two opposite sexes here. The content of the advertisement, which tries to emphasize the gender contrast through the speaker's correspondingly-changing tone of voice and the background music as the ad shifts back and forth between the two artists' names, includes the following:

"The magnificent Valentine's Day concert of Andy and Alabina in Hollywood Palladium..."

Sexy... Alabina Energetic... Andy
Love... Alabina Powerful... Andy
Enticing... Alabina Hot... Andy"

So Alabina (Ishtar), who is a female singer, is a symbol of sex, love, and sexual stimulation. On the other hand, Andy, the male singer, is representative of power, energy, and causal of a warm atmosphere (this is what the corre-

sponding Persian word for "hot" implies). As the youth listen to this ad, and other ads of its kind, not once or twice, but on a very frequent basis, what do you think will happen in the case of each gender? Which gender will identify with and try and imitate Andy? Which one will do the same for Alabina?

It is obvious that it would be unusual for boys to try and imitate Alabina, by wearing sexy and provocative clothes as result of watching this advertisement. It is also unlikely that girls would make Andy a role model, in being powerful and energetic, because of such exposure. Usually the opposite of both cases would apply.

And now let's look at the Mexican version of these types of advertisement. There is a very popular nightly TV program, named "El Ritmo de la Noche" (The Rhythm of the Night), which is broadcasted both in Mexico and in Channel 34 in Los Angeles (a Spanish language channel). Every time that the host of this show, Candide Perez, brings over a guest female celebrity, he makes a request following the introduction and the small talk with that person. He requests that she spins around a few times in order to show the beautiful and sexy curves of her body to the audience. Then, he takes a tape measure out of his pocket and measures the length of the guest's buttocks, waist, and breasts. He follows by announcing the measurements to the present audience, causing them to cheer and applaud.

Do you think that he does the same with males as well? Very seldom; maybe one in every 10 cases. This is because the female guests are usually invited for their talent and their sexy bodies, whereas men are usually invited

mainly because of their talent only. We should not blame all of this on the host of "El Ritmo de la Noche." He is only imitating and practicing what is already out there, within the society itself. His only fault is blindly following and encouraging what is out there, and not doing the opposite.

Things aren't much different in the case of other powerful visual media, such as movies. For instance, a research in 1988, on the topic of x-rated movies reveals some more interesting facts. According to this research, 58% of the female characters are composed of secretaries, students, or housewives, whereas 62% of male characters are professionals or business owners.⁴

These are just a few examples of the many more that are out there, clearly demonstrating how television and cinema, which are of the highest influential means in our day and time, encourage and promote contrasting gender roles in society. All that one needs is a bit more awareness in order to see the intensity with which these messages are advertised: the messages that hold women to be owners of sex and beauty, and men, money and power. Through nonstop routine repetition, such messages gradually turn into societal norms in people's everyday lives.

How do publications shape men and women's personalities?

Teenage Magazines
Being a teenager means belonging to the age range of 13 to 19. This is a sensitive period, in which a large portion of each person's individual characteristics is shaped, especially in the earlier parts. Within this age range, a person's mind is much like a blank slate, and easily flexible. Thus, a very large part of what

(Continued on page 3)

WOMEN as SEX OBJECT

(Chapter 5)

Who is Defining Women as Sexual Beings?

Writer: siamac sotudeh
Translator: Babak

The Role of Mass Media

Here is the problem: women are heavily exposed to the wrong message from early childhood, which comes to them from various directions and sources. On one hand, parents, who themselves have become victims of such flawed teachings as they have grown up; play a strong role in delivering this message. On the other hand, visual media, such as television, cinema, magazines, and other such powerful sources, continuously deliver the same harmful message to young women. The message is that sex is undoubtedly the *most*, if not the only, influential means and weapon that a woman has in trying to attract men and to become successful in her personal and social life.

I use the word "visual" in describing my intended type of media because media such as fashion and beauty magazines have more pictures and illustrations than other media types, such as the newspaper. Our era is governed more by graphic, rather than

(Continued on page 2)



ROWSHANGAR

Tel: (773) 656-9107
Tel: (416) 726-1166
Fax: (310) 358-9991

CEES

PO Box. 55338
300Borough Dr.
Scarborough ON.
M1P - 4Z7

CANADA

rowshangar1@yahoo.com

P.O. BOX 3785 BARRINGTON IL
60010-9998

USA

rowshangar1@yahoo.com

ROWSHANGAR

Rowshangar Volume 1. No 7 January 2008 Web: www.rowshangar.com E-mail: rowshangargar1@yahoo.com

New IraQ



A meaningful comment from a viewer of an Arabic music video titled: Iraq: a new country, featured in U-tube

<http://www.youtube.com/watch?v=Pcy73JpH5ak>

The new Iraq is partly shown in this video. The worst is not recorded yet. Women for examples are killed for not wearing the veil. So far 45 are dead in basra,remember Iraq gave equal rights to

(Continued on page 7)

IRAQ: Islamic extremists target women in Basra

BAGHDAD, 2 January 2008 (IRIN) - One hundred and



Women not 'properly' dressed are targeted by extremists in Basra

thirty-three women were killed last year in Basra, Iraq's second largest city, either by religious vigilantes or as a result of so-called "honour"

(Continued on page 8)

Foundation Of Christianity

By: Karl Kaotsky
Translated BY: Ahmad khazei

(part3)

BOOK ONE:

THE PERSON OF JESUS THE DISPUTE OVER THE CONCEPT OF JESUS

THE factual core of the early Christian reports about Jesus is at best no more than what Tacitus tells us: that ill the days of Tiberius a prophet was executed, from whom the sect of Christians took their inspiration. As to what this prophet taught anti did, we are not yet able, even today, to say anything definite. Certainly he could not have made the sen-

(Continued on page 6)

BIN LADEN The Only Real Muslim How did Mohammed achieve power in Arabia?

In the Arabian Peninsula when Mohammed proclaimed his being the messenger of God in the Mecca city, the people and women in particular had much more freedom and liberty in contrast with what Mohammed envisioned, and only less than a handful of people gathered around him in the beginning.

And it was due to this very reason that when they were intending to kill him he was compelled to escape to Medina from Mecca.

Then, as it was said before, in Medina, and only after changing his tactic and at-

tacking Caravans,² The first attack is called "Saryat-al-Nakhlah". It happened in the second year after moving to Madina, and in a situation in which Mohammed still didn't have enough supporters to be militarily able to attack caravans, as a new way to gain power and influence. So, he chose to attack Mecca caravan in a time within the for months of Rajab, Zighaadeh, Zihaje and Moharam, when Arabs traditionally never attacked each other. In these months caravans moved secure without protection. That's why they

(Continued on page 4)

The Torah : Sexism and Oppression

Exclusion of Women
from the social/public domain

Ahmad khazaei

The transition from the matrilineal society to the patriarchal society resulted in a drastic change in the social status of women. This was, also a transition from a communal society to a society based on private property, and the exploitation of man by man. Because of this exploitation, some members of society amassed a huge wealth. Now, the patriarchal society needed children to inherit this wealth from their fathers: in order to inherit, it was necessary for the children to incontestable

fathers, it was necessary for them to identify themselves with their fathers [1]. So, the practice of group marriage was replaced by monogamy. The monogamous family was monogamous only for women not for men. Prior to this change, because all the members of society identified themselves with their mother rather than with their father women were highly respected. With the advent of the patriarchal – monogamous family, women's status was reduced

(Continued on page 6)

VISIT OUR WEB SITE: www.rowshangar.com
Send Us E-mail: rowshangar1@yahoo.com

(Continued from page 1)

Basra Killing Women...

killings, a report said on 31 December. The report, released by Basra Security Committee at a conference on women's rights in the city, said 79 of the victims were deemed by extremists to be "violating Islamic teachings", 47 others died in "honour" killings and the remaining seven were targeted for their political affiliations. "The women of Basra are being horrifically murdered and then dumped in the garbage with notes saying they were killed for

deemed to be behaving against their [the extremists'] own interpretations," al-Moussawi said. The Basra office of Iraq's radical Shia religious leader Muqtada al-Sadr said his movement opposed the killings and blamed "gangs with foreign support [which are out] to defame the religious movements". "It is a sin," said Harith al-Ethari, a spokesman for al-Sadr's office in Basra, not to wear a headscarf. "But killing women is a bigger sin," al-Ethari said. "There is a concrete religious principle that says

any woman who wears makeup and appears in public with her hair uncovered: "Your makeup and your decision to forego the headscarf will bring you death," reads graffiti in the city centre. Throughout Iraq, many women wear headscarves, while others wear a full face veil, although secular women are often unveiled. In recent years, armed Islamic extremists in some parts of the country have sometimes forced women to cover their heads or face punishment. **Christian women also targeted** Christian women have even been forced to wear headscarves in many areas, including Baghdad. On 11 December the bodies of a Christian woman and her brother were found in a Basra rubbish dump, police and church officials said on condition of anonymity. A 20-year-old English student at Basra College of Arts has not been seen since she left her college last year following harassment by male students for using makeup and not wearing a headscarf. "I'm from a secular family, but respect for Islam's instructions and wearing make-up and foregoing the 'hijab' (headscarf) doesn't mean that I'm a bad woman," she told IRIN in a phone interview from Baghdad on condition of anonymity. She said she was stopped once by two fellow students and ordered to cover her hair and stop wearing makeup "otherwise it's better for me not to attend class".

■ ■ ■

(Continued from page 1)

SEXISM IN TORAH.....

to that of a "domestic slave [1], and they were subjected to numerous restrictions, including:

1- Only men are counted in the case of any social event (e.g. war, etc.).

Numbers 1:2 : In this verse Moses takes a poll of all the men who are able to fight in war, women aren't even counted in the census.

2- Women can't go into the presence of god socially (men are ordered to come into the presence of God 3 times a year, but not women).

Exodus 223:17 Three items in the year all thy males shall appear before the LORD God.

3- Women are not allowed to make vows, pledges and contracts. (Num. 30:2-15)

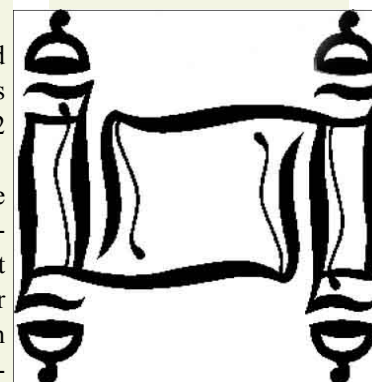
A woman's vow, pledge or contract is not necessarily binding on her. It has to be approved by her father, if she is living in his house, or by her husband, if she is married. If a father/husband does not endorse his daughter's/ wife's vows, all pledges made by her become null and void: Numbers 30:3-16

30:5 But if her father disallow her in the day that he heareth; not any of her vows, or of her bonds wherewith she hath bound her soul, shall stand: and the LORD shall forgive her, because her father disallowed her. 30:6 And if she had at all an hus-

band, when she vowed, or uttered ought out of her lips, wherewith she bound her soul; 30:7 And her husband heard it, and held his peace at her in the day that he heard it: then her vows shall stand, and her bonds wherewith she bound her soul shall stand. 30:8 But if her husband disallowed her on the day that he heard it; then he shall make her vow which she vowed, and that which she uttered with her lips, wherewith she bound her soul, of none effect: and the LORD shall forgive her.

4- Women's testimony has no value, and they can not stand as a witness.

According to the Torah, a



man can accuse his wife of being unchaste, but her wife can not do the same and her testimony will not be considered at all. The accused wife has to be subjected to a trial by ordeal. (Num. 5:11-31). If she is found guilty, she will be sentenced to death. If she is found not guilty, her husband will be innocent of any wrongdoing. Besides, if a man takes a woman as a wife and then accuses her of not being a virgin, her own testimony will not count. If the parents could not prove the innocence of their daughter, she would be stoned to death. If they are able to prove her innocence, the husband would only be fined one hundred shekels. (Deuteronomy 22:13-21)

The exclusion of women from the social domain is reflected in their incapability to sign any contract, or to make any vow or pledge without their father's or their husband's

consent: a woman's vow is not necessarily binding on her; it has to be approved by her father, or, if she is married, by her husband.

A woman, according to the Torah, has no legal status [4]:

"But if her father forbids her when he hears about it, none of her vows or the pledges by which she obligated herself will stand....Her husband may confirm or nullify any vow she makes or any sworn pledge to deny herself" (Num. 30:2-15)

30:3 If a woman also vow a vow unto the LORD, and bind herself by a bond, being in her father's house in her youth;

30:5 But if her father disallow her in the day that he heareth; not any of her vows, or of her bonds wherewith she hath bound her soul, shall stand: and the LORD shall forgive her, because her father disallowed her.

Why is it that a woman's word is not allowed to make any pledge, sign any contract or do business without the consent and the approval of her father or her husband? The answer is simple: because she is owned by her father, before marriage, or by her husband after marriage. The father's control over his daughter is so absolute and total that he can sell her as a slave.

■ ■ ■

**ROWSHANGAR**

Tel: (773) 656-9107
Tel: (416) 726-1166
Fax: (310) 358-9991

CEES

PO Box. 55338
300Borough Dr.
Scarborough ON.
M1P - 4Z7

CANADA

rowshan-
gar1@yahoo.com

P.O. BOX 3785 BAR-
BARRINGTON IL



Some women are determined to continue their jobs despite the threats they face

violating Islamic teachings," Bassem al-Moussawi, head of the committee and a member of Basra's Provincial Council, told the conference. "Sectarian groups are trying to force a strict interpretation of Islam... They send their vigilantes to roam the city, hunting down those who are

that wearing makeup and foregoing a headscarf in public is a sin, but it must not be dealt with like this," he said. **Graffiti** Before the US-led invasion in 2003, Basra was known for its mixed population and active night life. Now, in some areas, graffiti messages threaten



Today Start to
Share Your IDEAS with Us.

(Continued from page 6)
Foundation of Christianity..

And out of the gospels and the acts of the apostles, similarly, we can not learn anything definite as to the life and doctrine of Jesus, but very valuable things about the social character, the ideals and aspirations of the primitive Christian communities. When Bible criticism uncovers the different layers that lie one on top of the other in these writings, it enables us to follow the development of these communities, at least to a certain extent, while the "heathen" and Jewish sources make possible an insight into the social driving forces that were acting upon primitive Christianity at the same time. So we are able to see and understand it as the product of its time, and that is the basis of any historical knowledge. Individuals can influence society too, and the portrayal of outstanding individuals is indispensable for a complete picture of their time. But in terms of historical epochs, their influence is only transitory, merely the outer ornament which strikes the eye first in a building but says nothing about its foundations. But it is the foundations that determine the character of the structure and its permanence. If we can lay them bare, we have done the most important part toward understanding the whole edifice.

Footnotes

[7] Salviole. *Le capitalisme dans le monde antique*, 1906, p. 243.

[8] *Römische Geschichte*, vol. I, p. 809.

Geschichte, III, 14.

[10] Ordinarily gold was worth 4000 sesterces the pound. Caesar's Gallic lootings brought its price down in Italy by fully one-fourth.

[11] *History of the Civil Wars*, Book II, chap. 3. Apian testifies that the Parthians had not shown the slightest hostility. The war against them was therefore nothing more than a robber expedition.

[12] Applan, *History of the Civil Wars*, Book II, chap. 15. ■■■

(Continued from page 5)
Bin Laden The Only Real..

entire world, and is a God granted advantage for any nations under any circumstances. Why do you, the devious ones, continue reading the verses on "Rahmat" (benevolence) of Quran, instead of verses of Ghetal (killing)?" 14

In fact since Islam had deliberately imposed itself through force and terror, consequently no other course could remain for its accomplishments except through violence and force. Just like today when Bin Laden, Talibans and alike have no other perception than to move forward their primitive plans, by murdering and terrorizing.

1- 48:20, Quran, Translated by Dr. Muhammad Taqi-Ud-Din-al-Halali, and Dr. Muhammad Muhsin Khan. Also, look at Verses # 15 and 82 of Maedeh Sorath, 9:29 and some other instances.

2- Yaghoobi History, vol. 2 p.35, In An introduction on Islamology, Ali Mir Fetroos, vol. 2, p. 67 persian, 3th edition

3- Ghasem-ebn-e-Salam, Al-Amval, p. 7 and Samhoodi, Vafa-al-vafa, pp. 3, 153. In An introduction on Islamology, Ali Mir Fetroos, vol. 2, p. 66, Persian, 3rd Edition.

4- Tajarob-al- Salaf, p. 13 in Mir fetroos, Ibid, v. I, p. 36.

5- Ibne khaldoon, Introduction, vol. 1, pp. 391-2 in Mir Fetroos, Ibid, v. 1, P.36.

6-Sirat-e-Rasool-al-lah (Siyaron-nabi), v.1, p. 655. In fetros v.1, p. 38.

7- Dashti Ali, 23 years, Persian, P.308.

8- Ibid.

9- Ibid., P. 305.

10- Ibid., P. 307.

11- Bowker John, Oxford concise dictionary of world Religions.

12- Shojja-e-l-deen Shafa, "Tavalodi Digar", Persian edition, published in the USA, pages 419.

13- Khomeni (Ruhollah)'s speech in February 3rd 1985 on the occasion of Fajr Decade (Decade of Dawn).

14-Khomeni's speech on a day of commemoration for Islamic Prophet's date of birth on December 21st 1984.

(Continued from page 1)
NEW IRAQ.....

women in 1959 and no regime dared to change until the invasion which brought to power the Islamists mullahs and their militias. Christians



and other religious minorities have fled the country or liquidated, journalist if they do not toe the official directions of the Iraqi Mullahs are killed or forced to flee, students are forced to attend religious meetings, acceptance at colleges and universities are allocated by the ruling

on one month recess to go to Haj where most of them went last year while the people are waiting for some measures to improve their daily life and basic services they require. Mr. Bush, Ms Rice and Dr. Henry Kissinger

received Abdul Aziz Al-haeem chairman of Iraqi Islamic High council who leads Bader Militias. Bader is established, financed, trained and controlled by Iranian Theocracy. Al-hakeem only achievement when he was president of ruling council established by Bremer was the abolition

A Real Democracy



militias, most key positions in the central government and governorates are run by ignorant people who have no education or only attended religious classes, security and police officers never went to schools most of them are illiterate. Those people are building our new Iraq that become the first in the world in the level of corruption, our parliament members mostly religious fanatics one way or another, today they decided

of the law which gave equal rights to women. One can not understand the close connection he has with both the USA administration and the Iranian Ayat Allahs. Cheney today announced that by 2009 Iraq will be the oasis of democracy in the Middle East, maybe under the guidance and control of Al-hakeem. Thanks Mr. Cheney for such a democracy and such a new country. ■■■

Biblical/Pentateuch Intolerance: written by Charlotte

I see so many religionists rant and rave about how Atheists are "not tolerant of believers and have no respect for their faith". To non believers this claim is absurd. For intolerance of various religions is the foundation of Judaism, Christianity, Muslim and many other orthodox communities. Matter of fact, the Bible and Pentateuch commands religious intolerance in MANY verses, even to the point of KILLING people for their beliefs. Here then, are a few choice verses that show just how intolerant these religionists are of other believers and nonbelievers. We shall start with the two verses that helped to inflict one of the biggest mass murders in history, the Inquisition.

Woman with "familiar spirits" must be stoned to death. Leviticus 20:27

"Thou shalt not suffer a witch to live." Exodus 22:18

Kill those who are not Christian or Jewish:

You must kill those who worship another god. Exodus 22:20

Kill any friends or family that worship a god that is different than your own. Deuteronomy 13:6-10

Kill all the inhabitants of any city where you find people that worship differently than you. Deuteronomy 13:12-16

Kill everyone who has religious views that are different than your own. Deuteronomy 17:2-7

Kill anyone who refuses to listen to a priest. Deuteronomy 17:12-13

Kill any false prophets. Deuteronomy 18:20

Any city that doesn't receive the followers of Jesus will be destroyed in a manner even more savage than that of Sodom and Gomorrah. Mark 6:11

Jude reminds us that God destroys those who don't believe in him. Jude 5

Ignorance is bliss. Christians should not practice free inquiry nor socialize with non Christians:

Don't associate with non-Christians. Don't receive them into your house or even exchange greeting with them. 2 John 1:10

Shun those who disagree with your religious views. Romans 16:17

Paul, knowing that their faith would crumble if subjected to free and critical inquiry, tells his followers to avoid philosophy. Colossians 2:8

Judge other religions for not following Christ:

Whoever denies "that Jesus is the Christ" is a liar and an anti-Christ. 1 John 2:22

Christians are "of God;" everyone else is wicked. 1 John 5:19

The non-Christian is "a deceiver and an anti-Christ" 2 John 1:7

Anyone who doesn't share Paul's beliefs has "an evil heart." Hebrews 3:12

False Jews are members of "the synagogue of Satan." Revelations 2:9, 3:9

Here are my two personal favorites:

Everyone will have to worship Jesus -- whether they want to or not. Philippians 2:10

A Christian can not be accused of any wrongdoing. Romans 8:33 ■■■

(Continued from page 1)
FOUNDATION OF

sation the early Christian reports describe, or Josephus who relates so many trivialities, would certainly have spoken of it. Jesus' agitation and his execution did not get the slightest attention from his contemporaries. But if Jesus really was an agitator that a sect honored as its champion and guide, the significance of his person must have grown as the sect grew. Now a garland of legends began to form around this person, pious minds weaving into it anything they wished their model had said and done. The more this idealization went on, the more each of the many currents within the sect tried to put into the picture those features that were dearest to it, ill order to lend them the authority of Jesus. The picture of Jesus, at it was painted in the legends that were first passed from mouth to mouth, and then put down in writing, became more and more the picture of a superhuman person, the epitome of all the ideals the new sect developed; but in the process it became an increasingly contradictory picture, whose several features no longer harmonized.

When the sect achieved firm organization and became a comprehensive church in which one definite tendency prevailed, one of its tasks was the formation of a fixed canon, a list of all the early Christian writings that it recognized as genuine. Naturally this included only works in agreement with the prevailing tendency. All the gospels and other writings that gave a different picture of Jesus were rejected as "heretical," as spurious, or as "apocryphal," not quite trustworthy; they were no longer disseminated, in fact they were suppressed so far as that was possible, and copies

of them were destroyed, so that only a few of them have come down to us. The works received into the canon were then "edited," to get them into as much concordance as possible; but fortunately the job was done so clumsily that traces of earlier, divergent accounts may be seen here and there and betray the course of development.

The aim of the Church, namely to assure the unity of opinions within it by this process, was not attained and could not be. The development of social relations kept producing new diversities of views and endeavors in the Church. And thanks to the contradictions that remained in the picture of Jesus recognized by the Church despite all the editing and expurgating, these variations could always find something in that picture they could use as a point of attachment.

Thus the clash of social contradictions came to appear within the framework of the Christian Church as a mere dispute over the interpretation of the words of Jesus, and superficial historians think that all the great (and so often bloody) battles that were fought in Christendom under the flag of religion were nothing but battles over words, a sad sign of mankind's stupidity. But wherever a social mass phenomenon is reduced to the mere stupidity of the men involved, this alleged stupidity merely shows lack of understanding on the part of the observer and critic, who has not been able to orient himself in a way of thinking that is strange to him, and to penetrate to the material conditions and forces that underlie it. As a rule it was very real interests that were at grips when the various Christian sects fell out over the interpretation of Christ's words. It is true that with the rise of the modern way

of thinking and the eclipse of the clerical mode of thought the conflicts over the conception of Jesus have lost more and more of their practical importance and sunk to mere hair-splitting on the part of theologians, who are paid precisely to keep the clerical mode of thought alive as long as possible, and have to do something for their money.

Recent Bible criticism, which applies the methods of historical research and analysis of sources to the biblical writings, has given the dispute over the personality of Jesus a new fillip. It shook the traditional picture of Jesus; but since it was carried on, for the most part, by theologi-



ans, it stopped short of the position first formulated by Bruno Bauer and later by others, in particular by A. Kalthoff: this was the position that, in view of the condition of the source materials, no new conception of Jesus could be formulated. The new Bible criticism keeps searching for such a new conception, always with the same result that the Christendom of previous centuries had produced: each theologian painted into the picture of Jesus his own private ideals and spirit. Like second century descriptions of Jesus, twentieth-century ones do not show what Jesus really taught, but what the makers of these descriptions wish he had taught. Kalthoff points up these vagaries keenly:

"From the standpoint of social theology the conception of Christ is the most sublimated religious expression of every active social and ethical force in an epoch; and in the trans-

formations that this conception has constantly undergone, in the fading of its old features and its illumination in new colors, we have the most delicate instrument for measuring the changes in contemporary life, from the heights of its spiritual ideals to the depths of its most material actions. This picture of Christ some times has the lineaments of a Creek thinker, then those of the Roman Emperor, then those of the feudal lord of the manor, of the guild master, of the tormented villein and of the free citizen; and these traits are all true, all living, so long as the theologians of the school do not under-

take to prove that the single traits of their time are just the ones which are the original and historical traits of the Christ of the gospels. At most these traits acquire an appearance of being historical from the fact that at the time when Christian society was developing and taking form the most divergent and even contradictory forces collaborated, each one having a certain similarity with forces operating today. Now the picture of Christ we have today seems very contradictory at first glance. It still has some of the traits of the old saint or the heavenly monarch, together with the modern features of the friend of the proletariat, or even of the labor leader. But that is only the expression of the innermost contradictions that our time is shot through with." And earlier he says: "Most representatives of so-called modern theology use the scissors on their excerpts in accor-

dance with the critical method dear to David Strauss: the mythical part of the gospels is cut away, and what is left is supposed to be the historical nucleus. But finally even this nucleus got to be too thin in the hands of the theologians.... In the absence of all historical precision, the name of Jesus has become an empty vessel for Protestant theology, into which every theologian pours his own thoughts. One of them makes Jesus a modern Spinozist, another makes him a socialist, while the official professorial theology naturally looks at him in the religious light of the modern state and recently has come to present him more and more as the religious representative of all those efforts that today claim a leading place in the State theology of Greater Prussia." [10]

It is no wonder then that secular historiography feels no great need for investigating the origins of Christianity if it starts from the view that Christianity was the creation of a single person. If this view were correct, we could give up studying the rise of Christianity and leave its description to our poetic theologians.

But it is a different matter as soon as we think of a world-wide religion not as the product of a single superman but as a product of society. Social conditions at the time of the rise of Christianity are very well known. And the social character of early Christianity can be studied with some degree of accuracy from its literature. To be sure, the historical value of the gospels and the Acts of the Apostles can not be set as any higher than that of the Homeric poems or the *Nibelungenlied*. They may deal with historical personages, but their actions are related with such poetic freedom that it is impossible to get anything

like a historical description of those personages, quite apart from the fact that they are so mixed up with fabulous creatures that on the basis of these stories alone it can never be determined which of the characters are historical and which are invented. If we knew nothing about Attila but what the *Nibelungenlied* says about him, we should have to say, as we must about Jesus, we do not even definitely know whether he lived or not, or whether he is just as mythical a character as Siegfried.

But such poetical accounts are invaluable for the understanding of the social conditions under which they arose, and of which they give a true reflection no matter how freely their authors may have invented individual facts and personages. The extent to which the story of the Trojan War and its heroes rests on a historical basis is obscure, perhaps for ever. But as for the nature of social conditions in the Heroic Age, we have two first-class historical sources in the *Iliad* and the *Odyssey*.

Poetical creations are often far more important for understanding a period than the most faithful historical accounts. For the latter merely communicate the personal, the striking, the unusual, which has the least permanent historical effect; the former furnish us with a look into the daily life and labor of the masses, which works continually and lastingly and has the most permanent effect on society, but which the historian does not take note of because it seems to him to be so obvious and wellknown. Thus in Balzac's novels we have one of the most important historical sources for the social life of France in the first decades of the nineteenth century.

(Continued on page 7)

(Continued from page 4)
Bin Laden the Only Real....

Arab aristocracy – who had now joined Islam, came to power.

Therefore, most of the members of this new aristocracy like Osman (the third Khalif) had come from the same old aristocracy, and were among the wealthiest Arabs of the past. They had joined to Islam when it had evolved through these wars, genocides and plunders, to a powerful power and therefore, its good fortune had started to rise. So, for those who were instantly after power it was natural to join it.

Consequently, all those who were in company with Mohammad, were either among the richest Arabs from the past, like Omar (the second Khalif after Mohammad) and Ossman (the third Khalif) who had tripled their wealth by joining Islam, or were common people, like Ali (the fourth Khalif) who had nothing before joining Islam, and got extremely wealthy afterward.

Mohammed himself, belonged to the second group. He gained a lot of wealth both by marrying Khadijah, and having his exclusive share of the plunders and booties, justifies by the verses he initiated by himself in the name of the God.

According to these verses*
(And know that whatever thing you gain, a fifth of it is for Allah and for the Apostle and for the near of kin and the orphans and the needy and the way-farer.” 8:41, Quran, Shakir M. H., Translator.), one fifth of all booties in the war and all the belongings of the defeated commander.² or king belonged to him. Consequently, when he died he owned lots of villages as his land properties. Some of them were: “Borgha”, “Dalal”, “Awaf”, “Safieh”, “Mossib”, Hasna”, “Salaleh” “Mashrabe-e-Omme-Ibrahim”, “Vati”, and more.³

Another example was “fadak”, one of the richest villages in Arabia, over which there was a fierce fight between Ali and “Abubakr”, after the death

of Mohammed. It was for this village that Ali didn't support Abubakr, for a while. These were only his land belongings.

Also, when Mohammed died a dispute erupted between his cousin Ali and his uncle “Abas” over his heritage

Ali was Mohammed's cousin and 4th khalif. Before Islam he was a regular Arab with no wealth. Later on, after taking part in many wars in favor of Islam he gained a huge amount of wealth. Only the annual income of one of his palm garden was 40000 Dinar (160-kilo gold).⁴

The list of “Sabeghoon”^{*} **(those who joined him from the beginning.)** and “mogharaban” **(those who were with and close to him.)** who were the closest people to the god and his messenger, as Quran says, were: Khadije, Abubakr, Osman, Zobeir, Abd-al-Rahman-ibn-e-O'f, Saad-ibn-abi-Vaghas, and Talhe.

Ossman was Mohammed's son in law, and 3rd khalif. He left 100,000 dinar (400 kilos gold), one million Derham cash and a vast herds of horses and camels – the value of his lands was 200,000 dinar (800-kilo gold).⁵

Zobeir was a very rich person from the beginning, and one of the people who joined Islam very early. He was one of the Mohammed' cousins

The value of only one piece of his heritage was 40000 Dinar (200-kilo gold). He owned 1000 male slaves, 1000 female slaves and 1000 horses, plus 11 houses in Madina, and various houses and lands in Basra, Koofa, Fastat, and Eskandarie.⁶ He left up to 35,000,000 Derham.⁷

Abd-al-Rahman-ibn-e-O'f, left 2,000,000 Derham after his death.⁸

Saad-ibn-e-abi-Vaghas, one of the closest people to Mohammed, died at age of 55 in his palace in “Madina” named “Aghigh” and left behind 200,000 Derham.⁹

Talhe left 30,000,000 Derham as well.¹⁰ And finally Omar, the second Khalif was so rich that when he was going

to marry “Omm-e- Kol-soom”, Ali's daughter, he paid ten thousand dinar **(the standard gold coin of the ancient Muslims and one of the great commercial currencies in Arabia and in the Islamic empire.)** to Ali, only as bride price (mehr).

Later, when Islam gained strength and its star of fortune was on the rise due to those battles, and genocides and robberies, the elite of *Ghoreish*^{*} **(One of the largest tribes of Arabic Peninsula residing at Mecca and surrounding areas.)** and other tribes who had always been hungry for power were left with no reason to reject joining him in the masquerade of combating for god and so forth.

Therefore, no wonder that all Mohammed's associates, from “*Abu Baker*” up until “*Omar*”, “*Ossman*” and “*Ali*” were all either the richest Arabs around, or they were becoming so thorough by getting their hands in a lot of wealth and belongings by joining the Islamic religion.

So was the Prophet himself, who had his exclusive share of the plundered materials, belongings, wealth, and captive women.

Hence, after they took over the whole Arabian Peninsula through attacking Caravans, capturing people's belongings and genocide and waging wars against other tribes and consequently escalating themselves to the level of a state, then proceeding forward for their Imperialistic ambitions, they started attacking other countries.

Then Through threats, taxation and Islamic *Jazieh*^{*} **(That was a form of Taxation-Extortion that was imposed on Non-Muslims in conquered countries (territories), to force them to submit to Islam (become a Muslim), because of the financial consequences. That is exactly what the Catholic Conquistadors did in Mexico and other parts of the Americas in order to convert the Indians forcefully into Christianity.)** they made people in defeated countries to accept Islam forcefully.

In fact even after all these developments, still Muslims compared to their rival civilizations, were much more backward. That's why their warriors destroyed many manifestations of civilization and advancement in the captured lands that were much more civilized and ahead in history.

Muslims burned the largest libraries of science of that era in Persia (Iran), and other locations based on the self-proclamations that all sciences are within Quran itself and therefore scientific documents are of no use.

In addition, to each and every scientist and philosopher who would dare to put unfounded and meaningless verses of Quran under scientific reasoning and logic were tagged as heretics and their books would be burnt, then he'd be killed or exiled.

The greatest physician and scientist of the 9th and 10th century, *Zakaria Razi*, who is well known as the discoverer of alcohol was blinded through being hit on his head with his own books.

The majority of his 271 scientific books and papers have been translated into Latin. *AlHaavie*, his large medical encyclopedia was translated into Latin in 1279 AD, with 5 times being reprinted in Europe.

Ibn-E-Moghaffa', **(His real name was Abd-Al-Lah-Ibne-Moghafa'. He was killed by Kalif Mansoor, when he was 36years old.)**

^{*} the great Persian researcher and translator who translated numerous Greek and Persian literatures to Arabic was burnt alive in fire in 763 AD when he was accused of being atheist.

Ibn-al-Arabi Muhyi al-Din, a great Sufi mystic thinker (1165-1240) was another victim of the Islamic terrorism in that time.

He synthesized Hellenic, Persian, and Indian systems of thought into his own particular system called “unity of existence”. More than 800 works have been attributed to him and some that about 400 claims it have survived.

For his thoughts, finally he was suspected of pantheism, and after the Ulama (religious leaders) in Egypt denounced him as a “heretic”, they try to assassinate him.– ¹¹

At the age of 62, the Arab philosopher *Al-Kandee*, who had supported for reconciliation between Logic and Theology, what Wahabis and Bin laden call deviation, received 52 lashes. Books in his library were destroyed and thrown into *Dejla River*, which consequently caused his death due to the depression and psychological pressures following this dramatic event.– ¹²

Scientific achievements^{*} **(Unlike what contemporary historians have often said in order to project a politically correct image of Islam.)** and developments through Islam's Empire were, not only unrelated to Islam, but that in fact they were materialized in the struggle against it. Such struggles, due to the backwardness of Muslims, were much more bloody and horrific than what was seen later in Europe.

So, the development and growth of science in Islamic Empire was done decisively by those who dared to have doubts about Mohammad's prophecy and delivered messages or by those who were struggling to set up reason, against Islamic blind Sharia.

Islam's strife from the beginning was nothing but warfare, plundering and genocide, spreading superstitious nonsense as their propaganda and blocking the path of knowledge and scientific developments.

Even Shiite Muslims whom *Wahabis* condemn due to their alleged diversion from real Islam, not only have any hesitation to admit these historical facts, but further, they emphasize on them as the best way for their progressions.

Ayatollah Khomeini, the deceased leader of world Shiites admitted that: **“Quran utters: kill, knock and incarcerate them, your proclamation is misapprehension of empathy. Compassion they are not, defiance of the lord**

they are. If Amir-Al-Momenin ^{*} **As often said by shiites, Amir-Al-Momenin is a reference to Ali, who was the prophet's cousin who is generally known as the forth Khalif of sonnies and the first Imam of shiites. He is the one who accompanied with Zobeir, only in one day cut off the heads of 700 people of Bani Ghoraize tribe, by the order of Mohammed, and as it was mentioned before, this whole massacre was a punishment for their rejection of Islam.)**

wanted to act with negligence, he wouldn't be pulling out his sword and kill 700 individuals at once. With trial and imprisonment the work is not done and such childish sentiments are not actions of wisdom.” ¹³

In addition, the deceased Ayatollah Khomeini believed that not only war was anticipated by his faith as a fundamental basis of Islam, further he said firmly that it has always been one of the inevitable principles of all the Semitic religions. In his view:

“A faith without war is defected. If they had given a chance to Jesus, he would act in the same order Moses and Noah had acted. Those who perceive that Jesus was just an advisor of a sort, principally possessed less of such actions, meaning that he did not have the courage and strength for battles and so forth. These people harm the Jesus' prophecy and message. Since messengers do own swords, they have battles, and fight to rescue people. Just like all our Imams who were soldiers, and wore soldier's outfits and went to battles and all killed humans. Those who say that Islam is not the religion of combat and Islam shouldn't murder do not comprehend Islam. Quran states: war; war; meaning those who follow Islam, should continue the war until Feteheh (evil, trouble, whatever that does not match the theocracy's ordain), is pulled off of the world. War is beneficial for the
(Continued on page 7)

عراق ، کشوری جدید

متن زیر تفسیر یکی از بینندگان سایت "یو تیوب" بر روی اینترنت است که در مورد آهنگ زیبا و تکان دهنده یک خواننده عرب در مرثیه عراق ویران شده نوشته شده است. از آنجا که نویسنده خود احتمالاً عراقی و در تماس با کشورش می باشد امیدواریم برای شما جالب و آگاه کننده باشد

<http://www.youtube.com/watch?v=Pcy73JpH5ak>



است و توسط آنها آموزش دیده و تحت کنترل آن ها قرار دارد. تنها دست آورد حکیم در دوران ریاستش برشورای حاکم برعراق، که توسط پل برمر امریکائی تأسیس شده بود، الغاء قانونی بوده است که به زنان حقوق مساوی می بخشید. چیزی که خیلی دور از ذهن و غیرقابل فهم است رابطه نزدیکی است که او هم با حکومت امریکا و هم با آیت الله های حاکم بر ایران دارد. چینی، معاون رئیس جمهور امریکا، امروز اعلام کرد که عراق تا سال 2009 تبدیل به واجه دموکراسی در خاورمیانه خواهد شد. احتمالاً با فرماندهی و ارشاد الحکیم.

سپاسگذاریم آقای چینی برای چنین دموکراسی و چنین کشور جدیدی .

زهیر

پارسال، مراسم حج را به جا آوردند. و این در حالی است که می بایست نیازهای فوری زندگی روزمره مردم را مورد بررسی قرار می دادند، برای بهبود وضعیت زندگی آن ها و تأمین خدمات اساسی مورد نیاز آن ها تدابیر فوری لازم را اتخاذ می کردند. آقای بوش، خانم رایس و دکتر کیسینجر با عبدالعزیز حکیم رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق که رهبر سپاه بدر است ملاقات می کنند. سپاه بدر توسط آخوندهای ایران تأسیس شده، متکی به کمک مالی آن ها

عراق جدید تا اندازه ای در این آهنگ-ویدئو به نمایش گذاشته شده است. تازه چیزهای خیلی بدش را فیلمبرداری نکرده اند. مثلاً زنها را برای نداشتن حجاب می کشند. تا به حال 45 نفر در بصره به قتل رسیده اند. به خاطر



داشته باشیم که عراق در 1959 حقوق مساوی را برای زنان به رسمیت شناخت و تا قبل از حمله امریکا به عراق، که ملاهای اسلام پناه و تفنگچی های آنها را به قدرت رساند، هیچ یک از حکومت های آن کشور جرأت تغییر آن را به خود نداده بود. مسیحیان و دیگر اقلیت های مذهبی از کشور گریخته اند یا سر به نیست شده اند، روزنامه نگاران اگر از خط مشی ملاها پیروی نکنند یا کشته می شوند و یا ناگزیر می شوند که از عراق فرار کنند. دانشجویان مجبور می شوند که در جلسات مذهبی شرکت کنند. پذیرش در دانشگاه توسط ملیشیای حاکم سهمیه بندی می شود. اکثر پست های کلیدی در حکومت مرکزی و حکومت های محلی را افراد بی صلاحیت و نادانی اشغال کرده اند که یا هیچ گونه تحصیلاتی ندارند و یا فقط به مدارس

مذهبی رفته اند. مأموران پلیس و نیروهای امنیتی افرادی اکثراً بی سواد و فاقد هرگونه آموزش اند. این افراد اکنون دست اندر کار ساختن عراق جدیدند- کشوری که از نظر سطح فساد در جهان مقام اول را داراست. اعضای پارلمان اکثراً مذهبانی چنان دواشته و خرافاتی هستند که امسال تصمیم گرفتند یک ماه مجلس را تعطیل کنند تا بتوانند، مثل



ویسنده: علی ضرابی



دفاع از سیستمی غیر قابل دفاع

بعضی از رسوم هستند که در جامعه تبدیل به قانون می شوند مثلاً ما وقتی شخص مسن تر از خودمان را می بینیم فوری به او سلام می کنیم و تشخیص می دهیم که باید به او احترام بگذاریم. البته اگر چنین هم نکردیم کسی به پلیس گزارش نمی دهد که مثلاً فلانی به آن شخص مسن و محترم سلام نکرد و احترام نگذاشت ولی این بر خلاف اصول انسانی و مقررات اجتماعی است.

بارها شنیده و یا دیده ایم که پسر یا دختری از خانواده فرار می کند و با این عمل چه بدبختی ها برای خود و خانواده خود فراهم می آورند. یا می شنویم که سربازی از خدمت فرار کرده و بعد از چند روز دژبان او را می گیرد و به پادگان می آورد افسر فرمانده او را مجازات می کند. چون این عمل خلاف دیگر مثل سلام نکردن به بزرگترها و یا فرار بچه ها از خانه نیست. شاید زمانی این خلاف هم مثل همان فرار فرزندان از خانه بود. ولی هم اکنون برای حفظ نظم اجتماع تبدیل به قانون شده ، این سرباز مراعات قانون را نکرده و قانون او را به نو ماه زندان و شش ماه خدمت اضافه محکوم می کند و او مجبور به تحمل این جزا هست.

و اما اگر افسری از خدمت فرار کرد جرم او با آن سرباز فرق می کند. جرم او با توجه به محل خدمت و زمان خدمت محاسبه می شود و با جرم آن سرباز خیلی متفاوت است. مثلاً اگر او افسر جز باشد پاکون او را می کنند و از خدمت اخراج ومدتی هم باید در زندان به سر برد و در واقع زندگی او تباه می شود و اما اگر آن افسر از رده بالا باشد و بعضی اوقات جرایم بیشتر و مثلاً اگر اسلحه خود را هم همراه برده باشد ممکن است محکومیت او به پانزده سال زندان و یا حبس ابد برسد این قوانین تقریباً بین المللی است و در همه کشورها مشابه هم اجرا می شود و کپی شده است. زمانی چند افسر از خراسان فرار کردند و همین طور از تبریز که مرحوم لاهوتی شاعر بزرگ هم در میان آنها بود همه این افسران غیباً محکوم به اعدام شدند.

حالا این پرسش پیش می آید که اگر فرمانده کل قوا، قوای تحت فرمان خود را گذاشت و فرار کرد با او چه باید کرد. علیحضرت محمدرضا شاه پهلوی در بهمن 1357 وقتی اوضاع را گرد آلود دید به کسانش گفت بابا من می ترسم. و به امید اینکه باز روزولتی پیدا می شود و امریکا هم که ما را به همین سادگی ول نمی کند. پس از چند روز بر می گردیم؟ و یا شاید حقیقت را هم دریافته بود و می دانست این رفتن از آن رفتن ها نیست (پهلوان را زنده خوش است)

من روزی در همین مورد با مرحوم تیمسار آریانا صحبت می کردم فرزان دلجو و تیمسار معین زاده هم آنجا بودند. مرحوم آریانا در پاسخ من گفت: پس چه کاری توانست بکند یادم از آن قانون غم افزا ولی افتخار آفرین بسیار قدیمی ناخدا و کشتی و دریا آمد. یادم آمد زمانیکه من جوان بودم در روز نامه ها خواندم یک کشتی ایتالیایی در مدیترانه آسیب دیده و در حال غرق شدن بود در آن زمان امکانات نجات چنین کشتی ها مثل حالا نبود و کشتی های نجات نمی توانستند به سرعت خود را به محل حادثه برسانند. ناخدای کشتی همه کارکنان و خدمه کشتی را به عرشه کشتی فرا خواند و طی سخنانی گفت هم اکنون زمانی رسیده که امید زیادی به نجات کشتی ما نیست و به شما اکیداً دستور می دهم که فوری با قایق های نجات از مهلکه دور شوید و مرا با کشتیم تنها بگذارید و وصیت نامه خود را نیز به معاون خود داد و گفت این نامه را به همسر و فرزندانم برسان. و آنچه فرمان می دهم یک فرمان نظامی

است و هیچ یک حق تمرد از این فرمان را ندارید.

ملوانان و خدمه با چشم اشکبار امر فرمانده را اطاعت کردند و از دور نظاره گر غرق کشتی و فرمانده بودند و می دیدند که او هم همراه کشتی به دریا فرو میرود و در دقایق آخر که به بلندترین بخش کشتی رسیده بود در حالیکه پاهای او در آب فرو می رفت رو به ایتالیا ایستاد و فریاد می کشید سلام بر ایتالیا سلام بر دریا و سلام بر قانون و به آرامی همراه کشتی به دریا فرو رفت و نام خود را در ردیف آنان که هرگز نمی میرند به ثبت رساند.

و حال ما می بینیم گروهی که آبشخور قدیم را گم کرده اند. نزدیک سی سال است که فریاد می زنند رادیو می خرنند تلویزیون تهیه می کنند و می گویند مردم بباید پسر شاهنشاه را به پادشاهی برگماریم چرا که شاهزاده است و قطعاً او اعمال پدرش را جبران می کند، درست است که او بچه بوده که از ایران آمده ولی ایران را دوست دارد.

بباید و مانع رسیدن او به تاج و تخت نشوید این خاتم ها و آقایان و شاهزاده منتظر السلطنه نمی دانند که دیگر سیستم حکومت فردی عمرش لب بام است. مردم جهان این زمان دارای تشخیص شده اند. دوست دارند خودشان حکومت کنند دیگر قیم نمی خواهند.

درست است که ما سیستم واپس گرایی حکومت شاهنشاهی را به گورستان فرستادیم و متأسفانه درگیر حکومت از چاله به چاه شدیم ولی در لابلای این دگرگونی مردم از چاله فرار کرده توانستند با ایجاد دانشگاه ها و مراکز تعلیم و دانش بدون اندیشه به استبداد موجود خود را بسازند و آن مردم بنده و برده را تبدیل به یک گروه دانشور و دانشمند بسازند که خوب می دانند چگونه گزندایی کنند و به زودی از زیر خاکستر همین استبداد آنچه را که می خواستند بیرون خواهند کشید.

در هر خانه ایرانی دسته کم یک دانشجو یا دانشمند وجود دارد که آینده سازان مملکت هستند. حالا شما فکر می کنید این مردم می آیند افسارشان را دست شاهزاده بدهند که تصورش را به خود شما واگذار می کنم و حالا بفرمایید شاه بسازیم. اگر می خواهید شاه بسازید.

چرا پسر و دختر شما را شاه نکنیم؟ چرا پسر من را شاه نکنید، که نه پدرش خیانت کرده و اگر هم کرده همه نمی دانند.

دکتر مصدق را به فرمان امریکا یا انگلیس به بند نکشیده جوخه اعدام برای افسرانی که طرز تفکری دیگری داشته اند بر پا نکرده خسرو گلسخی را به جرم معذرت نخواستن به چوبه دار و یا به زیر آتشبار نکشیده. گذشته برآن سیستم قدیمی و فرسوده شده این سیستم از غار بیرون آمد و چندین هزار سال عمر کرد و بعد هم که عمرش به سر آمد مرد که مرد ما یک زمان سوار الاغ می شدیم بعد دوچرخه آمد او را پسندیدم و پس از آن اتومبیل آمد. همیشه آورده های تمدن را قبول کردیم دیگرحالا مضحک نیست که سوار الاغ بشویم و توی خیابان راه برویم!

وضع آینده ملکه الیزابت را که پالان سلطنت را به دوش خسته خود گرفته و همراه خودش می برد تماشا کنید. آیا فکر می کنید مثلاً آینده مردم انگلیس به وارث سلطنت یعنی پرنسس چارلز باید تعلق بگیرد و این چنین بدبختی باید سنبل مردم انگلیس باشد.

چه خوب است همان ها که آبشخور را گم کرده اند شب با فرزندان خود و نوه هایشان صحبت بکنند آیا آنها به این والدین نمی خندند.

بباید و این نیروها را صرف سرعت بخشیدن به آنچه فرزندانان می خواهند بکنید چه قبول حقیقت بنیه مغزی انسان را تقویت می کند.

پس بباییم آبشخور را فراموش کنیم و به مردم پیشرفته جهان ببیونیم . ■

عروج جنبش های اسلامی چرا در انقلاب ایران ، امریکا سکوی پرش خمینی به قدرت شد (سیامک ستوده)

بود و همه شگردهای گذشته برای دور نگه داشتن وی از قدرت بی نتیجه مانده بود.

تحت چنین شرایطی بود که امریکا از روی ناچاری و در مقطع زمانی معینی خود به عامل روی کار آمدن خمینی و سکوی پرتاب وی به قدرت تبدیل شد.

محاسبات امریکا، جز در يك مورد، همگی و حتی بیش از انتظارات وی درست از آب درآمد. خمینی نه تنها انتظارات امریکا در سرکوب خوئین انقلاب و نیروهای مردمی و رادیکال آنرا به بهترین وجهی برآورد، بلکه در این کار چنان نمونه ای به دست داد که برای امریکا ازبعضی جهات به صورت مدلی برای عقب راندن نیروهای مترقی و مخالف در سایر نقاط در آمد.

از این پس در بسیاری از کشورهای اسلامی نه تنها نیروها و احزاب ارتجاعی اسلامی، اگر نه در مرکز میدان، ولی در کنار آن برای دخالت تاکتیکی و عقب راندن نیروهای مترقی، در صورتی که از محدوده معین خود تجاوز نمایند، تحمل و حتی حفظ می شوند(حرکت اخیر امریکا پس از 11 سپتامبر در سرکوب این نیروها، اولاً به خاطر خارج شدن یکی از این نیروها یعنی بن لادن از محدوده خود و به خطر انداختن حیاتی منافع امریکا، و ثانیاً بسیار کم تر از آنچه که وانمود می شود جدی به نظر می آید و بیشتر برای محکم کردن میخ قدرت محافظه کاران در داخل امریکا و گسترش نظامی آن در جهان است ،که انجام می گیرد) بلکه و به علاوه، شگرد استفاده از قوانین اسلامی به منظور محدود کردن ابتدائی ترین حقوق مردم و به خصوص زنان نیز؛ به عنوان یکی از ثمرات بی نظیر انقلاب اسلامی در ایران، توسط بعضی از دولت های غیر مذهبی و طرفدار امریکا در سرزمین های اسلامی نیز مانند پاکستان، باب می شود.

سازمان یافتن طالبان با موافقت امریکا و به دست پاکستان و عربستان و استفاده از آن برای یکسره کردن قدرت در افغانستان بی شك پیش شرط طرح های بعدی آنان بود، نمونه دیگری از نقش مفید و سود آور این نیروها برای امریکا بود. باید توجه داشت که تا قبل از 11 سپتامبر امریکا معضل چندانی با دولت طالبان نداشت.

حمایت امریکا از خمینی و هواداران وی در جریان انقلاب 1979 ایران به خاطر جلوگیری از رادیکال تر شدن انقلاب و به منظور متوقف کردن آن بود. هنگامی که شاه و ارتش آن نتوانست از طریق کشتار و به هر طریق دیگری از پس فرونشاندن آتش مبارزه مردم برآمده و از پیشروی آنان جلوگیری به عمل آورد ، با خطر رادیکال شدن بیشتر انقلاب و روی کار آمدن نیروهای چپ و بعضاً زیر نفوذ شوروی روبرو شد. امریکا در اصل با انقلاب اسلامی موافقتی نداشت. ایران جزیره آرامش و شاه مطمئن ترین هوادار امریکا محسوب می شد. برای همین در سال 63، قیام مردم، و من جمله اسلامی ها که مخالف شاه و اصلاحاتی که در ایران آغاز گشته بود؛ بودند، به طور خونین سرکوب شده بود.

همین اتفاق در انقلاب کنونی در 1979 نیز دوباره رخ داده بود. ولی این بار عکس گذشته، سرکوب نتیجه نداده بود. در نتیجه ادامه انقلاب و پیروزی احتمالی نیروهای ضد سرمایه داری و رادیکال و یا طرفدار شوروی کابوسی بود که امریکا به هیچ قیمتی نمی توانست آنرا بپذیرد. از دست رفتن ایران از منطقه نفوذ امریکا تنها یکی از نتایج به واقعیت پیوستن این کابوس بود.

در چنین شرایطی، خمینی هر چند که مطلوب امریکا نبود، با اینحال روی کار آمدن وی کم ترین بهائی بود که امریکا برای رهائی از تحقق این کابوس می پرداخت.

اولاً، خمینی به دلیل نفوذ بی مانندش بر مردم تنها کسی بود که می توانست مردم را به خانه هایشان فرستاده و آتش انقلاب را فرو بنشانند.ثانیاً او با نفس سرمایه داری مخالفتی نداشت و سرکشی او بر علیه امریکا و شاه تنها به خاطر آزادی ها و رفهم های ملحوظ در سرمایه داری بود و در نتیجه رژیم او، در مقام مقایسه، تنها نوع ارتجاعی تر و سرکوبگرانه تر رژیم های امثال شاه محسوب می گشت .

و سرانجام به خاطر سیبعت ناشی از عقب افتادگی اش از قابلیت بیشتری برای سرکوب بیرحماته انقلاب ومعارضین واقعی منافع امریکا برخوردار بود. و از همه مهم تر به قدرت رسیدن خمینی امری اجتناب ناپذیر

ROWSHANGAR SUBSCRIPTION FROM

	Six Months	One Year
Canada (Canadian dollar)	\$30	\$55
Europe (Euro)	€25	€45
Rest (U.S Dollar)	\$60	\$110
For the 1st. Extra copy add	\$5	\$10
For more copies add for each	\$3	\$6

You can deposit your fee to our bank accounts or write your check or money order to Rowshangar in American or Canadian dollar only. Checks should have been issued by either American or Canadian banks.
To pay by credit card please call : **773-656 9107**

Six month ☐ one year ☐
Name
Address
City.....
State zip..... Counry
You can either mail the form or fill it on the Rowshangar's website and e-mail it to us.

دیگری معارض اسلام محسوب می شدند. از این رو، هم دستی مجاهدین با امریکا برای بیرون راندن شوروی از افغانستان به معنی چشم پوشی آنها از اهداف خود در مورد جلوگیری از نفوذ امریکا و غرب و برقراری حکومت اسلامی نبود، بلکه علت آن بود که در مقطع مزبور، آنها نیز مانند امریکا، خود را در برابر دشمن خطرناکتر شوروی و حکومت به اصطلاح کمونیستی تره کی در افغانستان می دیدند.

همین امر نیز در مورد ایران صادق بود. در ایران نیز قبول حمایت امریکا توسط خمینی به معنی چشم پوشی وی از دشمنی با امریکا نبود. برای همین در اینجا نیز مانند افغانستان همین که با روی کار آمدن خمینی خطر مشترک یعنی خطر پیشروی انقلاب و به قدرت رسیدن کمونیست ها و هواداران شوروی بر طرف شد، دور جدید مبارزه این دو با یکدیگر، دوباره آغاز گشت.

به این ترتیب بود که بن لادن بلافاصله پس از شروع عقب نشینی شوروی از افغانستان در 1989 و حتی قبل از زمان سقوط دکتر نجیب در 1992 و به قدرت رسیدن مجاهدین، نیروی خود را متوجه مبارزه با امریکا نمود و طی يك سلسله حملات تروریستی پراکنده از 1991 به بعد سرانجام ضربه اصلی خود را در 11 سپتامبر 2001 به آن وارد آورد.

وقتی که از بن لادن در مصاحبه ای سؤال می شود که "کسانی هستند که می گویند این جهاد (جهاد مجاهدین در افغانستان- از من) به نام ایالات متحده و با پشتیبانی او انجام گرفت"، او جواب می دهد: "این تلاشی است از جانب امریکا برای تحریف چیزها. خدا را شکر که توطئه های آنها را بر علیه خودشان برگرداند. هر مسلمانی که این تبعیضات را می بیند شروع به تنفر از آمریکائی ها، جهودها، و مسیحیان می کند. این بخشی از دین و مذهب ماست...ما در افغانستان وظیفه خودمان را در دفاع از اسلام انجام می دادیم، هر چند این کار بر خلاف میل ما به منافع امریکا خدمت می کرد. این وضعیت به جنگ مسلمان ها با ر می ها شباهت داشت. ما می دانیم که در جنگ با ر می ها در نبرد "مُوتَه"، رمی ها مخالف ایرانیها بودند، ولی در این جا منافع بهم گره خورده بود. به عبارت دیگر، کشتن رمی ها که برای شما يك وظیفه دینی بود، باعث رضایت ایرانی ها می شد. به هر حال، آنها پس از تمام کردن کار با رمی ها جنگ با ایرانی ها را شروع کردند. بنا براین، تبدیل منافع به یکدیگر خارج از اراده و میل، معنی اش لزوماً عامل دیگری بودن نیست. در واقع امر، ما از همان موقع خصم آن ها بودیم. خدا را شکر که ما سخنرانی هایی در حجاز و نجد در مورد لزوم بایکوت کالاهای آمریکائی و حمله به نیروها و اقتصاد آنها کردیم. این 12 سال پیش بود." 7 ■

- 1-John F. Burns & Steve Le Vine. "How Afghanistan's stern rulers took power" ،Los Angeles Times May 13th 2001 page A3.
- 2- Bulent Aras/Gokhan Basik ،The Mystery of Turkish Hizb-al- lah ،Middle East policy ،Volume IX ،June 2002.
- 3-همانجا، 93-4- Kurdish Observer ،a Kurdish daily news ،jan 26.2000 ،
- 5-Bulent Aras/Gokhan Basik ،The Mystery of Turkish Hizb-al- lah ،Middle East olicy ،Volume IX ،June 2002.
- 6-Los Angeles Times ،May 13 ،2001 ،p. A3.
- 7-Interview with Osama Bin laden titled as "Osama Bin laden's transcript ،Base destruction" ،conducted by Jamal Ismail in an unspecified location in Afghanistan ،presented by Salah Najm ،aired June 10 ،1999p. 3. You can find it at: www.liveindia.com/ladin/interview.html.

■ ■ ■

نگه داری می شدند به دست پلیس افتاد. حزب الله، پس از دستگیری اعضا و قتل "ولی الله" رهبر آن، پس از تجدید سازمان، این بار عملیات تروریستی خود را متوجه دولت ترکیه نمود، در حالی که، پ ک ک، به دنبال دستگیری رهبر آن "اوجالان" دست از مبارزه مسلحانه کشید، ولی به مبارزه اش ادامه داد. این نشان می دهد که حزب الله نه در واقع ساخته دست دولت، بلکه به خاطر سرشت ارتجاعی اش وسیله ای بوده است که از آن بر علیه نیروهای مترقی استفاده می شده است .

در پی این حوادث، سازمان مدعی مارکسیست دیگری به نام "Revolutionary People's Liberation Front-arty"(جبهه آزادیبخش انقلابی خلق) نیز، عملیات مسلحانه بر علیه دولت ترکیه را تشدید کرد. و اما اخیرترین نمونه از این نوع همکاری ها میان اسلامیت ها و عوامل ارتجاعی دست نشانده و طرفدار غرب همین یکی دو سال گذشته در اندونزی اتفاق افتاد. در اینجا نیز، بلافاصله پس از سقوط سوهارتو دیکتاتور معروف اندونزی در سال 2001، اتحاد ضد کمونیستی جدیدی از بعضی گروه های اسلامی و ناسیونالیست های طرفدار سوهارتو به وجود آمد. این اتحادیه نیز که هدفش جلوگیری از گسترش جنبش چپ و نیروهای مردمی در نتیجه خلاء قدرت ناشی از سرنگونی دیکتاتوری بود، بلافاصله حمله و تخریب دفاتر اتحادیه های کارگری، نیروهای مترقی و آتش زدن کتابفروشی های فروشنده کتاب های مترقی و متمایل به چپ را در پیش گرفت .

طبق گزارش روزنامه لس آنجلس تایمز "تهدیدهای اتحاد اسلامی- ناسیونالیست، مبنی بر حمله و سوزاندن کتاب ها ،کتابفروشی ها را در سراسر کشور واداشت تا کتاب های چپی را از قفسه های خود بیرون بکشند... اتحاد ضد کمونیست اتحادیه جدیدی است از مسلمان های بنیادگرا، متحدین سوهارتو و ناسیونالیستهای اندونزی که با جدائی تیمور شرقی از اندونزی در سالهای 1960 مخالفت داشت... کمسیون حقوق بشر آسیا مستقر در هنگ کنگ اعلام داشت که اتحادیه مزبور که دارای حامیان قدرتمندی می باشد قصد دارد تحت عنوان مبارزه با کمونیزم سازمان های مترقی و متمایل به مکراسی را از میان بردارد .. گروه حقوق بشر اظهار داشت که اتحادیه ضد کمونیست اگر توسط عوامل نظامی و طرفداران سوهارتو سازمان داده نشده باشد حداقل از جانب آن ها حمایت می شود...سازمان هائی که توسط این اتحادیه هدف قرار گرفته اند شامل اتحادیه های کارگری مترقی، احزاب سیاسی، سازمان های غیر دولتی و جنبش های دانشجویی می باشند." 6 اتحاد گروه های اسلامی و ناسیونالیست های مورد حمایت امریکا، پس از سرکوب چپ و استقرار آرامش نسبی در اندونزی، و به دنبال آغاز درگیری امریکا با گروه های تروریست اسلامی به هم خورد. در حال حاضر گروه های اسلامی مزبور زیر حمله نظامی متحدین سابق خود، امریکا و متحدین ناسیونالیست آن قرار دارند. در فلسطین نیز، در ابتدا، وقتی که سازمان حماس شکل گرفت ، میان آن و دولت اسرائیل که می کوشید آنرا بر علیه عرفات و سازمان های چپ فلسطینی به کار برد، روابط نزدیک و دوستانه ای برقرار شد. در آن زمان نیز ، سازمان الفتح و سازمان های مارکسیستی خطر عمده برای دولت اسرائیل به شمار می رفتند. بهرحال این فرمولی بود که توسط امریکا و متحدین وی، حداقل تا قبل از 11 سپتامبر، در مبارزه با جریانات چپ و مترقی بکار می رفت. این تنها امریکا نبود که در مقطعی، برای رفع خطر و از میدان به در کردن دشمن واقعی خود، با نیروهای اسلامی، دشمنی که کمتر برای وی مخاطره آمیز بود، متحد می شد. نیرو های اسلامی نیز سازش و هم دستی شان با امریکا، نه از سر تسلیم و دست کشیدن از اهداف بلند مدتشان ، بلکه به منظور از سر راه برداشتن دشمن به زعم آنان خطرناک ترشان بود.

برای نیروهای اسلامی نیز، کمونیزم و نمونه هرچند جعلی آن شوروی، نه تنها همچنان که برای غرب، از نظر سیاسی خطرناک و تهدید آمیز بودند، بلکه و به علاوه، از آنجا که به عنوان نیروهای کفر به حساب می آمدند، به لحاظ ایدئولوژیک نیز بیش از هر نیروی

ها بود بدون آنکه کوچکترین عملی بر علیه حزب الله انجام دهد، و این در حالی بود که خودش نیز به طور وحشیانه ای در حال جنگ و سرکوب اعضای پ ک ک بود. "بولنت ارس"(Bulent Aras)، در مقاله خود به نام "راز حزب الله در ترکیه" در نشریه " Middle East olicy" در این مورد می نویسد. "از آنجا که پ ک ک يك سازمان مارکسیست می باشد، از این رو، ایجاد يك سازمان تروریست دشمن بر پایه ایدئولوژی اسلامی، همچون حزب الله، به نظر اقدامی منطقی از جانب دولت می بوده است. از 1990 تا 1995، پ ک ک پایه اجتماعی وسیعی در جنوب شرقی ترکیه به دست آورد. از این رو، در دست داشتن حزب الله در این دوره به عنوان يك وسیله کار از نظر دولت بسیار سودمند تلقی می شده است. طی این دوره، پ ک ک از نفوذ عظیمی بر مردم محلی به خصوص در "سینک" ، "ماردین"، و جاهای دیگر برخوردار بود. برای پ ک ک بسیار آسان بود اعتراضات توده ای متعددی را در شهرهای شرقی ترکیه سازمان داده و موجب تعطیلی مغازه ها شود. حزب الله بیش از 500 تن از اعضای پ ک ک و سایر سازمان های کرد منجمله روزنامه نگاران، روشنفکران و سیاست مداران را به وضوح در جهت منافع دولت به قتل رساند. این دید از روند اوضاع چیزی است که در میان خود اسلامیت ها نیز وسیعاً مورد قبول می باشد. از جمله نویسنده شناخته شده و معروف ترک "علی بولاک" ادعا کرده است که "بولت از جریان حزب الله اطلاع داشت و آنرا در خفاي کامل نگهداشته بود (Derin). Tabakalar به هرحال، با پیروزی دولت بر پ ک ک، سرانجام، سرکوب حزب الله نیز ضروری شد." 3 "امین گروسه" يك متخصص بالای گروه های ترور در ترکیه و استاد روابط بین الملل در دانشگاه "ساکارایا" نیز اظهار می دارد که "پ ک ک در سالهای 1990 در اوج قدرت خود بود. فرماندهان ارتش می دانستند که آزاد گذاردن دست حزب الله خطرناک می باشد، اما مسئله اصلی آنها پ ک ک بود. مقامات بالا در سایر کشورهای جهان نیز در شرایط مشابه چشمشان را موقتاً هم که شده به روی این نوع سازمان ها می بستند. اما حالا که پ ک ک شکست خورده است تصمیم به در هم کوبیدن حزب الله گرفته می شود." 4

به دنبال این تصمیم، در ژانویه 2000، پلیس ترکیه در يك یورش از قبل برنامه ریزی شده بر علیه حزب الله، سازمان مزبور را يك شبه در هم کوبیده و صدها تن از اعضای آنرا به قتل رسانده و دستگیر می کند. این پس از دستگیری "اوجالان" رهبر پ ک ک بود که دیگر به حزب الله نیازی نداشتند.

یکی از دلایل مشکوک بودن فعالیت های حزب الله این بود که در همه سال هایی که این حزب به کار حمله به پ ک ک و نیروهای مترقی اشتغال داشت، هرگز مورد حمله دولت ترکیه قرار نگرفت. در طول این دوره طولانی، حکومت ترکیه نیز، نه تنها دست حزب الله را برای انجام این قتل ها کاملاً باز گذارد، بلکه حتی عملیات وسیع تروریستی آنرا (هزار عمل تروریستی) از انتظار عمومی دور و در اختفای کامل نگه داشت .

از این رو، هیچ کس نمی دانست که يك چنین سازمانی اصلاً وجود دارد. به علاوه، در طول این دوره، دولت ترکیه نه تنها اقدامی علیه حزب الله انجام نداد، بلکه بی آنکه خود حزب الله متوجه شود از لحاظ تسلیحاتی نیز به آن کمک کرد. در فوریه 2000، به دنبال حملات دولت علیه حزب الله، روزنامه اکونومیست گزارش داد که فرماندار استان "باتمان" در جنوب شرقی ترکیه، معادل 8. 2 میلیون دلار اسلحه به ترکیه وارد کرده بوده است. اضافه بر این، این که این سلاحها در کجا و توسط چه کسی مورد استفاده قرار گرفته است همچنان ناروشن باقی مانده است، هر چند تصور عموم بر این است که سلاح های مزبور در اختیار حزب الله قرار گرفته اند.

5 پس از حمله پلیس به شبکه زیر زمینی حزب الله، اجساد بی شماری از قربانیان حزب الله ،که پس از شکنجه های سنگین در کف اتاقهای خانه های مخفی اعضای سازمان مزبور دفن شده بودند؛ یافت شدند. همچنین ویدئوهای فیلم برداری شده از جریان این شکنجه ها که توسط اعضای حزب الله تهیه و در خانه های مزبور

عروج جنبش های ادامه از صفحه (۱۲)

روزنامه نیویورک تایمز، گزارش روشنی از نقش امریکا در عروج طالبان به قدرت می دهد. روزنامه مزبور اعتراف می کند: "در دو ساله اول در لحظات تعیین کننده ای که طالبان در حال صعود به قدرت بود، ایالات متحده کنار ایستاده بود. و اقدام چندانی در جهت تضعیف حمایت از ملایان افغان چه از جانب پاکستان و چه از جانب متحد دیگر امریکا، عربستان سعودی، که در حمایت از طالبان و نوع محافظه کار اسلام آنها دلایل خاص خودش را داشت؛ نکرد. از همان اوایل، دیپلمات های امریکایی در استانبول دست به سفرهای منظمی برای ملاقات رهبران طالبان به قندهار می زدند. این دیپلمات ها در گزارش های خود به خبرنگاران ، اظهاراتی می کردند که حاکی از نظر آنان به جنبه های مثبت طالبان من جمله ظرفیت آن در پایان دادن به جنگ در افغانستان به عنوان پایگاه قاچاق مواد مخدر و تروریسم بین المللی بود. جنبه حتی مهم تر جنبش طالبان برای امریکا ، با آن که آن را به زبان نمی آورد، سنی بودن طالبان و در نتیجه دشمنی عمیق آن با ایران، دشمن امریکا، می باشد که در آن حکومت در دست اکثریت شیعه می باشد. به موازات این، امریکا هم چنین چشم به جنبه مثبت دیگری در طالبان به عنوان پشتیبان بالقوه خط لوله دوازده هزارمیلی داشت که کمپانی انرژی آمریکائی "Union Oil of California" (یونیکال) پیشنهاد ساختن آنرا از کوئته در پاکستان به ترکمنستان، یکی از جمهوری های شوروی سابق که برفرز بزرگترین ذخایر گاز جهان آرمیده ولی امکانات صدور آنرا در دست ندارد، در دست دارد. پروژه مزبور، که بنا به تخمین مدیریت یونیکال هزینه آن می تواند بالغ بر پنج بلیون دلار شود، قرار بود با مشارکت کمپانی نفت دلتا، يك شرکت عربستان سعودی که روابط نزدیکی با طالبان دارد ساخته شود. در میان مشاورینی که یونیکال برای سر و کله زدن با طالبان در استخدام خود در آورده است، "رابرت اوکی" (Robert Okey) سفیر سابق امریکا در پاکستان قرار دارد." 1

بهر حال در تمام این کشورها عروج اسلامی بعد از قلع و قمع کردن نیروهای چپ و مترقی بود،که اتفاق افتاد. چرا که تنها این نیروها قادر به جلب مردم و ایزوله کردن نیروهای مرتجع اسلامی بودند و نیروهای اسلامی تنها در خلع نیروهای چپ بود که قادر به قریب مردم و جلب آنان به سوی خود برای پرش به قدرت می شدند.

البته دولت های طرفدار غرب از این رو سرکوب نیروهای چپ را در الویت قرار می دادند که با آنان تضاد بیشتری داشتند. همین امر نیز در مورد نیروهای اسلامی مصداق داشت . برای آنان نیز مبارزه با چپ از اهمیت و اولویت بیشتری برخوردار بود. بهرحال این اتفاق در همه جا رخ داد. در ایران و افغانستان که می دانیم، در مصر نیز انورسادات در سال 1977 هزاران تن از زندانیان اخوان المسلمین را آزاد کرد تا علیه مارکسیست ها و ناصریست های چپ در دانشگاه ها مبارزه کنند.

همین اعضای گروه اخوان المسلمین بودند که بلافاصله پس از يك سره کردن کار دشمن مشترک، نیروی خود را متوجه خود انور سادات کرده در 1981 وی را ترور کردند .

در سودان و تونس نیز جعفر نمیری و حبیب بورقیبه برای مبارزه با نیروهای مترقی و چپ همین شگرد را بکار بستند. اما به کار بردن اسلامیت ها بر علیه چپ و نیروهای مترقی در کلاسیک ترین شکلش طی سالهای 1990 در ترکیه اتفاق افتاد، و این زمانی بود که مشغله اصلی دولت ترکیه حزب کارگران کردستان ترکیه (پ ک ک)، گروه مدعی مارکسیستی بود که برای جدایی و استقلال کردستان، از ترکیه می جنگید. حزب الله ترکیه، سازمان تروریستی، اسلامی، کرد و رقیب پ ک ک، در طی ده سال موجودیت فعالیت اش از 1990 تا 2000 ، بیش از 500 تن از اعضا، و هواداران پ ک ک را به اتهام کمونیست بودن ، بی خدائی و تبانی کنندگان با ارامنه ترکیه ترور نموده و به قتل رساند.2 در طول تمامی این سال ها دولت ترکیه شاهد این قتل

روشنگر متعلق به شماست.

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار آن پاری رسانید.

خیام و آن دروغ دلاویز! (قسمت ششم) آیا خدائی هست یا نیست؟



نویسنده: هوشنگ معین زاده

- برای اثبات بودن و یا نبودن خدا سالیان درازی بین انسان ها بحث و گفتگو بوده و بی تردید این کشمکش ها همچنان ادامه خواهد داشت. زیرا معتقدان به وجود خدا با همان شیوه هائی وجود او را ثابت می کنند که مخالفین برای انکار او به همان شیوه ها متوسل می شوند و چون هر دو دسته جز تکرار استدلال های بی بنیاد، منطقی ندارند، از این رو، هر دو گروه در اثبات نظریه خود فرو مانده اند. بنابراین، من هم اگر بخواهم با حرف وجود خدا را ثابت کنم، همانطور هم می توانم با حرف اثبات کنم که خدائی وجود ندارد. این مطلب را به این دلیل گفتم که دوست ندارم فکر کنید من در این مورد دانشی برتر از دیگران دارم. در حالیکه به عقیده من، در مورد خدا، نکته دیگری وجود دارد که بیشتر از موضوع بودن یا نبودن او اهمیت دارد:

به نظر من، پی بردن به بود و نبود خدا، نه فایده ای به حال انسان و نه ربطی به سرنوشت او دارد. خدا چه باشد و چه نباشد، در روند عالم هستی کلاً و سرنوشت آدم جزناً، هیچ نوع تأثیری ندارد. اگر این واقعیت را درک کنیم و بپذیریم، آنوقت دیگر همه جنگ و جدال های بیهوده برای اثبات بودن یا نبودن خدا از بین خواهد رفت و بشر به جای سرگردانی در وادی حیرت به دنبال واقعیت ها می رود و مشکلات بسیاری برایش آسان می شود. برای درک بهتر قضیه، بیانید، مسأله را این طور حلای کنیم :

بشر چرا به جستجوی خدا افتاده است؟ برای چه می خواهد بداند خدا هست یا نیست؟ و آیا با آگاهی به وجود خدا، به کدام یک از خواسته هایش می رسد؟ کدام یک از مشکلات زندگی اش برطرف می شود؟ . . . با این پرسش ها، چند مسأله برایمان روشن می شود:

بشر می خواهد بداند «خدا»، وجود دارد؟ و چون به وجودش پی برد، می خواهد بداند این خدا برای چه انسان را مثل سایر موجودات آفریده است؟ چه تکلیف و وظیفه ای بر عهده اش گذاشته است؟ و در مقابل، خدا چه نقشی در زندگی او بازی می کند؟ تمام تلاش بشر صرفاً برای دریافت جواب این پرسش ها است. پرسش هائی که تو نیز به دنبال دانستن پاسخ آنها هستی. اما در این مورد، من جوینده حقیقت، برعکس دیگران، می گویم:به جای اینکه به دنبال خدا بگردیم و بودنش را ثابت بکنیم تا پاسخ گوی پرسش های ما باشد، بیائید خودمان این جواب ها را پیدا کنیم که این

کار سهل تر و سریع تر است و بهتر به نتیجه می رسد، ضمن اینکه قابل قبول عقل هم هست. اگر چنین کنیم، آن وقت دیگر نیازی به جستجو کردن خدا نخواهیم داشت و بودن و نبودنش برایمان یکسان خواهد بود. چون وقتی ما خود قادر به پاسخ دادن به سئوالات خود هستیم، دیگر احتیاجی به خدا نیست.

بالین استدلال، اکنون بی آنکه کاری به بود و نبود خدا داشته باشیم و پاسخی به سؤال «آیا خدائی هست یا نیست؟» بدهیم، به نتیجه ای که از بودن یا نبودن خدا حاصل می شود، باز گردیم که منظور نظر ما است. درآغاز باید بگویم پاسخ به این پرسش ها که خدا چرا انسان و سایر موجودات را خلق کرده و از آنها چه می خواهد؟ اگر چه بسیار مشکل است، ولی در عین حال نیز بسیار ساده است. برای اینکه امروزه ثابت شده که برای پی بردن به حقیقت هر چیز بهترین وسیله، محاسبه و تجربه یعنی«مشاهده و آزمایش» است. محاسبه و تجربه ساده ترین و مطمئن ترین راه شناخت هر مجهولی است. با محاسبه و تجربه است که ما خیلی از مشکلات زندگی خود را حل کرده ایم و به خیلی از اسرار هستی پی برده ایم. به وسیله محاسبه و تجربه بود که ما دریافتیم، با طلوع خورشید، روز آغاز می شود و با غروب آن، شب فرا می رسد. دانستن این مطلب، شاید امروزه بی اهمیت جلوه کند، ولی بشر برای پی بردن به این حقیقت ساده روزگاران درازی، مراتب

ها کشید و رنج ها برد تا اینکه به کمک دانشمندان دریافت که حرکت زمین به دور آفتاب، به ظاهر به صورت آمدن و رفتن خورشید، امری طبیعی است و روز و شب اثرات آن می باشد. در این زمینه ها ما صدها مثال ساده و پیچیده می توانیم ارائه کنیم و به آنها بیاندیشیم مانند: داستان خواب و بیداری درختان، برگ و گل و میوه دادنشان، جفت گیری حیوانات، تکرار ظهور قمر با هلال های مختلف،

آمدن برف و باران، کودکی و جوانی و پیری و مرگ در انسان و حیوان و حتی نباتات که همه این موارد با محاسبه و تجربه روشن شده است. لازم است یادآور شوم که این دانستنی ها را نه خدا به انسان داده و نه پیغمبران و تا آنجائی که مربوط به آن هاست، می دانیم که اکثر اطلاعاتی که از طریق پیغمبران به ما رسیده نا درست بوده است.

با توجه به چنین تجربیاتی است که انسان به راحتی می تواند به حقیقت هستی و یا به قسمتی از آن که مربوط به حیات و هستی او و سایر موجودات است، پی ببرد و خود به جای خدا پاسخ پرسش هایش را بدهد، زیرا محاسبه و تجربه در روند عالم هستی، به ما می گویند:

- اولاً، انسان هم مثل سایر موجودات، متولد می شود، زندگی می کند و می میرد. ضمن اینکه او هم مانند هر موجودی، از خود، موجودات دیگری باقی می گذارد تا هستی پایدار بماند. این یک نمونه از محاسبه

و تجربه است که اگر تجربه های دیگری را هم در نظر بگیریم به این نتیجه خواهیم رسید که در هیچ یک از این رخدادها، از زاده شدن سایر موجودات در نظر گرفته باشد. یا در خلقت همه موجودات حکمتی بوده یا اینکه در خلقت هیچ یک از آنان حکمتی نبوده است. اینکه بین میلیون ها موجود عالم، تنها برای انسان رسالتی منظور شده باشد، حرفی است بی پایه. اگر این واقعیت را قبول کنیم، آن وقت جواب سئوالی را که از خدا می خواستیم بگیریم، پیدا می کنیم و آن اینکه:

«ما هم مثل همه موجودات به وجود آمده ایم». می آئیم، می مانیم و می رویم، بی آنکه در این مسیر نه خدا به ما کاری داشته باشد و نه ما به خدا:

یک قطره آب بود با دریا شد یک ذره خاک با زمین یکتا شد

آمد شدن تو اندر این عالم چیست؟ آمد مگسی پدید و نا پیدا شد.

خیام که حاج رجب راسخت شیفته سخنان خود می دید، پرسید :

- آیا توانستم ساده و روشن پاسخ سئوالت را بدهم؟ و بعد بی آنکه منتظر جواب او باشد، چنین ادامه داد: اثبات وجود خدا ضرورتی ندارد. اگر منظور تو از اثبات وجود خدا، برای پاسخ گوئی است، کاری بیهوده است. برای این کار(گرفتن پاسخ) تو نیازی به اثبات وجود این بابا(خدا) نداری، من هم قادرم پاسخ پرسش های ترا بدهم. مگر آنکه شخص پاسخگو برای تو اهمیت داشته باشد نه خود پاسخ، و اینکه پاسخ را از چه کسی بشنوی! از من، خودت و یا از خدا.

خدا چگونه است؟

- این پرسش تو دنباله سئوال «آیا خدائی هست یا نیست؟» می آید و چون من از بودن یا نبودن خدا صحبت نکرده ام، باید به این سئوال هم پاسخ ندهم، ولی از آنجا که من بنا به بینش خود و دانش زمانم، معتقدم که جهان هستی را خالقش است، به پاسخ این پرسش نیز می پردازم.

نخست باید بگویم که من نمی دانم منظور تو کدام خدا است؟ آیا می خواهی خدائی را که محمد معرفی کرده است بشناسی و به ماهیت واقعی او پی ببری؟ یا قصدت خدای دیگری است؟ حتماً می دانی که غیر از خدای محمد(الله)خدایان دیگری هم هستند که با خدای او فرق دارند. این خدایان، غیر از صفات کلی(یکتا بودن، خالق بودن، عالم بودن، قادر بودن و . . .) در بقیه مسائل با هم چندان شبیه نیستند و لذا، نمی توان گفت که همه خدایان یکی اند. چنانکه می بینیم پیروان این خدایان هم مدام با یکدیگر در جنگ و جدال اند و پیامبرانسان نیز دائماً آئین یکدیگر را نسخ و نفی و انکار می کردند.

در هر حال، به نظر من، منظور تو نباید خدای محمد باشد، چون چگونگی خدای او مشخص است. او همان خدائی است که محمد در قرآن اش وصف کرده و ویژگی هایش را بیان نموده است. یقیناً خدائی را که می خواهی بشناسی، خدای عیسی و موسی و



سایر پیغمبران هم نیستند. زیرا مشخصات آنها نیز در کتاب و آئین شان توصیف شده است. من فکر می کنم که تو می خواهی خدای حقیقی و به عبارت دیگر خدای عللانی را بشناسی و از من چگونگی آن خدا را جویا شده ای، اینطور نیست، دوست من؟

حاج رجب، سخن خیام را تأیید کرد. و خیام چنین ادامه داد:باید بدانی که خدایان گوناگونی که در طول تاریخ به خدائی رسیده اند، خودشان هیچوقت نه به زبان، نه به قلم و نه به ترتیب دیگری ادعای خدائی نکرده اند. در حقیقت، خود آنها هیچ وقت در صحنه حضور نداشتند و کاره ای نبوده اند. همیشه کسی برای خدا کردن آنها به راه می افتاد و با سخنانی که از طرف او مطرح می کرد، به عنوان «نماینده» یا «رسول»، شرايطی به وجود می آورد تا «بابا» به خدائی برسد و صدالبته، طرف هم «پیغمبر» او بشود. اگر دقیقتر به این ماجراها نگاه کنیم، روشن می شود که موجودیت خدا و رسالت نمایندگان اش همیشه «وسيله» ای بوده برای کسانیکه می خواستند با نام «خدا» کاری انجام دهند و به «هدف»ی برسند

خدا پرستی از دوران محمد و عیسی و موسی فراتر می رود. چون این فلسفه هزاران سال قبل از آنان متداول بوده است. اینکه ادیان سامی اصرار دارند مذاهب قبل از خود را «مُشرك» یا «خدا ناگرا» معرفی کنند، درست نیست. خدا پرستی و اعتقاد به خدایان از همان دوران هائی که بشر به اندیشیدن افتاد، به صورتهای گوناگون در زندگی او پیدا شدند. حتی آن هائی که به قول سامیان بت پرست بودند، یا گاو و سایرحیوانات را ستایش می کردند به خدا یا خدایان عقیده داشتند.

بت پرستان، بت ها را واسطه خود و خدایشان می دانستند. آن هائی که می گویند؛فرقه ای در هند، گاو را می پرستند، راست نیست. آنها گاو را به دلایلی مقدس می شمارند، ولی خدا نمی دانند. این جماعت گاو را واسطه خود و خدایشان می دانند و بنا به قول آنها؛فرقی نمی کند، واسطه بین انسان و خدا، کی و چی باشد. مگر نه اینکه مسلمانان «حجراًلا سود» را مقدس می شمارند و به دور «کعبه» که خانه خدا می انگارند، طواف می کنند؟ پس چه اشکالی دارد که گروهی هم به جای «سنگ سیاه»، بتی یا گاوی را مقدس بشمارند. اگر بت و گاو آنها، بی خاصیت هستند و معجزه نمی کنند، مگر «حجر الاسود»مسلمانان با خاصیت است و معجزه می کند؟ یا دیوار «ندبه» یهود و محل «صعود» مسیح و مجسمه های «بودا» و غیره.

اکنون، به مطلب تو باز می گردم که اگر خدائی هست، این خدا چگونه است؟ برای اینکه گمراهت نکرده باشم و تصور نکنی که آنچه می گویم به قول معروف «وحی مُنزل» است، تأکید می کنم. من نه خدا را دیده ام، نه به من وحی رسیده و نه خبری موثق از شخص یا از فرشته ای دریافت کرده ام. من هم مانند دیگران شناختی از خدا دارم که نمی دانم چقدر آن درست است و چه مقدار آن نا درست. من اگر حرفی در مورد خدا می زنم، ناشی از درک و فهم و شناخت من بنا به دانش عصرم از خداست. دیگران هم که در مورد خدا حرف زده اند، مثل من بوده اند. آنها هم - فقط - شناخت خود را از خدا مطرح کرده اند و بس.

فوجي (Fauji Foundation) نام دارد که در سال ۱۸۸۹ به عنوان مؤسسه اي خيريّه براي کمک به بازنشستگان ارتش تأسيس شد. از آن تاريخ تا کنون، اين مؤسسه تبديل به یک شرکت تجاري غول آسا شده که بر سهام عمده کارخانه هاي قندو شکر، انرژی، کود شيميايي، غلات، سيمان، و صنايع ديگر کنترل دارد. مجموع دارايي اين بنياد نظامي بالغ بر ۹ ميليارد و هشتصد هزار روپي است.“صندوق رفاه ارتش (The Army Welfare Trust) که در سال ۱۹۷۷ توسط

پنبه و صنايع بافندگي با ارزش افزوده ناچيز متکي است. منابع آبياري و کشت ناکافي است و فرسودگي زمين و شوري آب بالا است. روابط اجتماعي روستا نيز اين اقتصاد را آسيب پذيرتر کرده است. جبران سطح پايين بارآوري در کشاورزي تنها با اصلاحات ارضي جدي امکانپذير مي شود، اما ائتلاف نظاميان و خانهاي محلي، اين اصلاحات را غيرممکن کرده است.“ طارق علي درباره نقش نظاميان در اقتصاد پاکستان مي نويسد، «عدم نظارت و بازرسي مالي باعث مي شود که دخل و خرج و ضررهاي صنايع تحت کنترل ارتش از نظرها پنهان بماند. قديمي ترين صنعت زير نظر نظاميان، بنياد

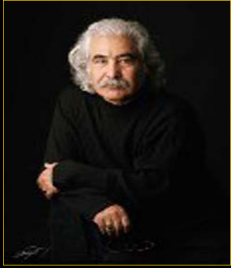
اين کشور، زير خط فقر زندگي مي کنند که ۱۵ ميليون نفرشان از هنگام زمامداري پرويز مشرف به اين جمع اضافه گشته است. ايالت پنجاب که ۶۰ درصد جمعيت را دارد از لحاظ سياسي و اقتصادي برتر است زيرا مقامات بالاي ارتش و بوروکراسي را پنجابي ها تشکيل مي دهند. ايالت سند با ۲۳ درصد و ايالت بلوچستان با ۵ درصد جمعيت از لحاظ آب، برق، و بودجه همواره در مضيقه به سر مي برند. مناطق مرزي شمال پاکستان نيز از راه اقتصاد قاچاق هروين روزگار مي گذراند. مشکل اقتصاد پاکستان، مشکلي ساختاري است. پايه توليدي اقتصاد ضعيف است و تنها بر کشت

اسلام و نظامی گری ادامه از صفحه (۸)

اقتصادي دستورات اين سازمان را[براي صرفه جويي و حذف خدمات اجتماعي] به تامامي اجرا نکرده اند. اما رژيم پرويز مشرف از سال ۱۹۹۹ با پيروي کامل از دستورالعمل هاي آي ام اف، ستايش اين سازمان را برانگيخت. اين کار با تحميل سختي ها بر مردم صورت گرفت. فقر و فلاکت در زاغه نشين هاي شهري و در روستاها، که هنوز ۶۷ درصد جمعيت را در خود دارند، بدتر از هميشه شده است.۵۶ ميليون پاکستاني، يعني حدود ۴۰ درصد از جمعيت

فراخوان ایرج جنتی

عطائی در حمایت اردانشجویان دربند



«شباب کردم که با یارنم، با هم کارنم با هم ترانگنم سخن بگویم و حمایتشون رو جلب بکنم به سمت و سوی فریادهای به خون کشیده شده ی دانشجویان دانشگاه های زادگاهمون. اون چه که در دانشگاه های ما اتفاق افتاده، خونالوده کردن نگاه زادگاه ما به آینده است. دانشگاه که قرار بود آغوش امنی باشه برای جهان سازان آینده، تبدیل شده به چهارراه هجوم نیروهای امنیتی رژیم اسلامی. دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب رو دستگیر کردن و در زندان ها زیر شدیدترین شکنجه ها اون ها رو وادار به خودکشی، به خودستیزی، خودگریزی و از خود بیگانگی کردن. من از کسانی که در خارج از ایران بی هراس دستگیری و شکنجه می تونن بازتاب پرخاش دانشجویان ما باشن می تونن بخوان از نیروهای مترقی، از ارگان ها، از منابع قانونی و حقوقی که برای آزادی دانشجویان دستگیر شده تلاش بکنند. نیروهاشون رو یکی بکنند و اگر نیروهایی هستنند که برای این کار سازماندهی شدنن به اون ها ببیوندن. از اون ها که در داخل ایران هستنند این انتظار هست که از خانواده این دانشجویان زندانی پشتیبانی بکنند و از هر وسیله ای برای آزاد شدن اون ها استفاده کنند.

برای به هم پیوستن کمک ها،
اعتراضات و حمایت با آدرس اینترنتی زیر تماس بگیرید:
Irandaaneshjoo@yahoo.com

پیروز و پاینده باشید
۱۹ دسامبر ۲۰۰۷



پیام کوتاه ابی:

« ایرج جان

مثل همیشه مرا در کنار خود بدان.

حمایت از دانشجویان دستگیر شده را من هم

به همه توصیه می کنم. در شرایط سرنوشت ساز؛ در همه ی دنیا و در

همه زمان ها هنرمندان واقعی از مبارزات آزادی خواهانه جدا نبوده اند.

با آرزوی پیروزی و آزادی »

ابی

پیام کوتاه داریوش:

« ای همترانه، ای یار، ایرج نازنین!

من با کمال میل و اشتیاق؛ می خواهم که نام مرا هم ذیل فراخوانت برای حمایت از دانشجویان زندانی قید کنی. همانطور که گفتی دانشجویان صدای آینده سرزمین ما هستند و نباید خاموش شوند! »

داریوش

پیام کوتاه فریدون فرهی:

جنبش دانشجویان، نشانه روشنی از خشم و اعتراض دامنه دار تاریخی مردم ایران، به چنین رژیم های دیکتاتوری، آنهم از نوع مذهبی است. انسان امروز در ایران و جهان، چنین رفتارهای وحشیانه قرون وسطانی را برنمی تابد.

آزادی با خود انسان متولد می شود.

هیچ قدرتی و هیچ قانونی نمی تواند این موهبت طبیعی را پایمال کند. دانشجویان و تمام زندانیان سیاسی باید آزاد شوند.

حق چنین تجاویز را هرگز نداشته اند.

جهانیان را فریاد می کنم تا بدانند در میهن من به انسان چه می گذرد!

و از همینجا به تمام هنرمندان و عاشقان آزادی اعلام و دعوت می کنم که به این فراخوان پاسخ دهند و صدای دانشجویان عزیز را هر چه رساتر در جهان طنین اندازند.

به دانشجویان و به خانواده های شریف آنان درود می فرستم و به خاطر مبارزه در راه آزادی ، برابری و سوسیالیسم با آنان همصدا هستم.

فریدون فرهی

خدائی که ادیان حرف اش را می زنند، نمی تواند باشد. خواهی پرسید: پس «چگونه است آن خدا؟» می گویم: آنچنان است که هیچ انسانی قادر نبوده و نیست و نخواهد بود که تصور یا تصویر دقیقی از او داشته باشد. او نه نیازی دارد که خود را به ما بنمایاند و نه احتیاجی می بیند که از بزرگی و توانائی خود برای ما قصه بگوید. چرا که خوب می داند، بینایان نیازی به توضیح او ندارند، نظم عالم شکوهمندش نشاندهنده بزرگی و توانائی اوست و آنهایی هم که نمی بینند و از نشانه های بزرگی و قدرتش غافلند، نیازی به شناخت او ندارند.

آیا این هستی دهنده در بازی هستی نیازی دارد که ما او را ستایش کنیم و سپاس بگوئیم و به درگاهش به سجده بیافتیم و شب و روز به عبادتش بنشینیم؟ زهی خیال باطل!

پس، چگونه است این خدا؟ خدائی که حتی ممکن است نداند یا احتیاجی به دانستنش نداشته باشد که ما انسان ها در کدامین کره از کرات او زندگی می کنیم، چه رسد به اینکه فکر کند، ما برای چهار روز زندگی کردن، شب و روز بایستی بدرگاهش به نیاز بنشینیم و سپاسش گوئیم و عبادت اش کنیم و . . .

اگر باورمان اینست که خدا ما را به هستی آورده است. باید قبول کنیم که نیازمندی های ما را هم برامیان فراهم کرده تا از او بی نیاز باشیم. بیائیم، بمانیم و برویم و در این سه مرحله، او را به ما و ما را به او کاری نباشد.

اگر باورمان اینست که خدا ما را خلق نکرده، بلکه به تصادف یا به خاطر مناسب بودن شرایط، خود به خود بوجود آمده ایم تا در مجموعه هستی، ما نیز فقط به عنوان «عضوی» از اعضاءهستی باشیم، باز هم خدا را به ما و ما را به او نیازی نیست.

پس خدائی که خالق عالم هستی است و هیچ کس به خدایش راه نبرده، نمی تواند خدائی باشد که با رشوه بهشت اش و تهدید دوزخ اش «آدمی» را به پرستش و ستایش خود فرا خوانده باشد.

او چگونه خدائی است؟ او آن خدائی نیست که بر پیغمبران از جمله موسی و عیسی و مانی و محمد ظاهر شده و غیر از آنی است که تا کنون در همه ادیان توصیف گردیده است.

او خدائی است که به من و تو و به هر انسان دیگر و سایر مخلوقات اش کاری ندارد و می گوید :

- «حیات یافته اید! مبارک تان باد! زندگی کنید! خوب هم زندگی کنید! و اگر هنری دارید، بکشید تا برای خود و دیگران مفید باشید و برای همدیگر آسایش به ارمغان آورید! اما زندگی را به خود و دیگران تلخ نکنید! یادتان باشد؛وقتی رفتید، رفتید، دیگر برگشتی در کار نیست! »

ای آنکه نتیجه چهار و هفت
و ز هفت و چهار دایم اندر تفتی

«می» خور که هزار بار بیشتر گفتم
باز آمدنت نیست، چو رفتی رفتی

خیام خسته، کاخ های پر حشمت بهشت را فرو نهاد و زیر سایه درختی دراز کشید و با زمزمه ملایم جویبار ها به خواب خوشی فرو رفت.تا مُردن، تنها کسی که دخالتی ندارد، پروردگار عالم است.

ادامه دارد.....

■ ■ ■

خیام و آن دروغ دلاویز ادامه از صفحه (۱۴)

بنابراین، باور من این است که خالق عالم، به هر نامی که او را بشناسیم، کاری به زندگی هیچیک از مخلوقات خود ندارد. برای فهمیدن این موضوع کافی است به زندگی خودمان نگاه کنیم و ببینیم آیا اثری از دخالت خدا در سرنوشت ما به چشم می خورد؟ من که بیش از هفتاد سال زندگی کردم، هیچ نشانه ای نیافتم که در زندگی من غیر از خودم یا محیط و خویشان و مردمان زمانم و تاریخ گذشته مان موجودی دیگر دخل و تصرفی کرده باشد. . .

اگر بخواهیم مسأله را در حد کلی بررسی نمائیم، لازم می آید که اوضاع و احوال هر موجودی را بنا به شرایط و وضعیتهای تجزیه و تحلیل کنیم. به عنوان نمونه :

مورچه ای زیر پای من له می شود. مگر این موجود به قول معروف یکی از مخلوقات خدا نیست؟ قاعدتاً نمی باید بدون حکمتی خلق شده باشد و نباید هم بدون حکمتی زیر پای من بمیرد. اگر خداوند عالم او را خلق کرده و در زیر پای من جانش را گرفته، آیا حکمتی داشته است؟! ؟ در حالیکه اگر من آدم رحیمی بودم و به حیات آن مورچه توجه می کردم و پا برچته نحیفش نمی گذاشتم، او نمی مُرد. بی توجهی من و مُردن آن مورچه ربطی به خدا و مشیت او ندارد. خدا با همه بزرگی و قدرتش آنقدر بیکار نیست که موجود ضعیفی مثل مورچه را خلق کند و سپس هستی او را با حکمت یا بی حکمت، زیر پای چون منی ظالمانه به پایان برساند. او از این عمل چه فایده ای می برد؟

مثال را اگر چه از مورچه آوردم، ولی داستان این موجود زحمتکش شامل حال همه موجودات می شود. همانطوری که او در اثر فشار پای من می میرد، منم به شکلی دیگر زندگیم راز دست می دهم و درست وضع مشابه او را پیدا می کنم که اصلاً به

خواست و اراده خدا مربوط نمی شود.

چنگیز خانی، صدها هزار انسان با گناه و بیگناه را از دم تیغ شمشیرش می گذراند و می کشد. سرنوشت آن مقتولین چه ربطی به خدا دارد؟ اگر چنگیز خان و لشکریان او مردم شهرهای بسیاری را در ایران قتل عام کردند، به خوی و خصلت وحشیگریشان مربوط بود، نه به خواست خدا و مشیت الهی او. خداوند عالم نیازی به این نوع خونریزی های وحشیانه ندارد. پروردگار عالم کاری به اینکه زندگی مخلوقات اش به چه نحوی می گذرد، ندارد.

او وقتیکه جهان را خلق کرد و برای آن موجوداتی را در نظر گرفت یا موجوداتی با خواست و یا بدون خواست او(به تصادف) پا به عرصه وجود گذاشتند، آنها را آزاد گذاشته تا به صورت طبیعی زندگی کنند، بیایند، بمانند و بروند و بعد هیچ. . . .

با این آگاهی ها، اکنون می توانیم بگوئیم: خدائی که عالم و آدم و بقیه موجودات، مخلوق او تلقی می شوند، ضمن بزرگی و توانائی و دانائی، مثل خود عالم بینهایت است و لایتنهائی پس در تصور ما نمی گنجد. آنانی که خدا را به صورت رایج و معمول برای ما توصیف کرده اند، گناهی نداشتند. شناخت آنان در حد قدرت تخیلات و تفکراتشان بوده است.خدا، با همه شگفتی های عالم خلقت اش، آن

علامتدندان به خرید آثار هوشنگ معین زاده

«خیام و آن دروغ دلاویز»-«کمدی خدایان»-«آنسوی سراب»- «آیا خدا مرده است؟»

«بشارت خدا به زادگاهش باز میگردد»

می توانند آنها را از آدرس زیر مستقیماً از خود نویسنده درخواست کنند. بهای هر یک از کتابها با هزینه پستی 30 دلار امریکایی و مجموع پنج جلد آنها 150 دلار است.

Houshang Moinzadeh

B. p. 31

92403 Courbevoie Cedex – France

Moinzadeh@gmail.com

www.moinzadeh.com

اسلام و نظامی گری ادامه از صفحه (۱۲)

دیکتاتوری ژنرال ضیاءالحق تأسیس شد، بر خرید و فروش زمین و مستعلات کنترل دارد و علاوه بر آن کارخانه های برنج، مزارع پرورش اسب، صنایع دارویی، آژانس های مسافرتی، مراکز رشد ماهی، شش طرح مسکن سازی، کمپانی های بیمه، یک تشکیلات هوانوردی، و بانک تجارت عسکری را هم در تصاحب دارد. . . ارزش دارایی صندوق رفاه ارتش به ۱۷ میلیارد روپی می رسد. فرماندهان نیروی هوایی و دریایی نیز هریک دارای یک بنیاد هستند: بنیاد شاهین و بنیاد بحریه. «(منبع: طارق علي، پاکستان سپاهی گرا، نیولفت ریویو ۱۹، ژانویه و فوریه ۲۰۰۳) تا پیش از رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، بدهی خارجی پاکستان به ۲۷ میلیارد دلار رسیده بود. اما با اعلام سیاست کابینه جورج بوش برای «جنگ با ترور»، آی ام اف بدهی ها را تخفیف داد و جریان واریز دلارهای مبارزه با ترور از خزانه آمریکا به صندوق نظامیان پاکستان آغاز شد. از آن زمان تا امروز، مجموع کمک های مالی آمریکا به پاکستان بیش از ده میلیارد دلار بوده است. **تکرار تاریخ** بازگشت بی نظیر بوتو از تبعید برای آنکه یک بار دیگر زمام امور کشورش را به دست بگیرد، از بسیاری جهات بی شباهت به آغاز زمامداری پدرش ذولفقار علي بوتو نبود. ذولفقار علي بوتو، رهبر حزب مردم پاکستان (پی پی پی) در ماه دسامبر سال ۱۹۷۱ در شرایطی بحرانی قدرت را در دست گرفت. شرایط بحرانی، ناشی از شکست نظامیان در جنگ داخلی، تجزیه پاکستان و جدانشدن «بنگلادش» بود. پیش از این تاریخ، حکومت اسلامی و نظامی - بوروکراتیک پاکستان زیر رهبری ژنرال ایوب خان و بعد ژنرال یحیای خان، منافع ژئوپولیتیک و اشنگتن را در منطقه، در برابر خطر هند و اتحاد شوروی، حفاظت می کرد. (دیکتاتوری نظامی پاکستان در ماه مارس ۱۹۵۶ - نه سال پس از جدایی از هند - رسماً «جمهوری اسلامی» نام گرفته بود.) با جدانشدن بنگلادش، رهبری ژنرال ها با بحران مشروعیت و بی ثباتی داخلی روبرو شده بود. ایالات متحده و ژنرال ها به فکر چاره افتادند. پس از یک ملاقات رسمی میان ذولفقار علي بوتو و ریچارد نیکسون، بوتو رهبری پاکستان را به دست گرفت. او بعضی از ژنرال های بدنام را کنار گذاشت یا به مقامهای دیپلماتیک برگمارد، اما ساختار و ترکیب اصلی ارتش را دست نخورده باقی گذاشت. تا زمانی که ساختار و ترکیب ارتش پاکستان ثابت می ماند، احتمال اینکه سیاست این کشور غیر نظامی، سکولار، و دموکراتیک شود، بسیار کم بود. سیاست های ذولفقار علي بوتو، همانند بسیاری از سیاستمداران جهان سومی، میان پوپولیسم و الیتسم (خلق گرایی و نخبه گرایی) نوسان می کرد. (نمونه دیگر این نوسان را در سیاست محمد مصدق در قبال نهاد دربار و کشور آمریکا شاهد بودیم.) خلق گرایی و نخبه گرایی هیچیک، نهادهای دموکراتیک. پایدار به وجود نمی آورد. برعکس، نقش شخصیت ها، نقش رهبران منفرد و «محبوب»، سیاست های «خانوادگی» و «مروثی»، و نقش بندوبست های سیاسی «از بالا» و «پشت پرده» را افزایش می دهد. بی اعتمادی به توان و شعور دموکراتیک مردم، به ویژه در ساختارهای فئودالی و در شرایط بی سواد و عقب ماندگی اکثر توده ها که خود را رعیت می پندارند و آلت دست ملاها و خانهای محلی می شوند، این نوع سیاست را تشدید می کند. آنچه دموکراسی را تقویت می کند عبارت است از اتحادیه های کارگری و انجمن های صنفی مستقل، رسانه های آزاد، و شاید مهمتر از هر چیز، نظام قضایی و دادگاههای مستقل که قادر باشند دولتیان را نیز مورد پیگرد قانونی قرار دهند. در سال ۱۹۷۷، ذولفقار علي بوتو، پس از شش سال وعده های عمل نشده، با از دست دادن محبوبیت توده گیر خود، خیال داشت با نقب در انتخابات، در قدرت باقی بماند. وقتی در این کار موفق نشد و اعتراض مردم بالا گرفت، در آوریل آن

سال در شهرهای لاهور، کراچی، و حیدرآباد حکومت نظامی اعلام کرد. ژنرال ضیا الحق از این فرصت استفاده کرد و بوتو را از قدرت پایین کشید و دو سال بعد او را اعدام کرد. در جمهوری اسلامی - آمریکایی ژنرال ضیا، قرار بر آن شد که همه احکام شریعت به اجرا گذاشته شود: شلاق زدن در معابر عمومی، قطع دست سارقان، سنگسار زناکاران، قتل محاربان (مخالفان سیاسی) و شکنجه زنان در زندان (طارق علي، آیا پاکستان دوام می آورد؟ به زبان انگلیسی، ۱۹۸۳، ورسو، ص ۱۳۸). حزب «جماعت اسلامی» - حزبی پرطرفدار و فاشیستی - به رهبری مولانا مودودی که همیشه با وهابیان عربستان سعودی نزدیک بوده - از ژنرال ضیا حمایت کرد

اسلام نظامی گرا ژنرال ضیا دوره تعلیمات نظامی اش را در دانشکده نظامی ایالت کانزاس آمریکا گذرانده بود. او همراه با ارتش ملک حسین در اردن، به هنگام جنگ خونین «سپتامبر سیاه» ، در کشتار فلسطینیان سهم عمده ای داشت. ژنرال ضیا در پاییز سال ۱۹۷۷، دو سال قبل از انقلاب ایران، به تهران سفر کرد و در مصاحبه ای با «کیهان اینترنشنال» گفت، «بنیاد پاکستان اسلام است و نه هیچ چیز دیگری. من می توانستم در هند بمانم اما نماندم چون مسلمان بودم. ما هرچه داشتیم در پنجاب شرقی جا گذاشتیم و با فقر کامل به پاکستان رسیدیم، اما امید و ایمان دینی، ما را غنی می کرد. . . . هفت نسل از خانواده من آنجا تولد یافت و بزرگ شد. به هنگام تجزیه [هند و پاکستان] ما پولی در بساط نداشتیم؛ خانواده ما یک خانواده معمولی بود. با این حال، هرچه داشتیم فدا کردیم و به پاکستان آمدم. با چنین تاریخچه ای، که فقط سی سال از آن گذشته، چطور انتظار دارید من فراموش کنم که چه چیزی بنیاد جمهوری اسلامی [پاکستان] است؟ بنیاد اسلام است و اسلام خواهد ماند.» (کیهان اینترنشنال، تهران، ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۷، به نقل از کتاب طارق علي، همان، ص ۴۰) (در دوران حکومت ضیا، سازمانهای امنیتی ارتش پاکستان با کمک سازمانهای امنیتی ایالات متحده، شروع به سازمان دادن و مسلح کردن گروههای مجاهد برای مبارزه با حکومت کافر افغانستان و حامیان کمونیست آن (ارتش سرخ) کردند. بسیاری از گروهها و احزاب جهادی امروز، ادامه دهندگان همان سازمانها هستند. گروههای جهادی و سازمانهای امنیتی آمریکا، با وجود اختلافات عقیدتی، برای رسیدن به مقاصد خود از یکدیگر به نحو احسن استفاده می کنند. آمریکا برای حفظ منافع ژئوپولیتیک و جلوگیری از نفوذ نیروهای چپگرا؛ و جهادیان برای سرکوب جنبش های سکولار، دموکراتیک، و چپگرا و برای برقرار حکومت اسلامی . ارتش پاکستان نیم میلیون نفر را در خدمت خود دارد. گفته می شود ۲۵ تا ۳۰ درصد آنها اسلامگرا هستند (طارق علي، «شصت سالگی پاکستان»، لاندان ریویو آو بوکز، ۴ اکتبر ۲۰۰۷) و خود را متحد جهادیان به شمار می آورد. اکنون اگر به تصویر منطقه از بالا نگاه کنیم، خواهیم دید که سه نوع اسلام و سه نوع نظامی گرایی - یا سه نوع اسلام نظامی گرا - منطقه را زیر قدرت خود کشیده اند: یکی اسلام وهابی خاندان آل سعود در عربستان که خود را کلید دار «خانه خدا» هم می داند؛ دیگری، جمهوری اسلامی (نظامی - بوروکراتیک) پاکستان با یک ارتش نیم میلیون نفری و تسلیحات هسته ای؛ و سوم، جنبش پوپولیستی و ضد آمریکایی جهادگرا که برای رسیدن به حکومت اسلامی اش در شمال غربی پاکستان و جنوب افغانستان، حاضر است به طور تاکتیکی از کمک های نظامی و مالی عربستان نیز بهره بگیرد. این سه نیرو با یکدیگر اختلافات جدی دارند اما برای سرکوب نیروهای سکولار، دموکراتیک، و سوسیالیست، و در رقابت با جهادگرایان شیعی، از امکانات یکدیگر، و کمک های حامی بزرگ شان در آنسو دنیا، حداکثر بهره را می گیرند. // ۲۹ دسامبر ۲۰۰۷ ■■■

برگرفته از سایت نیلگون

سیری در کتاب مقدس ادامه از صفحه (۱)

باشند. مسیحیت، یهودیت و اسلام، هر سه نایشان، هنوز هیچ چی نشده همان اول خلقت دم آقای آدم و عیال مربوطه اش را می گیرند از باغ آقای خدا، که اسمش "بهشت" است، پرتشان می کنند توی بیابان برهوت: تا تو باشی که دیگر هوس سیب دزدی به سرت نزد! اما، یک سیب نا قابل واین همه الم شنگه! باورتان می شود! نخیر، باید کاسه ای زیر نیم کاسه باشد. خودشان، بدون رو در وایستی، به ما گفته اند که دل چندان خوشی از "عاقل شدن" شدن آدمی زاده هایی که ما باشیم ندارند. سیب دزدی بهانه است! اسطوره "گناه نخستین"، گویای دشمنی آشتی ناپذیر یهودیت، مسیحیت و اسلام (که همین اسطوره را با اندکی تغییر تکرار می کند) با انسان آگاه و با آگاهی انسان است. این که مسیحیت دشمن آگاهی است کاملاً از کلماتی که در آیه های زیر استفاده شده مشهود است. جالب است که به خاطر همین آگاهی یافتن است که انسان از بهشت طرد می شود و همین جستجوی آگاهی است که در هر سه مذهب سامی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) نخستین و بزرگ ترین گناه دانسته می شود که تمام نسل های انسان به خاطر آن باید رنج بکشند. آیه های زیر از سفر پیدایش که بخشی از کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان است گرفته شده است (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب سوم، آیه های 1-7 و آیه 22):

1. و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، **هشیارتر** بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» 2 زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ میخوریم، 3 لکن از میوه درختی کمر وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.» 4 مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد، 5 بلکه خدا

می‌داند در روزی که از آن بخورید، **چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.**» 6 و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر و **دانش‌افزا**، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد 7 **آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند** که عریانند. . . . 22 خداوند خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که **عارف نیک و بد گردیده**. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده بماند.» و چنین است که خدا "بنندگان اش" را به جرم آگاهی یافتن از ازل تا به ابد تنبیه می کند و به قول خودش به انواع بلاها مبتلا پشان می کند. و تازه منت هم می گذارد و "تنها پسرش را برای نجات انسان" قربانی می کند: نجات از آگاهی! خوب است که خودشان خجالت نمی کشند! تعجب است که مردم قرن ها و قرن ها، با وجود این همه اندیشمند و شاعر و نویسنده و هنرمند و دانشمند- که کوچکترین شان در مقایسه با این پیغمبران و کتاب های "مقدس شان" کوهی در برابر کاهند- دنباله رو پیامبران و خدایان یاهو گویشان بوده اند.

و باز هم بشنوید از زبان خود عیسی که مسیحیت را نه برای خردمندان بلکه برای ساده دلان می داند (من از طرف مسیح از مسیحیان عزیز پوزش می طلبم!): انجیل متی، باب 11 (آیه 25): در آن وقت عیسی به سخنان خود ادامه داده گفت: « ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می گویم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و به ساده دلان آشکار ساخته ای.»

*با مزه است که خداوند مهربان اغلب اوقات سر مردم وحشی سر پیغمبر هایش هم کلاه می گذارد و به

این کارش علناً هم می نازد تا خوب برایمان روشن کند که منظورش از "ساده دل" چیست! در بخش زیر ارمیاء نبی صریحا ازخدا گله می کند که سرمردم کلاه گذاشته است : کتاب ارمیا، باب 4 (آیه 10): پس گفتم: «آه ای خداوند یهوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتی شما را سلامتی خواهد بود و حال آنکه شمشیر به جان رسیده است.» * و این هم اعتراف خود خدا به این که سر پیغمبرش کلاه گذاشته است و قصد دارد کلکش را بکند: کتاب حزقیال، باب 14 (آیه 9): و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم آن نبی را فریب داده‌ام و دست خود را بر او دراز کرده، او را از میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهم ساخت. نامه یهودا، باب 1 (آیه 25): یعنی بر خدای یکتا که به وسیله عیسی مسیح خداوند ما ، ما را **نجات** داده است **جلال و عظمت ، قوت و قدرت** باد ، از ازل تا به امروز و از امروز تا به ابد ، آمین. (همه جا تاکید از من است.) * این هم از آن نجات کذائی! مسئله مهم همین است: جلال و عظمت، فوت و قدرت. البته نه برای انسان!

***مسیحیت و دموکراسی**. پذیرفتن اصل برابری انسان ها و این که دیگران حق دارند عقایدی مخالف با عقاید ما داشته باشند، یکی از اصول مسلم دموکراسی است. تنها بر پایه آزادی عقیده است که می توان جامعه ای متکثر، شکوفا و رو به رشد پدید آورد که در آن هر فرد بتواند آن طور که مناسب می داند به استعدادها و توانائی های خود تکامل بخشد و آنها را شکوفا کند. پذیرفتن این که حقیقت در انحصار هیچکس نیست محیطی را فراهم می آورد که انسان ها بتوانند از دوستی و احترام متقابل بر خوردار باشند. تنها در چنین جامعه ایست که مردم بدون ترس و وحشت زندگی می کنند. این اصل که "تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است" در چنین جامعه ای می تواند تحقق یابد. تنها در چنین جامعه ایست که می توان از دوستی، عشق و محبت صحبت کرد و نه در جامعه ای که انسان ها در صورت داشتن عقیده ای مخالف با عقاید حاکمان سرکوب می شوند و مورد شکنجه و آزار قرار می گیرند. اما آیا مسیحیت اصل "آزادی عقیده" را می پذیرد؟ آیا مسیحیت به عقاید مخالف با خود احترام می گذارد؟ مروری بر عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیلیهای چهار گانه و غیره) نشان نمی دهد که مسیحیت برابری انسانها را قبول داشته باشد. نشان نمی دهد که مسیحیت پا بند به آزادی عقیده باشد. نشان نمی دهد که مسیحیت به عقاید مخالف احترام بگذارد. برعکس، تنها مسیحیت است که درست و بر حق دانسته می شود. سایر ادیان و مذاهب، بقیه عقاید و مکتبها و افکار، نادرست و باطل دانسته می شوند. تمام عقاید غیر مسیحی کفر دانسته می شوند. مسیحیت حتی حق فکر کردن هم برای کسی قابل نیست چه رسد به عقیده مخالف داشتن. عیسی بارها و بارها اصل آزادی انتخاب و آزادی عقیده را، که اصل بنیادی دموکراسی است، صریحا نفی می کند. او در انجیل یوحنا (باب 14، آیه 6) می گوید:

...عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم، هیچکس جز بوسیله من نزد پدر (=خدا) نمی آید». و باز هم (یوحنا، باب 3، آیه های 18 و 36) می افزاید: آیه 18: هر کس به او ایمان بیاورد محکوم نمی شود اما کسی که به او ایمان نیاورد در محکومیت باقی میماند، زیرا به اسم پدر یگانه خدا ایمان نیاورده است. آیه 36: آن کسی که به پسر ایمان بیاورد حیات جاودان دارد اما کسی که از پسر اطاعت نکند حیات را نخواهد دید بلکه همیشه مورد غضب خدا خواهد بود. انجیل مرقس، باب 3 (آیه های 29-30):

آیه 29: اما هر که به روح القدس کفر بگوید تا ابد



سردبیر دلیر نشریه روشنگر، آقای سیامک ستوده !

نخست سلام های پر حرارت خود و سایر اعضای فامیلم را به شما و تمام دست اندرکاران شجاع و مبارز نشریه تان تقدیم داشته - چون سایر دوستداران و علاقمندان روشنگر - پیروزی های بازم بیشتر و بیشتر تان را در تمام عرصه های مبارزه از صمیم قلب آرزو می نمایم .
از اینکه از وصول برگ سبزم (مبلغ ناچیز ده دالر در هر ماه) در روشنگر اطمینان می دهید ، بدینوسیله ابراز تشکر می نمایم.

با تمام یاران تان شاد و موفق باشید. **کبیر توخی**

به : آنانی که ریشه و بنیاد خرافات را به آتش می کشند خرافه و سپیده *

نیزه ی سرخ شفق (۲)
سینه ای شب خواهد درید
سپیده ؛ بر خواهد خاست
از آن سوی ستیغ « سیاه کوه » (۳)
تلا لوی طلوع ، نیز
بر « انگشتر فردا » خواهد
نشست .

؛ اما ، هیولای خرافه
با یک چشمی که دارد بر جبین
چسپید ست بر تار و پود زمین
تا بر نه خیزند ،
تخدیر شدگان ز جا .

« خواهر، خواهر ! دیدی که:
هیولا... و غول... ، همدستانند ؛
این هر دو ،
چه سخت ، سخت جانند ! »
برادر ! بین، بین که ؛
« یکی را برکشیده گرد باد ، در
چنبرش ، (۴)
دیگرش هراسیده از مسیر توفان » .
(۵)

*** پ . ربیل (کبیر توخی)

صدا سر داد « غول پاگلین » : (۱)
« هیولای خرافه !

من با تو ، تو با منی
تمام حجم سیالت را
— که درازنش بود هزار و چهار صد
سال —
برکن !

از مدار عصر عروج دجال
بریزش در گوش شب ؛
طلوع را بعد از این
سرنگون باید نمود.
شفق را غرقه درخون ،
سپیده را نیز ،
بردار باید کشید
تا ، مبادا ؛

این نماد های پیدایش و شورش و تنویر
یر
بشکنند دور تسلسل غارت و
تسخیر
و تخدیر شدگان هم ،
باورشان را برگیرند از کردگار »

؛ اما این بار
— نه چون پار... —
هراسی در دل شب دوید
شب ، شکسته شد ،
وبا هیولای کننده شده از مدار
کرد آخرین دیدار .

راحت سوارمان بشوند چه پرونده ها که برایمان درست نمی کنند! "هیچیک از مراجع قدرت را قبول ندارند! به موجودات سماوی اهانت می کنند!" و جم بخوریم می فرستندمان آن جایی که عرب نی انداخت: "آتش جاودانی!" یعنی بغل دست رفیق قدیمیان حضرت شیطان که حاضر نشد سجده کند و به خاک بیفتد! * **لطفا متن زیر را خوانید تا از این که انسان هستی احساس شرمساری و حقارت نکنید.** من نا پرهیزی کرده و با برجسته کردن حروف سعی کرده ام، به سبک عنتر ها، جای دوست و جای دشمن را نشانان بدهم. فیلیپیان، باب 2 (آیه های 5-11): آیه 5: طرز تفکر شما در باره زندگی باید مانند **طرز تفکر مسیح عیسی** باشد. آیه 6: اگر چه او از ازل دارای اولوهیت بود ولی این را غنیمت نشمرده که **برابری با خدا** را به هر قیمتی حفظ کند، آیه 7: بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نموده به صورت یک **غلام** در آمد و **شبیبه انسان** شد. 8- چون او به شکل انسان در میان ما ظاهر گشت ، خود را **پست** تر ساخت و از روی **اطاعت** حاضر شد مرگ - حتی مرگ بر روی صلیب - را بپذیرد 9- از این جهت خدا او را بسیار سرافراز نمود و نامی را که **ما فوق جمیع نام ها** است به او عطا فرمود 10- تا این که همه موجودات در آسمان و روی زمین و زیر زمین با شنیدن نام عیسی به **زانو** در آیند 11- و همه برای **جلال** خدای پدر ، با زبان خود اعتراف کنند که عیسی مسیح ، خداوند است انجیل لوقا، باب 1:

31- تو آبتن خواهی شد و پسری خواهی زانید و نام او را عیسی خواهی گذارد.
32. او بزرگ خواهد بود و به پسر خدای متعال ملقب خواهد شد، خداوند، خدا تخت پادشاهی جدش داود را به او عطا خواهد فرمود.
33. او تا به ابد بر خاندان یعقوب فرمانروائی خواهد کرد و **پادشاهی او هرگز پایانی نخواهد داشت.**

*نتیجه اخلاقی: طرز تفکر عیسی مسیح، که لازمست همه ما از آن پیروی کنیم:

1. اطاعت، اطاعت و باز هم اطاعت: این است پیام عیسی مسیح.
2. انسان = غلام پست = برده مفلوک، که وظیفه اش اطاعت کردن و به زانو درآمدن است.
3. جلال و جبروت، عظمت و حشمت، مافوق نام ها، به زانو در آمدن- کلماتی هستند که هی در انجیل تکرار میشوند تا ما را شستشوی مغزی بدهند و وادارمان کنند که در مقابل قدرت های- البته، زمینی - سرکوبگر تسلیم و فرمانبردار باشیم! چیک هم نباید بزنیم! (آه، که چه کیفی دارد تحقیر کردن!).
*نتیجه اخلاقی تر: نویسنده انجیل با یک آدم عقده ای بد بخت بوده ویا مزدور امپراطور روم. پول کلانی گرفته وبا همدستی یک روان شناس مافنگی این چرندیات را سر هم کرده. هدف امپراطور تزیق احساس حقارت به آدم ها، شخصیت زدائی از آدم ها و جا انداختن این فکر که آدم ها به حکم خدا برده به دنیا می آیند وبزرگترین گناه اطاعت نکردن و شورش کردن است. هدف اندر هدف امپراطور: کولی گرفتن از مردم، بیگاری کشیدن، و استثمار کردن. *واین هم یک پیام محبت دیگر از جانب کلیسا نشینان عشق ورز و محبت پیشه ما. می دانید که سدومی ها همجنس باز بودند، اما می گویند که آزارشان به مورچه هم نرسیده بود. اما کلیسائیان این حرفها حالیشان نمی شود! باید تا جایی که میشه محبت کرد! اما عشق و محبت از اینم بیشتر مگه میشه!

یک لحظه هوسرانی، یک عمر(ببخشید، یک جاودانه) پشیمانی!

نامه یهودا، باب 1(آیه 7): همین طور شهرهای سدوم و غموره و شهرهای مجاور آنها که خود را به زناکاری و انحرافات جنسی تسلیم کردند و اکنون به عنوان عبرت در آتش جاودانی مجازات می شوند. ■

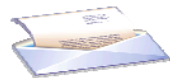
آمرزیده نخواهد شد، نه در این دنیا و نه در دنیای آینده. عیسی این مثل را آورد چون عده ای می گفتند : او روح پلید دارد.30 انجیل مرقس، باب 8 (آیه 38) : زیرا هر که در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمند شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمند خواهد گردید. * و البته روح القدس و پسر انسان جز خود عیسی کس دیگری نیست. این آقائی که مدعی است پیام آور عشق و محبت است حاضر نیست کوچک ترین گذشتی بکند وبه آن هائی که او را تحویل نگرفته اند و دنبال سرش راه نیفتاده اند و حلاو حلوائش نکرده اند وعده عذاب جاودانی می دهد. عیسی صریحا می گوید (متی، 12 آیه 30): " هر که بامن نیست برخلاف من است." و این درست مثل حرف آقای بوش است که فرمودند: "هر که با ما نیست بر علیه ماست." * مسیحیت ماهیتی سلطه جویانه دارد؛ مذهب پادشاهان، مذهب امپراطورها و مذهب آخوندهاست. مذهب کسانی است که می خواهند یوغ بردگی بر گردن مردم بگذارند و زنجیر اسارت بر دست وپایشان. برای این ها قدرت، اقتدار، اختیار، اطاعت و فرمانبرداری بی چون و چرا مهم ترین چیز است .مسیح پس از زنده شدن به حواریونش می گوید (انجیل متی، باب 28، آیه 18-20): آیه 18: آنگاه عیسی جلو آمد و به ایشان فرمود: تمام اختیارات آسمان و زمین بمن داده شده است. 19 پس بروید و تمام قوم ها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید. 20 و به ایشان تعلیم دهید که تمام دستوراتی را که به شما داده ام، اطاعت کنند. مطمئن باشید هر جا که بروید، حتی دورترین نقطه دنیا باشد، من همیشه همراه شما هستم !»

*آیه های بالا روشن می کنند که هدف مسیحیت بیش از هر چیز تسخیر جهان، تحت فرمان و تحت انقیاد در آوردن انسان ها ست. آزادی در انتخاب؛ اندیشیدن، سنجیدن و آگاهانه بر گزیدن به مذاق مسیحیت (و البته، دیگر مذاهب) چندان خوش نمی آید. عیسی بارها و بارها اصل آزادی انتخاب کردن و آزادی عقیده را، که اصل بنیادی دموکراسی است، صریحا نفی می کند. او در انجیل یوحنا (باب 14، آیه 6) می گوید: 6. عیسی به او گفت:« من راه و راستی و حیات هستم، هیچکس جز بوسیله من نزد پدر نمی آید. و باز هم (یوحنا، باب 3، آیه های 18 و 36) می افزاید: آیه 18: هر کس به او ایمان بیاورد محکوم نمی شود اما کسی که به او ایمان نیاورد در محکومیت باقی می ماند، زیرا به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است.. آیه 36: آن کسی که به پسر ایمان بیاورد حیات جاودان دارد اما کسی که از پسر اطاعت نکند حیات را نخواهد دید بلکه همیشه مورد غضب خدا خواهد بود.و در نامه یهودا، باب 1:

تحت عنوان **هلاکت مردمان بی دین** در آیه های 3، 4 و 8 می گوید: آیه 3: ای دوستان عزیز ، بسیار مشتاق بودم در باره نجاتی که همه ما با هم در آن شریکیم به شما بنویسم ، اما ناگهان احساس کردم که باید شما را تشویق کنم تا از ایمانی که خدا یک بار برای همیشه به مقدسین خود عطا کرده است دفاع نمایند. آیه 4 : زیرا عده ای مخفیانه به میان ما راه یافته اند. این اشخاص خدا ناشناس فیض خدای ما را بهانه ای برای فساد اخلاق خود قرار می دهند و یگانه مولا و خداوند ما مسیح را منکر می شوند. کتاب مقدس مدت ها پیش محکومیت آنها را پیش بینی کرده بود و آن امروز واقع شده است.آیه 8 : وضع این اشخاص هم امروز همین طور است. رویاها و خواب هائی می بینند که آنها را به آلوده ساختن بدن هایشان وا می دارد. **هیچ یک از مراجع قدرت را قبول ندارند** و به موجودات سماوی اهانت می کنند . *آه، چه گناه بزرگی! قبول نداشتن مراجع قدرت! راستی راستی که دعوا سر لحاف ملاست! اگر کمر خم نکنیم تا پالانی را که برایمان دوخته اند رومیان بگذارند و به امان دهنه بزنند و با خیال

[*]: " **خرافه و سپیده** " این پارچه در مارچ ۲۰۰۵ سروده شده است .

- ۱- " غول پاگلین " اشاره لنین به امپریالیزم می باشد.
- ۲- در کشور ما شفق بر خلاف معنی آن در فرهنگ های فارسی ، که بعد از غروب را گویند، به معنی قبل از طلوع به کار رفته است.
- ۳- " سیاه کوه " در افغانستان موقعیت دارد.
- ۴- خیزشها و تکانهای انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیزم در نیپال، ونزیویلا و... .



استاد ستوده

می خواهم توجه شما را به چند آیه از قران جلب کنم که بنظر من با اطلاعاتی که شما در برنامه های رادیویی (این برنامه ها را می توانید روی سایت www.siamacsotudeh.com ملاحظه نمائید) خود داده اید مغایر اند.:

1- سوره النحل ، آیه 103: محمد در مورد نفوذ یک منبع ایرانی (عجم) در فرامین اش مورد سؤال قرار می گیرد.

هم چنین در موارد متعددی او تاکید می کند که قران به عربی نوشته شده است ، در حالی که این امری واضح و آشکار بوده است. پس در این تاکید چه چیزی مورد نظر او بوده است؟

2- سوره الروم، آیه 3-1 : خدا به مومنین وعده می دهد که در جنگ بعدی ایران و رم، رم برنده خواهد شد.

چرا در این دنیا برنده یک جنگ باید برای خدا (محمد) مهم باشد، مگر این که نتایج جنگ روی اقتصاد عربستان یا شاید روی جنبه های دیگر زندگی شان موثر باشد.

3- همینطور، طبری در کتابش ذکر کرده است که وقتی رهبران قبایل از محمد سؤال کردند که او با مذهب جدیش چه قصدی را دنبال می کند، او جواب داد که می خواهد ایرانیان خراج گذار اعراب باشند. ایران تنها همسایه عربستان نبود. پس چرا او روی این همسایه خاص تمرکز کرده بود.

همانطور که در طبری و سایر کتاب های تاریخی می خوانیم در می یابیم که در زمان محمد در جوامع همسایه من جمله خود عربستان نیاز شدیدی به یک مذهب جدید بود. در زمان محمد در عربستان چهار شخص دیگر در کنار وی ادعای پیامبری داشتند. در همان زمانی که ما در ایران مزدک و مانی را داشتیم.

4- در صحبت های رادیویی شما ذکر کرده بودید که قوانین و نظاماتی که محمد به عربستان آورد همه قیلا در این منطقه وجود داشته اند. سؤال من این است اگر این قوانین بربریک حاکم بر جامعه بودند (درک من این است که آنها از یهودیت می آمده اند) پس چرا اسلام به خاطر آنها سرزنش می شود.

5- من شخصا به هیچ مذهبی عقیده ندارم و اما در جستجوی حقیقتم و نه تاریخی که از روی احساسات تعبیر و تفسیر شده است. من عقیده دارم که اسلام ابزار کاملی در دست امپریالیسم برای انحراف توجه مردم از جنایات خود است. شما فکر می کنید اسلام با کمک چه کسی در خاورمیانه و سایر نقاط به قدرت رسید؟ شما فکر می کنید بدون حمایت امپریالیسم چگونه اسلام فرصت رشد یافته و می توانست تا این اندازه همه جا گیر شده به صورت موجود در آید؟

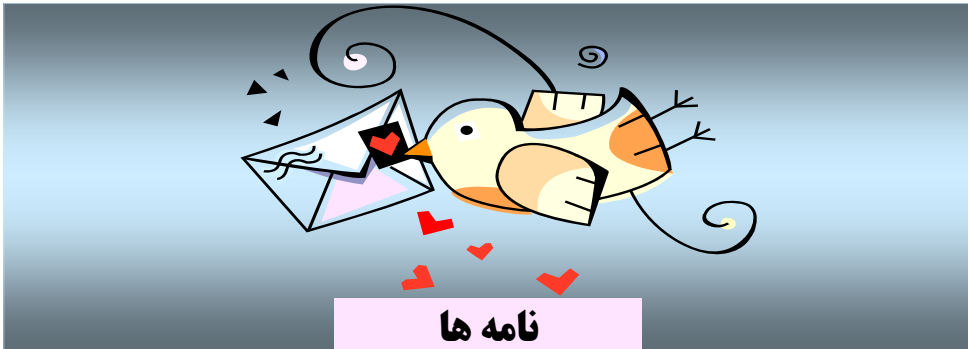
من از تلاش ها و تحقیقاتی که انجام می دهید متشکرم. من از کتاب ها و برنامه های شما بسیار آموخته ام.

خواهشمندم اگر فرصت کردید به سؤالات من پاسخ دهید. متشکرم

پریوش

خانم پریوش عزیز

از طرح نظرات و سؤالاتان بی نهایت متشکرم. در مورد سؤال اولتان باید بگویم قدر مسلم مطالب قران مجموعه ای از شنیده های محمد از اطرافیان مسیحی، یهودی، عرب و همچنین ایرانی بوده است. محمد خودش سواد و دانشی نداشته است. بنابراین آموزش هایش همان داستان ها و اندیشه های کهنه و عامیانه پیرامونی اش بوده که آنها را تحت نام یکتاپرستی و به نام خود تبلیغ می کرده است. ولی آنچه که برای من جالب است این است که چرا بعضی از ایرانیان اینقدر بر اینکه محمد قرآن را به



نامه ها

مذهب یکتاپرستی و اسلام نبود. پیامبران رقیب محمد نیز مانند اسود، طلحه، سجاح و مُسیلمه نیز در جریان همین شورش و در زمان بیماری وی و پس از شنیدن خبر مرگش و به تقلید از او پیدا شدند. قبل از او نیز ابو حنیفه بود که تبلیغ یکتاپرستی را میکرد که جز 5 الی 6 نفر گرد او جمع نشده و بعد پراکنده شدند. مزدک و مانی نیز مدتها قبل از محمد بودند. بعلاوه، مزدک ادعای پیامبری که نداشت هیچ اساسا رسالتش رسالت اشتراکي و ماقبل تاریخ یعنی 180 درجه متضاد با رسالات توحیدی بود.

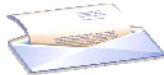
سؤال چهارم:

بله محمد جز نظام دیکتاتوری مطلقه فردی و یکی دو رسم جزئی، هیچ قانون تازه ای را برای عربستان به ارمغان نیاورد. این قوانین همه در عربستان موجود ولی حاکم نبودند. در عربستان دو نظام مادرتباری و پدرسالاری در کنار هم جریان داشتند. کاری که محمد انجام داد این بود که به زور شمشیر نظام انسانی مادرتباری را از میان برداشت و نظام ضد انسانی و دیکتاتوری پدر سالاری را به تنها نظام حاکم بر عربستان تبدیل نمود. باین ترتیب، از نظر انسانی و اخلاقی نقش منفی را ایفا نمود. من همیشه گفته ام. مذاهب نه ابداع کننده، بلکه منعکس کننده و البته مبلغ و مدافع نظامات موجود در پیرامون خود بوده اند. البته نظامات ضد انسانی و کثیف اطراف خود. ریشه این نظامات همیشه در تحولات تکنولوژیک و اقتصادی نهفته است که من آنرا در کتاب زن و سکس در تاریخ و تاریخ گفته نشده اسلام در حد توانم توضیح داده ام.

5- این نظریه که مذهب ساخته و پرداخته امپریالیسم است اختراع کسانی است که نمی خواهند با مذهب مبارزه شود. بنابراین با این تز انحرافی سعی می کنند، نابودی مذهب را به نابودی امپریالیسم وابسته کرده، همه انرژی ها را متوجه مبارزه با امپریالیسم کنند. این کار نیروهائیسست که تمام هم و غمشان مبارزه با امپریالیسم و نه ارتجاع داخلی و من جمله مذاهب است. اینها ادامه همان نیروهائی هستند که در جریان انقلاب 57 نیز به پیروی از همین خط (که خط حزب توده بود) از خمینی دفاع کردند چرا که وی مطابق آرزوی آنان بر علیه امپریالیسم مبارزه میکرد (بدون توجه به اینکه اینکار را از چه موضعی می کرد) امروز هم برای آنکه با مذهب و ارتجاع داخلی مبارزه نشود می گویند که اینها ساخته و پرداخته امپریالیسم اند. امپریالیسم را از بین ببریم، مذهب هم از میان میرود. در حالیکه به نظر من جنبش اسلامی یک جنبش مستقل از امپریالیسم است که آغاز آن به 1400 سال قبل باز میگردد و همیشه هم وجود داشته است. اینکه در یک مقطع آنها در برابر حضور شوروی در افغانستان متحد شدند، و یا برای سرکوب کمونستها هر جا که لازم باشد متحد می شوند، دلیل این نیست که یکی را دیگری بوجود آورده است. من در کتاب ترورسم اسلامی این مطلب را توضیح داده ام و حتما روزی در یکی از برنامه های تلویزیونی خود مفصلا مورد بحث قرار خواهم داد. در ضمن، در همین کتاب است که من نشان داده ام که علت اینکه جنبش اسلامی مانند قارچ از همه جا سر درآورده و رشد کرده است، خلاء قدرت ناشی

از سقوط شوروی و شکست چپ که رقیب آن بوده است، می باشد. حمایت های مقطعی امپریالیسم از آن عامل اصلی نبوده است. اگر هم بوده است در حال حاضر چنین نیست. بهرحال، امیدوارم به سؤالات شما پاسخ داده باشم. تقریبا همه سؤالات مزبور در جلد اول و دوم تاریخ گفته نشده اسلام مفصلا مورد تحلیل قرار گرفته اند و من در اینجا به خاطر محدودیت جا ناچار به توضیح مختصر آنها بودم.

با تشکر مجدد سیامک ستوده



جناب آقای ستوده

اقدامی را که شما شروع کرده اید بزرگ ترین خدمت به جامعه ایست که صدها هزار زیارتگاه و بقعه پوسیده در آن وجود دارد. من به عنوان یک ایرانی شما را با شهامت ترین انسانی می دانم که برای مقابله با افکار پوسیده مذهب سربلند کرده اید.

موفقیت شما و همکاران با شهامت و دلیرتان بزرگ ترین آرزوی من است. در ذیل ترجمه شعر زیبایی از هوپ هوپ نامه اثر شاعر انقلابی آذربایجان را از ترکی ترجمه و تقدیم می کنم تا اگر قابل بود در روشنگر منتشر فرمائید.

صابر طاهر زاده

امر و جواب

نبین! اطاعت می کنم چشم هایم را می بندم

ساکت باش! مطیع حرف هایم را قورت می دهم

حرفی نشنو ! بگوش هایم پنبه می طپانم

نخند ! از شام تا سحر می گریم

نفهم !! مرا معذور دار نمی توانم

این دستور محال را مده

نفهمیدن قابل امکان نیست

مثل سوختن در آتش است

از این دستور بی جا بگذر

هم مرا آسوده بگذار هم جان خودت را

حسن صبوری

این هم شعر طنزآمیز دیگری است از قهرمان آذربایجان صابر طاهر زاده

مصلحت شریم قلی از ملا

ملا از تو مصلحتی می خواهم

بگو به بینم زن بگیرم یا نه

سمن تازه به شصت رسیده

دختری را به زنی انتخاب کنم یا نه

جواب ملا

تصدقت کردم مشهدی شریم قلی

اگر به 60 رسیده ای فکر مکن پیر شده ای

خدا را شکر کن که جانت سالم است

پولت را بده یک چیز لذت دار بخر

وبالت بگردنم برو زن بگیر

چون برای زن گرفتن قوت داری

در همسایه ها جستجو کن

یک دختر پیدا کن که سینه هایش مثل مرمر باشد

سرت را روی سینه هایش بگذار و کیف کن

آن زن گفتارت را کنار بگذار

نکبتش برای تو کافی است

بفکر خودت باش

وبالت بگردنم برو زن بگیر

برو لذت بده لذت بگیر

مبارزه با خرافات نیازمند شرکت عمومی در این مبارزه است. بی تفاوت ننشینید!



آدرسهای تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر
و به آدرس های زیر ارسال نمائید.
و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز
کمک مالی خود استفاده نمائید.

آمریکا

JPMorgan Chase Bank

Chicago, Illinois 60670

Rowshangar

71000013: " 7 34658362 "

کانادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 7906 - 5218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس های پستی:

کانادا

CEES

P.O. BOX. 55338 300 Borough Dr.

Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel: 416-726-1166

rowshangar1@yahoo.com

آمریکا

P.O. BOX. 3785 BARRINGTON

IL 60010-9998 USA

Tell: 773-656-9107

Fax: 310-358-9991

rowshangar@hotmail.com

لیست کمک های مالی:

120 دلار
20 دلار
10 دلار
10 دلار
10000 تومان
8000 تومان
10000 تومان
5000 تومان
12000 تومان
25 دلار
70 دلار
300 دلار
130 دلار
50 دلار
200 دلار
20 دلار
20 دلار
100 دلار
20 دلار

افغانی
افغانی
تورنتو
افغانی
ایران
ایران
ایران
ایران
تورنتو
تورنتو
تورنتو
تورنتو
تورنتو
تورنتو
تورنتو
تورنتو
تورنتو
تورنتو
تورنتو

دوستار افغانی
علی مشرف
کبیر توخی
بشیر نبی
سیامک
آرزو
نوشین
سوزان
فواد
محبوبه
مینا
دوستار ایرانی
ناهدید
علی
ناصر فرهی
مریم
کامیار
کیوان کیان
روزبه همدانی

با مدیریت عباس روشنی
لینن خط مستقیم ۶۳۷۱-۶۶۶-۶۱۶۶
هنرهای مکانیکی با مذاقل مفارح با تضمین کتبی از قبیل: تصویف موتور و ترانس میشن و کلاچ،
اشکالات برق، فنی و آمیشن تست، جلوبندی و سرتیفا، فلش کردن موتور، تصویف روغن و قیر پاشی ...

با یک بار!
با سالها تجربه در ایران و کانادا در خدمت ایرانیان عزیز
* صداقت ما و رضایت شما پشتمازه بزنس ماست *

AR Auto Service
OPEN 6 DAYS A WEEK

Tel: (416) 466 4803 or 1-866 302 2969 Fax: (416) 466947
3199 Danforth Ave & (Danforth & Pharmacy)
Scarborough, On M1L 1B8
arauto@bellnet.ca

طراحی و ساخت گابیت آشپزخانه

&

CLOSET ORGANIZER

Tel: 416-705-2404



درو به شما آقای ستوده عزیز من سوزان هستم از اهواز

از بابت شروع دوباره برنامه ها تون در کانال وان
خیلی خوشحالم و به شما تبریک میگم.
من واقعا" از نظریات شما در زمینه مذهب و
بخصوص عدم آزادی زنان در ادیان استفاده می کنم
و تحول فکری ایجاد شده در خود را مدیون شما
هستم. جالب است بدانید وقتی این نظرات را به سایر
دوستان قابل اعتمادم انتقال میدهم با استقبال عجیب
آنها مواجه میشوم و حیف که نه انتشار این افکار
آسان و بی خطر است و نه انجام و ارائه عملی آن
امکان پذیر است. به همین دلیل است که حضور
شما در رسانه های تصویری بخصوص از طریق
ماهواره پر بیننده HOT IRD می تواند بلحاظ اثر
گذاری بر اکثریت مردم ایران بسیار سودمند و مفید
باشد. آنهم مردمیکه امروزه بیش از هر دوره تاریخی
ایران در چنگال مذهب و خرافه پرستی و عقاید
عقب افتاده اسیرند شما به ما آموختید چگونه اسلام و
قران به ما تحمیل شده است. اسلام به سرزمین ما
حمله برد و ما را وارد کرده که بزور به یک مذهب
نژاد پرست و وحشی عقیده پیدا کنیم. ذهن اندیشمند
شما کمک بزرگی است در جهت افشای حقیقت
اسلام.

به امید سرافرازی شما و ایران بزرگ. ■

سوزان

با تشکر از نویسندگان و خوانندگان روشنگر

همه میدانیم که ما معمولا همه نامه ها را بدون
استثناء چاپ میکنیم، مگر نامه های توهین آمیز و یا
نامه هایی که دستی یا بغیر از طریق ای میل برای
ما ارسال می شوند. علت این امر نیز اینست که ما
کسی که این نامه ها را برای ما تایپ نماید در
اختیار نداریم. در روشنگر هم نوشته ایم که تنها از
طریق ای- میل نامه و مطلب می پذیریم. البته اگر
نامه کوتاه و کمتر از یک صفحه باشد، گاهی آنرا
خودمان تایپ می نمائیم، ولی برای نامه های بلند
این توان را نداریم. از همین رو نامه آقای کیاقر را
که در 5 صفحه کامل و فشرده بود نتوانستیم در این
شماره چاپ نمائیم. هر چند مایل به این کار بودیم. با
عذرخواهی از ایشان، همچنان منتظریم که اگر
ایشان نامه خود را با ای- میل فارسی (البته نه
بشکل اسکن بلکه به شکل تایپ شده در فرمت
Word) برای ما بفرستند، آنرا با کمال میل چاپ
خواهیم نمود. نامه دیگری نیز داشتیم که سراسر
توهین و ناسزا به خدیجه، عایشه و محمد و ابوبکر
و غیره بود که از چاپ آن نیز معذوریم. ما همیشه
گفته ایم که در روشنگر از نوشته ها و نامه های
مستدل و علمی که نویسنده در آنها حرفی برای گفتن
داشته باشد، استقبال می کنیم، و صفحات روشنگر
را در اختیار نوشته های صرفا شعاری و احساساتی
یا مطالب تکراری قرار نمی دهیم.

با مهر و امید روشنگر



DENA CONSTRUCTION GROUP

گروه ساختمانی دنا

نقشه برداری

نقشه های معماری

نقشه های ساختمانی

نقشه های مرارتی و الکتریکی

مجوزهای شهرداری

تلاعات مربوط به نقشه کار و منطقه بندی شهری

تبدیل منطقه مسکونی به تجارتي

مدیریت و برنامه ریزی ساختمانی

نوسازی (Renovation)

افزافه کردن به بنا (Addition)

بنای جدید، مسکونی و تجاری

لطفا برای ارزیابی و مشاوره با تلفن زیر تماس بگیرید

416-845-5045

Denagroup@aol.com

ICS Insurance Claim Services ICS



علی بوبری Ali Boveelree
Claims Representative



Andrew Suboch
Barrister-at-Law



Daniel Holland
Barrister & Solicitor

If you have been involved in :

- Motor Vehicle Accidents
- Slip and Fall Injuries
- Long Term / Income Disability Claims
- Personal Injuries and Dog Bites

Call us to know your rights

Free Initial Consultation
Hospital or Home Visits

اگر در تصادف یا حادثه ای صدمه جسمی، روحی یا مالی دیده اید،

با ما مشورت کنید تا حقوق خود را بدانید

Tel : 416-383-1972

Cel : 416-898-6562

Fax : 416-383-1973

E-mail: aliboveelree@sympatico.ca

1262 Don Mills Road, Suite 68, Toronto, ON M3B 2W7
(Between Lawrence & Yorkmills)

© زورق ۱۳۸۵



انواع خدمات کامپیوتری

ADVANCED COMPUTER

در دو شعبه اسکاربورو و نورت یورک

فروش، تعمیر، تدریس و ویروسی زدایی

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

تلفن تماس اسکاربورو بابک یزدی: ۴۱۶-۲۲۶-۶۹۲۹

2390 Eglinton Ave E # 210B @ Kennedy & Eglinton

تلفن تماس نورت یورک : ۴۱۶-۲۲۶-۶۹۲۹

6012A Yonge north of Commer @ Yonge & Commer

